



پندار نیک گفتار نیک کردار نیک
بدرستی درستی درستی

گامت

بدرستی

سرودهای مقدس پیغمبر ایران حضرت سپنتمان

زرتشت

بدرستی

قدیمترین قسمتی است از نامه مینوی

اوستا

تألیف و ترجمه

پور داود

با انضمام ترجمه انگلیسی

دینشاه جی جی باهای ایرانی

از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و ایران لیگ

از نفقه پشوتن مارکر

حق طبع محفوظ است

بدوست دانشمند محترم
آقای دینشاه فریدون جی ملّا
(وکیل وقاضی قدیم عدلیّہ بزرگ بمبئی) تقدیم گردید

Dedicated

TO

MY ESTEEMED FRIEND

DINSHAH FARDUNJI MULLA, ESQ., M.A., LL.B.

ADVOCATE, HIGH COURT, BOMBAY,

EX-JUDGE, HIGH COURT, BOMBAY.

فهرست مندرجات

جز و اول

صفحه	
۶-۳	فهرست مندرجات
۸-۷	کتابهایی که استفاده شد
۱۵-۹	<u>دباجه</u>
۱۰	آغاز اوستا شناسی در اروپا
۱۱	فائده تحصیلات اوستائی
۱۳	ترجمه گاتهای Bartholomæ و سایر مستشرقین
۱۴	مندرجات این نامه و طرز تحریر آن
۲۰-۱۶	<u>دین دبیره = الفبای زند</u>
۴۳-۲۱	<u>زرتشت</u>
۲۱	سبب نامعلوم بودن سیرت حضرت زرتشت
۲۳	معنی اسم زرتشت ۲۲ محل ولادت زرتشت و آذوگسبب شیز
۲۵	ری مرکز و حالیت ایران قدیم و مسمغان
۲۶	زمان زرتشت و اقوال مورخین یونانی
۲۸	زمان زرتشت در سنت
۲۹	حاجی زرتشت گشتاسپ مربوط بپدر دار یوش نیست
۳۲	زرتشت در گاتها
	گشتاسب اسم معمولی است بسا از اشخاص تاریخی چنین
۳۲	موسوم بودند
۳۳	کسان و بستگان و پیروان بزرگ زرتشت
	دلایلی که ما را از قید تاریخ سنتی بیرون میآورد و تشکیل
۳۹	سلطنت در ماد ۳۶ منشاء تاریخ سنتی
۴۱	پیغمبر ایرانیان و پیغمبر بنی اسرائیل
۴۲	زرتشت پیش از سلطنت ماد میزیست
۶۰-۴۴	<u>اوستا</u>
۴۶	اوستا و خطوط میخی ۴۴ اسم اوستا و زند و پازند
۴۹	الفبای اوستا یا دین دبیره ۴۷ زبان و عظمت اوستا
۵۱	تاریخ جمع آوری اوستا پس از استیلای اسکندر

۵۲	تأسیس سلطنت ساسانیان و قوّت گرفتن مزدیسنا
۵۶	تجزیه اوستا ۵۴ نخستین جزو، یسنامهم ترین قسمت اوستاست
۵۶	دومین جزو، ویسپرد مجموعه ایست از ملحقات یسنا
۵۷	و ندیداد سومین جزو، متضمن قوانین مذهبی است
۵۷	یشت چهارمین جزو، در ستایش خداوند و فرشتگان است
	خورده اوستا پنجمین جزو، برای نماز و ادعیه روزانه و
۵۸	ماهانه و سالانه مرتب گردید
۵۹	نیایشها و دو سیروزه و گاهان و آفرینندگان
۶۱-۶۹	<u>گاتها</u>
۶۳	گاتها از سخنان خود حضرت زرتشت است
۶۴	نخستین گاتها موسوم است به اهنود
	هفت های منشور داخل در قسمت گاتها نیست ولی در
۶۵	جزو ادبیات گاسانیک شمرده میشود
۶۵	دو مین گاتا موسوم است به اشتود
۶۵	سومین گاتا موسوم است به سپنتمد
۶۵	چهارمین گاتا موسوم است به وهو خشر
۶۶	پنجمین گاتا موسوم است به وهیشتواشت
۶۸	اشکال گاتا و عدم صحت ترجمه دار مستتر Darmesteter
۷۰-۸۰	<u>آئین زرتشت</u>
۷۰	در توحید ذات خداوند تبارک و تعالی
۷۱	زرتشت بصد موهومات مذهبی است
۷۱	در گاتها اهریمن نقطه مقابل اهورا مزدا نیست
۷۳	تکلیف انسان در طی زندگانی
۷۴	زرتشت دنیا را خوار و پست نمیشمرد
۷۵	پندار نیک گفتار نیک کردار نیک اساس دین زرتشت است
	قیامت و صراط و میزان و حساب و محاکمه و بهشت و
۷۵	دوزخ و برزخ
۷۶	انسان باید در فتح راستی و شکست دروغ بکوشد

فهرست مندرجات جزو اول

صفحه	
۷۶	زرتشت در خیر و شر انسان بی قید نیست
	عقیده دانشمند الهانی گلدنر Geldner در خصوص گاتها و
۷۷	دین زرتشت
۷۷	عقیده مستشرق معروف فرانسوی پروفیسور میه Meillet
۷۸	عقیده علامه الهانی پروفیسور هر تل Hertel
۷۸	عقیده دانشمند الهانی پروفیسور گیگر Geiger
۷۸	عقیده مستشرق مرحوم پروفیسور هورن Horn
۷۸	عقیده دانشمند امریکائی ویتی Whitney
۷۹	عقیده فیلسوف و شاعر مشهور بنگالی تآگور Tagore
۸۱-۹۰	<u>چند لغت از گاتها</u>
۸۱	صفات اهورا مزدا و فرشتگان در گاتها
۸۲	مهرین فرشتگان موسومند به امشاسپندان
۸۴	بگروه فرشتگان مزدیسنا ایزدان نام داده اند
۸۴	آذر ایزد و سروش ایزد و ارت ایزد
۸۵	طبقات سه گانه در ایران قدیم
۸۹	هومت هوخت هوورشت
۹۱-۹۶	<u>سامی خاص در گاتها</u>
۹۷-۹۹	<u>گوشورون</u>
۱۰۰-۱۰۵	<u>ملحقات گاتها</u>
	<u>تصاویر</u>
	پیغمبر ایران زرتشت اسپنتمان کار نقاش پارسی پیتا والا Pithawala آغاز کتاب
	خرابه آتشکده معروف آذرگشسب در شیز (تخت سلیمان) ۲۴
۴۰	شمایل حضرت زرتشت در طالار نقاشی در سدن Dresden (آلمان)
۵۰	قصر خشیارشا در پرسپولیس (فارس) معروف بتخت جمشید
۵۶	عکس قدیم ترین نسخه خطی اوستا و زند
	دروازه قصر خشیارشا آغاز ترجمه انگلیسی

جزو دوم

صفحہ

۱۴۹-۲	ترجمہ گاتھا
۵۹-۵	اھنود گات
۹-۵	اھیا یاسا یسنا ۲۸
۱۵-۱۱	خشاویہ گئوش اور وہ یسنا ۲۹
۲۱-۱۷	ات تا و خشا یسنا ۳۰
۳۳-۲۳	تاو اور واتہ یسنا ۳۱
۴۱-۳۵	اھیا چاخئو توش یسنا ۳۲
۴۹-۴۳	یتا آئیش ایتا یسنا ۳۳
۵۷-۵۱	یا شئوئنا یسنا ۳۴
۹۷-۶۳	اشتود گات
۶۹-۳۳	اوشتا یسنا ۴۳
۷۹-۷۱	تت ئوا پرسا یسنا ۴۴
۸۵-۸۱	ات فرو خشا یسنا ۴۵
۹۵-۸۷	کامنہ مئزا یسنا ۴۶
۱۲۳-۱۰۱	سپینتمد گات
۱۰۳-۱۰۱	سپینتا میدنو یسنا ۴۷
۱۰۹-۱۰۵	یزئی ادا ئیش یسنا ۴۸
۱۱۵-۱۱۱	ات مایوا یسنا ۴۹
۱۲۱-۱۱۷	کت موی اوروا یسنا ۵۰
۱۳۷-۱۲۷	وہو خشر گات یسنا ۵۱
۱۴۷-۱۴۳	وہیشواشت گات یسنا ۵۳
۱۵۴-۱۵۱	فہرست لغات
۱۶۰-۱۵۵	فہرست اسامی قبایل و اشخاص و اماکن و بلاد
۱۶۱	فہرست اغلاط

جزو سوم قسمت انگلیسی

Translation of the Introduction, pp. 1-71

کتابهای که استفاده شد

(The following works and authors have been consulted in the preparation of this book :)

- 1 Bartholomae, Christian Altiranisches Wörterbuch, Strassburg 1904
- 2 „ „ Die Gathas und Heiligen Gebete des Altiranischen Volkes (Metr. Tex. Gram. Wörterzei.) Halle 1879
- 3 „ „ Handbuch des Altiranischen Dialekt, Leipzig 1883.
- 4 „ „ Arische Forschungen
1 Heft, Halle 1882.
2 Heft Halle 1886.
- 5 „ „ Zarathustra's Leben und Lehre, Heidelberg 1924
- 6 Barbier de Meynard. Dictionnaire géographique historique et littéraire de la perse.
- 7 Christensen, Arthur. L'Empire des Sassanides, le peuple, l'état, la cour, Copenhagen 1907
- 8 Cumont Franz. Die Mysterien des Mithra. Deutsche ausgabe Von George Gehrich, Leipzig und Berlin 1923
- 9 Darmesteter, James. Le Zend Avesta
1 Vol. Paris 1892
2 „ „ 1893
3 „ „ 1893
- 10 „ „ Etudes iraniennes, Paris 1883.
- 11 De Harlez, C. Avesta livre sacré du Zoroastrisme Paris 1881
- 12 „ „ Des Origines du Zoroastrisme Paris MDCCLXXIX
- 13 Geiger, Wilhelm. Handbuch der Avestasprache, Erlangen 1879
- 14 „ „ Vaterland und Zeitalter des Avesta und seiner Kultur
- 15 „ „ Zarathushtra in den Gāthā
- 16 Geldner, K. F. Avesta litteratur, (Grundriss der iran. Philologie herausgegeben von Wilh. Geiger und Ernst Kuhn), Strassburg 1895-1901
- 17 Haug, Martin. Die fünf Gathā's des Zarathushtras, Leipzig 1858
- 18 „ „ Essays on the Sacred Language, Writings and Religion of the Parsis edited by E. W. West, London 1878.
- 19 „ „ Gegenwärtigen stand der Zendphilologie, Stuttgart 1868
- 20 Horn, Paul Grundriss der Neupersischen Etymologie, Strassburg 1893

- | | | |
|----|-----------------------|---|
| 21 | Hübschmann, H. | Persische Studien, Strassburg 1895 |
| 22 | Irani, D. J. | The Divine Songs of Zarathushtra, London 1924 |
| 23 | Jackson. | Zoroaster the Prophet of Ancient Iran 1901 |
| 24 | „ | Die iranische Religion (Grundriss der irani. Philologie) |
| 25 | Justi, Ferdinand. | Iranisches Namenbuch, Marburg 1895 |
| 26 | „ | Handbuch der Zendsprache, Leipzig 1864 |
| 27 | „ | Geschichte des Alten Persiens, Berlin 1879 |
| 28 | Mills, H. | The Gâthas of Zarathushtra, Leipzig 1900 |
| 29 | Nöldeke, Th. | Ausfütze zur Persischen Geschichte, Leipzig 1887 |
| 30 | Rapp, Adolf | Die Religion und sitte der Perser and übrigen Iranier Nach den griechischen und römischen Quellen |
| 31 | Reichelt, Hans | Avestisches Elementarbuch, Heidelberg 1909 |
| 32 | Scheftelowitz | Die altpersische Religion und das Judentum, Giessen 1920 |
| 33 | Spiegel Friedrich | Avesta die Heiligen Schrifften der Parsen 3 Bände, Leipzig 1852-63 |
| 34 | „ | Commentar über das Avesta 2 Bände, Wien 1864-68 |
| 35 | „ | Eranische Alterthumskunde 3 Bände, Leipzig 1871-78 |
| 36 | „ | Über das Vaterland und Zeitalter das Avesta |
| 37 | Tiele, C. P. | Geschichte der Religion im Altertum II Band Die Religion bei den iranischen Völkern, Deutsche Ausgabe von G. Gehrlich, Gotha 1903 |
| 38 | Woissbach, F. H. | Die keilinschriften der Achämeniden, Leipzig 1911 |
| 39 | West, C. W. | Pahlavi Literature (Grundriss der irani. Philologie) |
| 30 | Whitney, Loren Harpe. | Life and Teachings of Zoroaster The Great Persian, Chicago 1925 |
| 41 | Windischmann | Zoroastrische Studien herausgegeben von Spiegel 1863. |

در دیباچه از ترجمه های معروف مستشرقین و پارسیان هندوستان که از برای گاتها موجود و از هر یک کم و بیش در این ترجمه فارسی استفاده شده است صحبت کردیم پس از طبع این کتاب ترجمه دیگری از دانشمند الهامانی پول ابرهاردت Paul Eberhardt بدست نگارنده افتاد چون متأسفانه وقت استفاده از آن گذشته بود فقط در اینجا بذکر ترجمه مذکور اکتفا نموده تا بعدها اگر موقعی بدست آمد عقیده خود را در خصوص آن بنگاریم. —

Paul Eberhardt, Das rufen des Zarathushtra (Die Gathas des Avesta), Jena 1200.

بنام هر مزد پاک

دیباچه

بگفتار و خشور خود راه جوی دل از تیرگیها بدین آب شوی^۱

اینک چند سال است که گاه گاه در ایران هم نامی از زرتشت و اوستا برده میشود گذشته از زرتشتیان ایران که هنوز رشته مهر و پیمان نگسستند و از اهورامزدا دل بر نگرقتند و از نامه وی چشم نپوشیدند ایرانیان دیگر نیز برخلاف پارینه از خدای یگانه نیانگان خویش و پیمبر برگزیده و نامه فرخنده وی یاد می‌کنند اما جز از چند کلمه کسی اطلاعی از آئین باستان ندارد همه میخواهند که زرتشت سپنتمان را بهتر بشناسند و از مندرجات اوستا چیزی بخوانند ولی دسترس بآن ندارند خود زرتشتیان ایران تا چند سال پیش طوری گرفتار تعصب هموطنان خویش بودند که آنچه داشتند از دست دادند و هر تن از آنان که توانست وطن مقدس پیغمبر خویش را وداع گفته به برهمنان هندوستان پناه برد چه رسد بآنکه بتوانند در خصوص آئین خود کتابی بنگارند و ضمناً حقایق خود را بایرانیان دیگر نشان دهند هیچ یک از نویسندگان هم بخيال نیفتاد که در زمینه آئین ایران تحقیقاتی نماید با آنکه در علم لغت و ادب و تاریخ بغایت محتاج آن بوده اند از کتب عربی و فارسی که از پیش مانده است و اتفاقاً در آنهاذکری از مذهب قدیم ایران شده است جز یک مشت موهومات مخلوط بغرض و تعصب چیز دیگری بدست نمیآید مثلاً فرهنگها اوستا را صحف ابراهیم میدانند در کتب تاریخ شادمانی میکنند حمد و سپاس خدای را بجای میآورند از آنکه لشکر دشمن از عربستان بایران تاخته خاک آباد آبآ و اجداد ما را غارت و ویران نمودند و زنهای خانواده سلطنتی ساسانیان را در بازار مدینه بخريد و فروش در آوردند و ره و رسم

گبرگان آتش پرست را برانداختند ولی چون ترقی علم و معرفت بسته بمیل
 مابنود و تعصب مانده است که در دانش را بروی دیگران هم به بندهای
 بینش در پرواز خویش آزادوبی نیاز ازادن این و آن اروپائیان زنده دل
 را برآن داشت که از برای توسعه علم و هنر در زمینه تاریخ و زبان و دین
 ایران دور افتاده نیز کار و کوشش کنند از همان دینیکه روزی یک قسمت
 مهم دنیای متمدن را فرا گرفته بود و هنوز هم صدهزار از پیروان آن اهورا
 گویان در دو مملکت اریائی ایران و هندوستان در میان گروه ابنوه مسلمانان
 و برهمنان پیروی گهتار زردشت اسپنتمان را نجات روز رستاخیز می شمرند

امروز ایران شناسی و در جزو آن آئین مزدیسنا در اروپا با علم
 بسیار بزرگی گردید ممکن است تمام مدّت عمر دانشمندی
 را فرا گیرد اکنون صد و پنجاه و پنج سال از تاریخ انتشار
 ترجمه فرانسوی اوستا که بتوسط انکتیل دو پرون Anquetil-Duperron انجام
 گرفت میگذرد گرچه هفتاد سال پیش از انکتیل دانشمند انگلیسی توماس هید
 Thomas Hyde کتابی در خصوص مذهب ایران انتشار داد^۱ و این کتاب
 سبب شد که انکتیل باندداشتن سرمایه و مخارج بازحمت زیاد خود
 را به هندوستان رسانند و بتوسط پارسیان سورت با اوستا آشنا گردید
 در واقع در این علم بدستیاری فرانسویها گشوده شد شصت و دو سال
 پس از انتشار اوستای انکتیل دانشمند دیگر فرانسوی برنوف Burnouf ترجمه

۱ Veterum Persarum et Parthorum et Medorum religionis historia
 Oxford: 1700.

۲ انکتیل در ۷ ماه فوریه ۱۷۵۵ (جمادی الاول ۱۱۶۸ هجری) از فرانس بکشی
 نشسته عازم هندوستان شد. پس از ششماه مسافرت در ۱۰ اوت همین سال به پوندیشری
 Pondicherry رسید در سال ۱۷۵۸ رفت بسورت تا سال ۱۷۶۱ در این شهر ماند در مدت
 سه سال در آنجا از اوستاد خود دستور داراب یکی از شاگردان دستور جاماسب کرمانی
 که از برای سرکشی یارسان بهندوستان آمده بود زبان فارسی آموخت و اوستا را ترجمه
 نمود پس از مراجعت بفرانس چندین سال دیگر در ترجمه مذکور کار کرد تا در سال ۱۷۷۱
 میلادی آنرا منتشر ساخت

و توضیحات یسنارا منتشر ساخت (۱۸۳۳ میلادی) از این تاریخ به بعد اوستاشناسی پایهٔ محکم علمی گرفت هرچند که در میان انکتیل و برنوف گروهی از مستشرقین آمدند و رفتند ولی هیچکدام یک اساس علمی بآن نداد آنچه بافرانسویها شروع شد بتوسط آلمانها بحد کمال رسید گرچه در تمام ممالک مُتَمَدَن اروپا علمای بزرگ ایران شناس بوجود آمدند ولی آلمانها کُلیه در علم ادیان و تاریخ و لغت برتری پیدا کردند و بخصوصه نسبت بایران خدمات شایان نمودند ایران امروز از پرتو کوشش مغربیان زنده است در مدت صد و پنجاه سال عمر چندین صد نفر دانشمند بزرگ در سر کتب راجعه بایران سر آمد و هریک بنوبت خویش چندین جلد کتاب برای مستشرقین آینده میراث گذاشت ایرانیان را هیچ خبری از این آمد و شد ها نیست از این کتابهای گران بها کسی بهره مند نشد گو آنکه فهم آنها مشکل باشد بخصوصه آنچه متأخرین نوشته اند چه غالباً تنقید و اصلاح است در واقع کتب مستشرقین امروزی یک میدان زور آزمائی علمی است از این رو خواننده آنها خود باید بُنیه و قوه داشته و از اساس و اصول آگاه باشد چون تصادف روزگار نگارنده را اندکی با چند جلد از این کتب آشنا نمود امیدواریم که زمینه ای از برای این علم حاضر نمائیم که بتوانیم بهتر از مندرجات کتب مستشرقین برخوردار گردیم و از این راه خدمتی بزبان و تاریخ ایران کرده باشیم

دین و تاریخ و زبان هر سه مربوط بهم است قسمتی از وقایع تاریخی قومی را دین اوسبب است بخصوصه که اساس سلطنت ساسانیان بروی مزدیسنا بود قسمتی از وقایع تاریخی ایران نا معلوم است زیرا از اسبابیکه آنها را برانگیخت اطلاعی نداریم قسمتی از لغات زبان ما از معنی اصلی خود منحرف شده است قسمتی درست معنی بعکس پیدا کرده است مثل کلمه منترَ 6 پهلوی 7 که اصلاً بمعنی کلام ازادی است ولی امروز در زبان عامیانه منتر شده که بمعنی فریب و مسخره است

فائده
تحصیلات
اوستائی

کتابهای فرهنگ و اشعار نویسندگان پُر است از لغات مذهبی ولی تعصب و جهل همه آنها را دگرگون کرده است مثلاً در ایران قدیم معمول بود و قتیکه بنزدیک شاه میرفتند بایستی پرده کوچکی در روی بینی و دهان اندازند تا نفس و بخار دهن بشاه نرسد این پرده و یا بقول زرتشتیان ایران رو بند موسوم است به پنم و در اوستای پیتی دان می باشد این طرز ادب در دربار امپراطور چین هم تا در این سالهای اخیر مجری بود کسی بدون پنم بنزد پسر آسمان نمی رفت^۱ هنوز فویدان مانند پارینه در وقت سرودن اوستا بنزدیک آتش مقدس این پرده را بکار میبرد در اشعار قدامت نیز این کلمه بسیار آمده است ولی فرهنگها فقط آن را تعویذ تصور کرده اند^۲ گمان نمیکنم توسط فرهنگهاییکه حالا در دست داریم بتوانیم مقصود فردوسی را از این اشعار بدانیم که چیست

چو از دور جای پرستش بدید شد از آب دیده رخس ناپدید
 فرود آمد از اسب برسم بدست بزمزم همیگفت لب را به بست

گذشته از این ها چه خوب است بدانیم لغایتکه اکنون در سرزبانهای ماست در چند هزار سال پیش از این هم در سرزبانهای ایرانیان عهد ماد و بسا بیشتر از آن هم بود نگفته نگذیریم که از برای حال افسرده و پریشان ایران کنونی لازم است که فرزندان خاموش آن خاک باروزگاران گذشته همین سرزمین آشنا کردند و بخود آیند و بیاد عهد درخشان پارینه سرافرازند و از دروغ و تملق که از ضعف است روی گردانند مانند نیاگان دلیر و راستگوی خویش زندگانی را یک کشمکش دائمی خوبی و بدی شمرند نه آنکه دست بسته تسلیم قضا و قدر شوم گشته بکنجی آرمیده از نشاء تریاک جهان را با آنچه در آن است هیچ دانند و خود را تا دامنه دستاخیز گرفتار چنگال دیو سستی و اهریمن دریوزی سازند

1 China, seine Dynastien, verwaltung und verfassung von Ferdi. 1
 Heigl Berlin 1900 S- 25

۲ بتا نگارا از چشم بدترس همی چرا نداری باخویمتن همی تو پنم شهید
 حاله اطبای اروپا در وقت جراحی و عملات بزرگ نیز چنین پرده ای در پیش دهان
 میآورند تا باسیل Bacille آب دهان بجراحت نرسد و مایه فساد نگردد

موضوع این نامه سرودهای مقدس زرتشت سپنتهان است که با اسم گاتها در جزو اوستا برای ما بیادگار ماند گاتها قدیمترین آثار ملی ماست از زبان بزرگترین ایرانی، زرتشت در میان اقوام هند و اروپائی نخستین و یگانه پیغمبری است که آئین یکتاپرستی آورد بجاست پاره ای از سخنان چنین کسی را که در مدت چندین هزار سال با هزاران آسیب زمان مقاومت نموده بیا رسید با دقت تمام و تعظیم و تکریم فراوان بخوانیم

اساس این ترجمه فارسی گاتهای بار تولومه Bartholomae ترجمه گاتهای بار تولومه و سایر مستشرقین آلمانی میباشد^۱ عجلاله نوتر و بهتر از آن ترجمه ای از گاتها در دست نداریم پروفیسور بار تولومه از مشاهیر علمای اروپا بود تمام عمر خود را در سراوستا سر آورد در صرف و نحو و لغت و آئین اوستا دارای تألیفات بزرگ و مهم است در سال گذشته برحت ازدی پیوست اهورامزدا روان او را در کشور جاودانی خویش شاد و خرم کند نگارنده برای تألیف این نامه از سایر کتب همین دانشمند استفاده کرده ام و نیز تنقیدهاییکه علمای دیگر بگاتهای بار تولومه نوشته اند مطالعه نمودم از آن جمله است کتاب مختصر پروفیسور آلمانی هرتل (Hertel)^۲ و باز نوتر از آن کتابچه پروفیسور فرانسوی میه (Meillet)^۳ میه در خصوص ترجمه بار تولومه گوید « ترجمه گاتهای بار تولومه یگانه ترجمه کاملی است که رویم رفته میتوان بآن اعتماد کرد بنای این ترجمه در روی یک اساس محکم علم لغت است (Philologie) از آغاز تا انجام بهم مربوط و درست بمعنی اصلی متن پرداخته است» فقط ایرادیکه مستشرق فرانسوی بیبار تولومه دارد این است که او خود را مجبور ساخته از برای هر یک از لغات گاتها معنی پیدا کند در صورتیکه مقداری از لغات بواسطه طول زمان و انقلاب

۱ Die Gatha's des Avesta Zarathushtra's Verspredigten übersetzt von Christian Bartholomae Strassburg 1905

۲ Yohanes Hertel, Die Zeit Zoroaster Leipzig 1925

۳

Trois conférences sur les Gathas de l' Avesta par A. Meillet Paris 1925

زبان و تغییر خط ترکیب اصلی خود را باخته است و امروز بهیچ وجه نمیتوان از برای آنها معنی پیدا کرد گذشته از ترجمه بارتولومه ترجمه گاتهای سایر علمای الهان و فرانس و انگلیس و هند را نیز مطالعه کردم و برخی از قطعات را با بارتولومه مطابق نمودم از آنجمله است هارلز (Harlez) هوگ (Haug) اشیگل (Spiegel) دارمستتر (Darmesteter) میلز (Mills) کانگا (Kanga) و دینشاه جی جی باهای ایرانی و از ترجمه چند قطعه از گاتها که در جزو کتب پول هورن (Paul Horn) و روت (Roth) و گلدنر (Geldner) و هوبشمان (Hübschmann) و گیگر (Geiger) یافت میشود نیز استفاده شد فقط از چیزیکه افسوس دارم این است که از چند قطعه ترجمه آندر آس (Andreas) و واکرناگل (Wackernagel) بی بهره ماندم چه بآنها دسترس نداشتم بی شک ترجمه این دانشمندان المانی گران بهاست ولی فقط در میان هفده فصل گاتها چهار فصل را ترجمه کردند و پروفیسور میه ترجمه این چند قطعه را نیز دلیل درستی گاتهای بارتولومه می شمارد چه از حیث معنی با او موافق است فقط آنان برخلاف بارتولومه بسیاری از لغات را ترجمه نکرده جارا سفید گذاشتند^۱

برای آنکه بهتر از سخنان موزون گاتها برخوردار شویم
 مندرجات
 این نامه و طرز
 تحریر آن
 لازم دانسته در هشت فصل شرحی از زرتشت، اوستا، گاتها،
 آئین زرتشت، چند لغت از گاتها، اسامی خاص در گاتها،
 ملحقات گاتها و توضیح یسنای ۲۹ بطور اختصار بنکاریم چه تصور میکنم
 که بیش از دانستن این مقدمات مطلب درست بدست نیاید گاتها کتابی است
 بسیار قدیم و بیک سبک مخصوصی سروده شده است خود امروز جداگانه
 شعبه ای از علم ایران شناسی است دارای تعبیرات و فکر و اصطلاحات و
 لغات مخصوص میباشد

Ces traductions ont paru dans les Nachrichten de l' Académie de Gottingen
 en 1909 (p. 41—191), 1911 (p. 1—34) et 1913 (p. 363—385)

نگارنده در ترجمه خود پیرامون عبارت پردازی نگشتم از آرایش دادن و زینت کردن قطعات دوری جسم آنچه از گفتار پیغمبر ایرانی مفهوم میشود تقریباً بدون کم و بیش نگاشتم مگر آنکه در معنی برخی از لغات بسنت متوسل شدم کلماتیکه در میان ابروان نوشته شد () در جزو متن نیست برای فهم کلام افزوده گردید سادگی نگارنده در ترجمه برای این است که نخواستم معنی کلام پیغمبر کهن ایران فدای الفاظ یکی از فرزندان کنونی آن آب و خاک شود اگر نه از زبان خود زرتشت میدانیم که سرودهای گاتها دارای فصاحت و بلاغت ایزدی است چه خود در نخستین گاتا یسنا ۲۹ قطعه ۸ فرماید « یگانه کسیکه آئین ایزدی پذیرفت زرتشت سینتمان است اوست که فکر راستی بگستراندای مزدا از این رو باو گفتار شیرین و دلپذیر داده شد » در ترجمه فارسی برای آنکه آسانتر پی بماند بریم از افراد شعر نیز رعایت نشد یعنی که مطالب را نبریده مندرجات یک قطعه را روی هم نوشتیم ولی در متن زند ترکیب اصلی بهم نخورده افراد شعر در هر قطعه منفصل از هم نگاشته شد مخصوصاً در طی قرائت گاتها همیشه باید در نظر داشت که این سرودها اقلأ در سه هزار سال پیش از این سروده شد و باید نیز در نظر داشت که بنامه مقدس ایرانیان در طی روزگاران مصائب فراوان وارد آمد اگر سخن پریشان بنظر رسید باید از کشاکش روزگار گله نمود نه از سراینده و مترجم آن زهی ناد و سرافرازم که پس از بیشتر از هزار سال انقراض دولت زرتشتی اول کسی هستم که معنی سرودهای پیغمبر ایران را بزبان امروزی آن مرز و بوم در آورده بمعرض مطالعه عموم میگذارم

پورداود

مهابالشور (۱) ۲۹ مه ۱۹۲۶ مطابق ۷ خرداد شمسی ۱۳۰۵

۱ مهابالشور Mahableshver کوهی است واقع در ایالت مراته در سمت جنوب در ۲۰۰ میلی بمئی ۴۷۱۰ پی ارتفاع آن است

دین دبیره^۱

(الفبای زند)

چندی است که در ایران بنقصان الفبای عرب برخورد در صدد چاره آن هستند دسته ای طرفدار اصلاح همین الفبای کنونی است دسته دیگری میخواهد که اصلاً آن را بکنار گذاشته الفبای لاتین اختیار کند نتیجه کار طرفداران اصلاح الفبای کنونی تا آن مقداریکه بنظر نگارنده رسید بيمصرف و مضحک است البته الفبای لاتین بسیار ساده و کامل است اما اتخاذ آن از برای مملکتی که تمام شئون ملی خود را باخته است و فقط دارای یک زبان شکسته است صلاح نمیشاید

همه کس میدانند که بواسطه الفبای عرب این همه لغات سامی داخل فارسی گردید بطوریکه امروز فقط یک ثلث لغات ما اریائی است فردا پس از برگزیدن الفبای لاتین دسته دسته لغات السنه اروپائی وارد زبان ما خواهد شد صدها لغات مثل رولسیون کونستیسسیون پارلمان کاندیدات کمسیون بودجه و غیره با همان الفبای لاتین با املاء درست فرانسه نوشته میشود
révolution—Constitution—Parlement—Candidat—Commission—budget etc.
باین ترتیب زبان آلوده ما آلوده تر خواهد شد همانطوریکه متفکرین ما میخواهند که در تغییر الفبا بعلم و معرفت ما ترقی و توسعه بدهند باید ترقی دادن ملیت ما نیز منظورشان باشد باید طوری کنند که از درخت کهن سال ما ذکر باره شاخ و بری سرزند نه آنکه تیشه بریشه آن رسد ملیت ما باید دوش بدوش باشیم و فزیک و هندسه ترقی کند نه آنکه یکی از آنها فدای دیگری گردد یگانه نجات ایران احیای سنت ملی آن است چه خوب است که ترقیخواهان ما در تغییر الفبا نیز بدین دبیره که بفتوای مستشرقین دانشمند اروپائی یکی از الفبا های خوب بشمار است نظری افکنند این الفبای ساده و آسان را که در مدت چند ساعت میتوان فرا گرفت بکلی فراموش نکنند گذشته از آنکه دین دبیره برگزیده آباء و اجداد ماست بوسیله آن نیز خدمات شایان بزبان و

۱ بناسبت آنکه متن گاتها بخط زند در مقابل ترجمه مندرج است لازم دانسته الفبای آن را نیز جداگانه بنگاریم تا آنانیکه میل بخواندن آن دارند باین وسیله بتوانند از عهده بیرون آیند

ملّیت خود خواهیم نمود و نفوذ لغات عرب و ترکی و اروپائی در فارسی کمتر خواهد شد همانطوریکه درپارینه الفبای عرب لغات سامی را داخل زبان ما کرد درآینده دین دبیره لغات فراموش شده را دوباره بیاد ما خواهد آورد و نیز بتلفظ درست کلمات فارسی که بواسطه نقصان الفبای عرب دگرگون شد موفق خواهیم شد از انجمله است اسم خود وطن ما ایران که تا در این قرون اخیر تلفظ درست آن *Eran* محفوظ بود

بواسطه نقصان الفای عرب لازم دانستیم که کلمات غیر مأنوسه این کتاب را باحروف لاتین بنگاریم تا آنیکه باحروف مذکور آشنا هستند از عهده تلفظ صحیح آنها برآیند گذشته از آنکه متن گاتها بخط اوستادر مقابل ترجمه فارسی نگاشته و بیشتر از کلماتیکه در طّی مقالات و ترجمه گاتها استعمال گردید در متن نیز موجود است

برای آنکه قرأت مقالات مشکل نشود تا بهر اندازه که دست رس داشتیم در مقابل کلمات اوستائی لغاتیکه در فارسی معمول و از همان کلمات اوستائی مشتق است استعمال گردید از برای لغاتیکه مقابل آن را در فارسی نداریم متوسل بلغات پهلوی شدیم که نزدیک تر بزبان فارسی است

دگر آنکه در طّی مقالات از استعمال کلمات یونانی برای شهرها و پادشاهان ایران مثل مد و سیروس و ساتراپ و غیره اجتناب شد همانطوریکه این کلمات در کتیبه های پادشاهان هخامنشی آمده است نگاشتیم (۱) برای سهولت و اختصار حروف لاتینی ذیل در مقابل برخی از حروف اوستائی و فرس و پهلوی انتخاب گردید

a به = ā . آ . از = ă . ج = ĵ . ج = ǰ . ژ = g . گ = gh . گه = (غ) .
s = s . ش = sh . انکلیسی = tē . فرانسه = v . u . آلمانی مثل ou فرانسه = x .
خ = ʃ . فرانسه = z .

مثل 'مُوخْشتر' Huvaxšatra دومین پادشاه ماد

خْشتر باوَن Xsathrapāvan شهربان حاکم مرزبان (ساتراپ)

وآچس تَشْتی vačas-tašti یک قطعه شعر

آَنَغرَه رَوَچ anaghra raoča روشنای بیکران فروغ بی پایان

English	معنی امثال	املا لاتین	املا فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا
a	اهورا، خدا	ahura	آهور	دین و دین	آ	۱
ā	آذر، آتش	ātar	آتر	دین و دین	آ	۲
i	اینجا	idā	ایدا	دین و دین	ای (کوتاه)	۳
ī	جله، قوه	īra	ایر	دین و دین	ای (کشیده)	۴
u	اُشتر، شتر	ustra	اوشتر	دین و دین	او (کوتاه)	۵
ū	چربی	ūtha	اوش	دین و دین	او (کشیده)	۶
e (medial)	میهن، خانه	maetha- na	متهن	دین و دین	ا (در وسط کلمه)	۷
ō (broad)	راست، درست	ērēš	یرش	دین و دین	ا (کوتاه)	۸
ē (long)	نوا، نازورمند	ēma- vant	امونت	دین و دین	ا (کشیده)	۹ (۱)
ō (broad)	یر، بسیار	pouru	پاورو	دین و دین	ا (کوتاه در وسط کلمه)	۱۰
ō (long)	یک	ōyūm	اویوم	دین و دین	او (کشیده)	۱۱ (۲)
ao	بور، پسر	puthrao	پوتراو	دین و دین	او	۱۲
ñ	اندر، میان	antarē	آنتر	دین و دین	آن	۱۳ (۳)
ā	کام	āxna	آخن	دین و دین	ا (در بینی تلفظ میشود)	۱۴
k	کام، کامه	kāma	کام	دین و دین	ک	۱۵
kh	خرد	xratu	خرتو	دین و دین	خ	۱۶
kh ^v or q	خواب	xafna	خوفن	دین و دین	خو	۱۷ (۴)
g	گام، قدم	gāma	گام	دین و دین	گ	۱۸
gh	موج زدن	ghžar	گهژر	دین و دین	گه (غ)	۱۹
ii (ang)	فراخی، بزرگی	fratbañh	فرتهنگه	دین و دین	آنگ (در وسط و آخر کلمه در بینی تلفظ میشود)	۲۰

۱ این حرف معمولاً در وسط کلمه میآید چنانکه در دین و دین گوش geuš یعنی گا و فقط در گاتها چند لغتی 'مصدر' باین حرف است در سایر قسمتهای اوستا مثال فوق (دین و دین) با و یا نوشته میشود

۲ مثال فوق (دین و دین) بمعنی یک در مفعول به (accusatif) استعمال شده است

۳ پ در توی بینی گفته میشود (nasal) خیشومی

۴ این حرف بمنزله خ فارسی امت که بیش از او معد و له نوشته میشود مثل خوار،

خواهر، خواشن

English	معنی امثال	املاً لا تین	املاً فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا
ch	چشیدن	čas	چش	چش	چ	۲۱
j	ژرف عمیق	jafra	جفر	جفر	ج	۲۲
z	زاده	zāta	زات	زات	ز	۲۳
zh	زانو	znu	ژنو	ژنو	ز	۲۴
ii (ang)	آگاه ساختن، خبر کردن	srāva-yēñhē	سراو نیگه	سراو نیگه	تلفظ مثل ۵	۲۵
t	تن	tanu	تنو	تنو	ت	۲۶
th	تخشا کوشا	thvaxš	تھوخش	تھوخش	ته	۲۷
d	درفش	drafša	درفش	درفش	د	۲۸
dh	پنجم	puxdha	پوختا	پوختا	ذ (در وسط کلمه)	۲۹
n	ناف ترا دخویش	nāfya	نافیه	نافیه	ن	۳۰
p	پل	pērētu	پرتو	پرتو	پ	۳۱
ph or f	فروهر، فرورد	fravaši	فروشی	فروشی	ف	۳۲
b	بنج، خداوند	Bagha	بغ	بغ	ب	۳۳
w	گرفتن	garəw	گرو	گرو	و (انگلیسی)	۳۴
m	مرد	mareta	مرت	مرت	م	۳۵
y	ایزد	yazata	یزت	یزت	ی (بزرگ در سر کلمه)	۳۶
Y	بز	buzya	بوزیه	بوزیه	ی (کوچک وسط کلمه)	۳۷
r	رد (سردار دینی)	ratu	رتنو	رتنو	ر	۳۸
v	برف	vafra	وافر	وافر	و (بزرگ در سر کلمه)	۳۹
v	بیور (ده هزار)	baevarü	باور	باور	و (کوچک وسط کلمه)	۴۰

ه که تلفظ این حرف مثل ۳ (آنگ) میباشد همیشه بیش از ۵ (ه) که بحرف ۴ ختم شده باشد استعمال میشود حرف ۴ همان ۵ (ا) میباشد که در نمره ۷ مرقوم شد و در آخر کلمه باین شکل میشود و گاهی در وسط کلمه نیز میآید

۶ حرف ۴ (ت) در آخر کلمه تغییر یافته باین شکل ۵ نوشته میشود مثل ۶ نیات یعنی نوه و در برخی کلمات در اول نیز استعمال شده است در صورتیکه قبل از و (ک) یا ر (ب) باشد ۷ و ۸ کیش و ۹ کنیه و وزیدن

English	معنی امثال	املا لاتین	املا فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا
s	ستودن	stu	ستو	𐬱𐬀𐬭𐬀	س	𐬱𐬀
sh	شاد	śāta	شات	𐬱𐬀𐬭𐬀𐬱𐬀	ش مشدد	𐬱𐬀𐬭𐬀
ṣ	کردار نیک	hvaršta	هورشت	𐬱𐬀𐬭𐬀𐬱𐬀𐬭𐬀𐬱𐬀	ش	𐬱𐬀
h	هاون	hāvana	هاون	𐬱𐬀𐬭𐬀𐬱𐬀𐬭𐬀	ه	𐬱𐬀

۳۵ (ی بزرگ) و 𐬱 (واو بزرگ) مثل حرف مازوسکول majuscule الفبای فرانسه و المانی در سر کلمه نوشته میشود در وسط کلمه 𐬱 (ی کوچک) و 𐬱 (واو کوچک) میآید در بعضی از نسخ بجای ۳۵ این حرف دیده میشود 𐬱 در کلمه 𐬱 که بمعنی هر دو میباشد برخلاف معمول ی کوچک در صدر کلمه واقع است این کلمه اصلاً 𐬱 𐬱 بوده است برور و افتاد 𐬱 𐬱 در نسخ خطی دو حرف را با هم نوشته شکل مخصوص پیدا کرده است مثلاً این طور 𐬱 (ش) و 𐬱 (آ) = 𐬱 𐬱 و حروف 𐬱 و 𐬱 (چ) = 𐬱 𐬱 و حروف 𐬱 و 𐬱 (ت) = 𐬱 𐬱 و حروف 𐬱 و 𐬱 (ه) = 𐬱 𐬱

زرتشت

سبب
نا معلوم
بودن سیرت
حضرت
زرتشت

برای آنکه خوانندگان این نامه را فوراً از انتظار بیرون آوریم باید در سر مقاله اقرار کنیم که تحقیقاً نمیدانیم محل ولادت و زمان زندگانی زرتشت کجا و کی بود چرا برای آنکه زرتشت متعلق بیک زمان بسیار قدیم است که دست

تاریخ باستان بلند آن نمیرسد دگر آنکه مرزوبوم پیغمبر ایران گزند و آسیب بسیار دید در مدت هشتاد سال در زیر تسلط اسکندر و سلوکیدها جا نشینان یونانی وی بود که بخصوصه در ترویج تمدن خود میکوشیدند لابد در این مدت بسیاری از کتب مذهبی و کلیه آثار ملی ایران از دست رفت در سنت بسیار قدیم زرتشیان نیز چنین آمده است که آئین مزدیسنا مخصوصاً از اسکندر ملعون لطمه دید و حتی اوستائی که در قصر سلطنتی هخامنشیان بود بفرمان فاتح یونانی سوخت

پس از دوره سلوکیدها زمان سلطنت اشکانیان فرارسید هر چند که آنان ایرانی نژاد و زرتشتی کیش بودند ولی تسلط هشتاد ساله یونانیها بکلی در آنها اثر کرده خود را دوستار هلاس میخواندند در خصوص رسوم و آداب و آثار ایرانی بی قید بودند مگر آنکه در اواخر این سلطنت متناهی چهار صد و هفتاد و شش ساله دوباره ملیت ایران قوت گرفت تا آنکه زمام شهریاری بدست اردشیر پاکان سپرده شد و دین زرتشتی رونق تمام گرفت کتب پراکنده و پریشان مذهبی را گرد آوردند ولی افسوس که ذخیره چهار صد ساله ساسانیان بیکبار از دست رفت آنچه ایران داشت چه معنوی و چه مادی دستبرد عرب و فدای تعصب او گردید دین و زبان و خط و آداب ایران رنگ و روی دیگر گرفت و یا بکلی نابود شد

چند صد سال پس از این فاجعه اردوی مغول و تتر چنگیز و تیمور مانند سیل بنیان کن از ایران گذشت آنچه را که عرب نتوانست پایمال کند و یا آنچه

را که در دوره صفاریان و سامانیان دوباره جانی گرفته بود غرقه سیل فنا گردید بنا چار در این گیر و دارها کتب و آثار مذهبی مانند سایر چیزها نابود شد باین ترتیب ایران از وقایع تاریخی خود هم نسبتاً محروم ماند

دینکرد^۱ که یکی از کتب مهم و بزرگ پهلوی است و در قرن ۴م میلادی تدوین شد از مندرجات اوستا مفصلاً صحبت میدارد و میگوید که اوستا دارای ۲۱ نسک است نسک سیزدهم آن موسوم است به سپند نسک در شرح حال زرتشت میباشد بعدها از دینکرد^۱ صحبت خواهیم داشت عجالتاً در این جا متذکر میشویم که بنابراین اوستای عهد ساسانیان در قرن سوم هجری هم موجود بود اگر سپند نسک را امروز در دست داشتیم بهتر میتوانستیم از پیغمبر ایران سر و سامانی جوئیم

اینک چند کلمه در خصوص اسم گفته میرویم بسز محل و زمان
 زرتشت بیشتر از ده شکل برای اسم و خشور باستان در زبان
 فارسی موجود است از این قبیل زارتشت زارشت زاردشت
 زار هوشت زرد هشت زراشت زرادشت زرتشت زره دشت زره هشت
 معمول تر از همه زرتشت میباشد پیغمبر خود را در گاتها زَرْتَشْتَر
 می نامد و گاه نیز اسم خانواده را که سپیتمه باشد افزوده میشود زَرْتَشْتَر
 سَپِیْتِمَه (دینکرد ۳۰۵) این اسم اخیر را امروز سپنتمان و یا اسپنتمان
 گوئیم ظاهراً معنی آن از نژاد سفید و یا از خاندان سفید باشد
 از بیشتر از دو هزار سال تا امروز هر کس بخمال خود معنی از برای
 کلمه زرتشت تصور کرده است دینون یونانی (Deinon) آنرا بستاینده ستاره
 ترجمه کرده است آنچه محقق است این است که این اسم مرکب است از
 دو جزء زَرْت و اشترا در سر زَرْت اختلاف بسیار است انواع و اقسام معنی
 از برای آن درست کردند شرح همه آنها موجب طول کلام خواهد

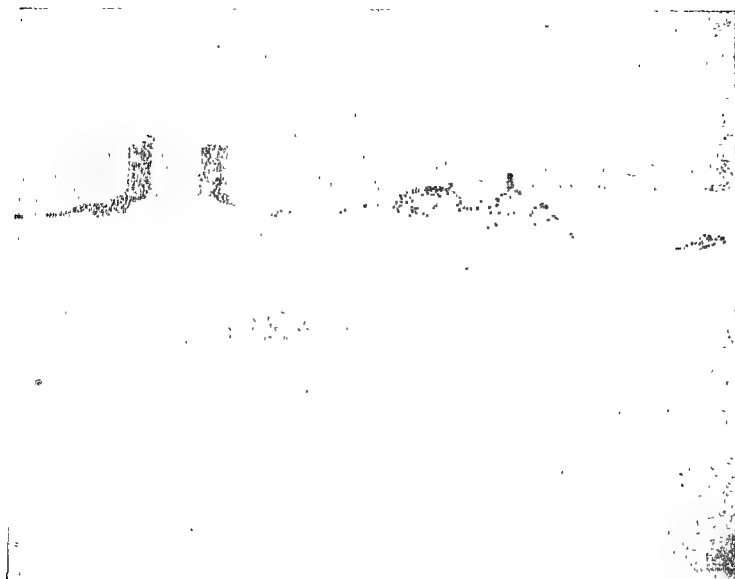
۱ دینکرد کتابی است در خصوص تاریخ و ادبیات و سنت و رسوم آئین زرتشتی پیشوای بزرگ آترفرن بن پسر فرخ زات در عهد خلیفه مامون (۱۹۸-۲۱۸ هجری) در بغداد شروع بجمع آوری آن نمود موبد دیگر آتریت پسر هومت آترا با انجام رسانید

شد^۱ بمعنی که بیشتر حدس زده اند زرد و زرین و پس از آن پیر و خشمکین می باشد دارمستر جزء اول را زراتو دانسته و بمعنی زرد گرفته است بارتولو مه زرت ضبط نموده و دارنده شتر پیر معنی کرده است شاید هیچکدام درست نباشد چه کلمه زر در خود اوستا زیریت (Zairita) می باشد و است است زرت بمعنی پیر آمده است ولی چطور شد که در ترکیب با اشترا زرت شد در جزء دومی این اسم اشکالی نیست چه هنوز کلمه شتر و یا اشترا در زبان فارسی باقی است هیچ شکی نیست که اسم پیغمبر مانند بسیاری از اسامی ایرانی که با اسب و شتر و گاو مرکب است با کلمه شتر ترکیب یافته و بمعنی دارنده شتر زرد و یا شتر خشمکین است چنانکه اسم پدر زن زرتشت فراشستر می باشد جزء اول آن فراشا و شکل دیگر آن هم فرا در خود اوستا بهمان معنی است که امروز در فارسی می باشد مثل فردر کلمه فرسوده و فرمان بنابر این بمعنی مقدم و پیش است و فراشستر یعنی دارنده شتر راهوار و یا تند رو اسم پدر زرتشت پوروش اسب مرکب است از پوروش که بمعنی دورنگ و سیاه و سفید و پیر است و اسب، پوروش اسب میشود دارنده اسب پیر

در خصوص محل ولادت زرتشت نیز اختلاف است مستشرقین محل ولادت زرتشت و آذر گشسب شیز انکتیل اما امروز عموماً با ست زرتشتیان موافقت نموده او را از مغرب ایران میدانند آذر بایجان بیش از همه احتمال میرود بخصوصه گرن که عربها شیز گفتند و حالا بتخت سلیمان معروف است بهمین ملاحظه است که آب دریاچه ارمیه مجاور گزن را کتاب بندهش مقدس می شمرد آتشکده معروف گزن موسوم به آذرخش و یا درخش زیارتگاه معتبری بود این پرستشگاه با اسم آذر گشسب معروف بود گرن همان است که با قوت مفصلاً از آن صحبت میدارد میگوید در میان مراغه

۱ ویندشمن Windischmann و مولر Fr. Muller آنرا دارنده شتر با جرأت ترجمه کرده اند کاسل Cassel معنی آنرا پسر ستاره تصور کرده است هارلز Harlez بمعنی رخشان مثل طلا نوشته است

وزنجان نزدیک شهر زور و دینور واقع است و خود بشخصه در آغاز قرن هفتم هجری آتشکده آنجا را دیده که در بالای گنبد آن هلال نقره نصب بود سایر مورّخین و جغرافی نویسان غالباً از آذر گشنسب جزن و یا جزنق (گرن) صحبت میدارند ابن خردادبه مینویسد پادشاهان پس از تاجگذاری پیاده از تیسفون زیارت آن میرفتند بخصوصه برخی از مورّخین یونان از خزینه آن که دارای اشیاء بسیار نفیس و گران بها بود ذکر کرده اند خود کلمه جزن در اوستا چئچست (čāčasta) در پشت ۵ فقره ۴۹ استعمال شده است کلیّه مورّخین ایرانی و عرب مانند ابن خردادبه و بلاذری و ابن الفقیه و مسعودی و حمزه اصفهانی و یاقوت و قزوینی و ابوالفدا زرتشت را از آذر بایجان ذکر کرده و بخصوصه ارمیه را محل ولادت او دانسته اند و باین مناسبت شرحی از آذر گشنسب شیزو مقام تقدّس آن ضبط کرده اند مگر طبری و پیروان او ابن الاثیر و میرخواند زرتشت را اصلاً از پلستین نوشته و از آنجا بآذر بایجان مهاجرت میدهند در سنت است که در آغاز آفرینش آتش نیز هستی یافت و سه بخش گردیده از جنبش باد گرد جهان همگردید تا آنکه هریک یجائی آرام گرفت آذر گشنسب در آغاز پادشاهی کیخسرو در گرن فرود آمد آتش شهر یاری و جنگیان شمرده میشد پادشاهان ساسانی پس از تاجگذاری زیارت آن میرفتند و آذر گشنسب را سرچشمه کلیه آتشیهای مقدّسی که در ایران قدیم داشتند میدانستند آتش دوّمی موسوم است به آذر فرن یغ (فروبا) آتش پیشوایان دین بود و آن در فارس فرود آمد محل آن کاریان (فارس) بوده است بقول یاقوت از اطراف و اکناف از جاهای بسیار دور زیارت آن میآمدند و آتش آنرا برای آتشکدههای دیگر میردند قلعه کاریان بچنک عربها نیقتاد هر چند که کوشیدند و محاصره طولانی نمودند فایده نه بخشید آتش سوّم آذر برزین مهر نام دارد و آن آتش برزیگران است که در خراسان محلّ ریوند نیشا پور فرود آمد این سه آتشکده معروف که مخصوصاً



تخت سلیمان خرابه آتشکده معروف آذرگشسب در شیز
 برف آن را احاطه کرده است

THE RUINS OF THE FAMOUS FIRE-TEMPLE OF AZARGOSHASI IN SHIZ
 NOW KNOWN AS TAKHT-I SULEIMAN BURIED IN SNOW



خرابه آتشکده آذرگشسب (۱)

THE RUINS OF THE FIRE-TEMPLE OF AZARGOSHASP.

(۱) دو نقش فوق از کتاب پروفیسور جکسن Jackson برداشته شد

Persia Past and Present

متبرک و زیارتگاه شمرده میشد از برای هر یک سبب و جهتی باید تصور نمود که آئینه محل توجه بود آذر گشنسب گزن بی شک بواسطه تولد زرتشت در اینجا مقام بزرگ پیدا نمود جغرافی دان یونانی استرابون Strabon که در یک قرن پیش از مسیح میزیست و مورخ رومی پلینیوس که در قرن اول میلادی زندگانی میکرد گزن را گنزگا پایتخت آذر بایجان ذکر کرده اند

ری بنا بست دیگری ری محل ولادت پیغمبر ایران است ری مرکز روحانیت ایران قدیم و مسلمان همان است که در کتیبه داریوش در بهستان (بیستون) با اسم رگا شهری از ماد شمرده شد اوستا یسنا ۱۹ فقره ۱۸ آن را رغه زرتشت میخواند در جای دیگر اوستا در فرگرد اول و ندیداد فقره ۱۵ نیز از آن اسم برده گوید « در میان این کشور های با شکوه رغه دوازدهمین است که من اهورامزدا بیا فریدم » در تفسیر پهلوی این فقره مفسر آن را ری آذر بایجان میدانند و بعد خود گوید برخی از ما آن را همین ری میدانند از این عبارت چنین معلوم میشود که دوری داشته ایم بهر حال ری معروف و مشهور که بطلیموس منعجم و جغرافی دان یونانی قرن دوم میلادی از آن اسم میبرد همان است که امروز خرابه اش در نزدیک طهران موجود است ری در قدیم از شهر های بسیار مقدس شمرده میشد مرکز روحانیت ایران بود موبدان موبد بزرگ که عنوان زرتشت و تمه (Zarathuštrōtama) داشت یعنی مانند زرتشت^۱ در همین ری اقامت میگزید مانند پاپ ایتالیا در سابق یک قسم سلطنتی داشت ابالت ری مرکز فرمانفرمائی مادی و معنوی او بود ابوریحان بیرونی از موبدان موبد ری اسم برده بدو عنوان مصمغان میدهد و از ملوک دنیاوند میسرمدش یاقوت نیز در معجم البلدان از برج و باروی استوناوند در ناحیه دنیاوند (دماوند) در ایالت ری صحبت میدارد و میگوید آن را جرهد نیز گویند از جمله جاهائیکه عربها به تواستند فوراً فتح کنند همین استوناوند است در عهد خلیفه مهدی پس از چندی زدو خورد مرکز روحانیت ایران نیز بدست دشمن افتاد بقول طبری فتح استوناوند

۱ این کلمه در پهلوی زرتشت نوم Zarathuštrum میا شد

در سال ۱۴۱ هجری صورت یافت مسمغان با برادرش در سرلشکریان خویش گرفتار عربها شدند دو دختر مسمغان برسم ارهغان به بغداد نزد خلیفه فرستاده شد^۱ مس در پهلوی بمعنی مه فارسی است مسمغان یعنی بزرگ مغها و یا موبدان موبدو یا زرتشت نوم امیانوس مار سلینوس (Ammianus Marcellinus) که ذکرش بزودی بیاید نیز از یک حکومت روحانی در ماد اشاره میکند برخی از کتب پهلوی برای آنکه میان دو سنت مذکور سازشی دهند پدر زرتشت را از آذر بایجان و مادرش را از ری ذکر کرده اند شهرستانی نیز این دو سنت را باین شکل سازش داده است از آنچه گذشت مختصراً میتوان گفت که زرتشت از مغرب ایران است و یا شمال غربی بهیچوجه جنوب احتمال برده نمیشود و عقیده شرق ایران نیز امروز متروک شده است کسی طرفدار آن نیست

اینک رسیدیم بسر زمان زرتشت یکی از مسائل بسیار مشکل در این خصوص روایات باندازه ای مختلف است که ابداً صلح و سازشی میان آنها نمیتوان داد یونانیها زمان پیغمبر را بسیار بالا برده اند که هیچ تاریخ دست رسی بآن اوقات ندارد شاید قدیمترین مورخیکه از زرتشت ذکر کرده است خسائتوس (Xantus) باشد (۵۰۰-۴۰۰) که از حیث زمان پیش از هر دوت است مورخین دیگر از او نقل کرده نوشته اند که پیغمبر ایرانی شش هزار سال و بنا به نسخ دیگر (۶۰۰) سال پیش از لشکر کشی خشایارشا پادشاه هخامنشی بضد یونان میزیسته است در صورتیکه تاریخ مذکور را ۶۰۰ بدانیم زمان زندگانی زرتشت در سال ۱۰۸۰ پیش از مسیح خواهد شد اساساً خبریکه مورخین دیگر از خسائتوس نقل میکنند بسیار مشکوک و محتاج بتقید طولانی است اول

زمان زرتشت
و اقوال مورخین
یونان

۱ دانشمند آلمانی پروسور مارکوارت (Marquart) در کتاب خویش ایران شهر صفحه ۱۲۷ مینویسد که در سال ۱۳۱۱ ابو مسلم مسمغان را با طاعت دعوت نمود چون او امتناع کرد موسی بن کعب را بجنگ او فرستاد اما کاری از پیش نرفت تا آنکه در زمان ابنصور مسمغان شکست یافته با برادرش ابرویژ و دو دخترش در قلعه استوانه در بدست دشمن افتادند

یونانی که صریحاً از پیغمبر ایران اسم میرد افلاطون فیلسوف معروف است (۴۲۹-۳۴۷) زرتشت را مؤسس آئین مغ میداند پس از آن چند نفر از شاگردان او از آنجمله ارسطاطاليس و ادکسوُس (Eudoxus) مینویسند که زرتشت شش هزار سال پیش از وفات افلاطون میزیست شاگرد سومی او هرمدُر (Hermodor) پنج هزار سال پیش از جنگ یونان و تریاس (Troyas) ^۱ ذکر میکند بنابر این زمان زرتشت در شش هزار و صد سال پیش از مسیح میشود مورخین دیگر یونانی مثل هر میپوس (Hermipus) که خود در سال ۲۳۰ پیش از عیسی میزیست و پس از او پلوتارخُس (Plutarkhos) که چهل و شش سال پس از میلاد تولد یافت هر دو همان تاریخ هرمدُر را برای زرتشت نقل میکنند مورخ و پیشوای معروف کلدیه بروئوس (Berossus) که در قرن سوم پیش از میلاد میزیست زرتشت را سر سلسله پادشاهان ماد نثراد میداند که از سال ۲۳۰۰ تا ۲۰۰۰ پیش از مسیح در کلدیه سلطنت کردند پرفیریوس (Porphyrius) که در سال ۳۰۴ میلادی وفات یافت زرتشت را استاد و آموزگار فثیاغورس فیلسوف یونانی میداند بنابر این در نیمه قرن ششم پیش از میلاد کفالون (Kephallion) از کتزیاس (Ktesias) طبیب یونانی اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴-۳۶۱ پیش از میلاد) که چندین سال در دربار پادشاه مذکور بسر برد نقل میکند که زرتشت معاصر پادشاه اشورینوس (Ninus) و زنش سمیرامیس (Semiramis) بوده است و داستانی از لشکرکشی این پادشاه اشور بدشاه باختر (بلخ) که زرتشت نام داشت ذکر میکند شاعر و مورخ یونانی آگاسیاس (Agathias) که در سال ۵۳۶ تولد یافت و در ۵۸۲ میلادی در گذشت مینویسد که ایرانیها میگویند زرتشت در زمان شاه هستاسپس (گشتاسپ) بسر میرد اما معلوم نیست که مقصود از این هستاسپس کدام است پدر دار یوش است و یا کسی دیگر

۱ تریاس (Troyas) و یا Troie (باملاً فرانسه) شهری بوده است در آسیای صغیر حاله این محل را حصارلی گویند جنگ ده ساله این شهر با یونان موضوع اشعار ورمی شاعر یونانی هومر میباشد

امیانوس مارسلینوس مورّخ رُم که در سال ۳۳۰ میلادی میزیست و خود در ایران بوده است مانند آگسیاس زرتشت را از باختر دانسته و معاصر هستاسپس می‌شمرد ولی تردیدی ندارد از آنکه هستاسپس همان پدر داریوش باشد این است آنچه صراحتاً از برخی مورّخین یونان و کلد و رُم برمی‌آید از ذکر اقوال سایر مورّخین که بواسطه مشکوک بودن محتاج بتنقید و توضیحات است و از اخباریکه فقط نقل قول از دیگران و در واقع تکرار است صرف نظر کردیم هرچند که کلیه این اخبار بی اساس است ولی دلیل است که زرتشت متعلّق بیک زمان بسیار قدیم است و در دو هزار سال پیش از این هم مانند امروز در سرزمان او اختلاف داشتند سنت زرتشتیان برخلاف یونانیان طرفدار زمانی است که میتوان پذیرفت ولی دلایلی موجود است که میتوان از حدود تاریخ سنتی بالا تر هم رفت

سنت قدیم زرتشتیان در چند کتب پهلوی محفوظ ماند
 از آن جمله است بندهش و زات سپرم و دینکرد و اردی
 ویراف نامه و غیره^۱ در این کتب نیز چند سال پس
 و پیش زمان زندگانی زرتشت ذکر شده است اردی ویراف نامه و زات سپرم
 زمان بعثت زرتشت را در ۳۰۰ سال پیش از اسکندر می‌شمرند بندهش در
 سال ۲۵۸ پیش از برهم خوردن سلطنت هخامنشی ذکر کرده است ابوریحان
 بیرونی نیز در این تاریخ با بندهش موافق است مسعودی هم در مروج الذهب
 از زمان رسالت زرتشت تا فتح اسکندر ۲۵۸ سال فاصله میدهد بنابراین
 پیغمبر معاصر کورش و گشتاسب پدر داریوش میشود آنچه در سنت مشهور تر
 است این است که در سال ۶۶۰ پیش از مسیح زرتشت تولد یافت و این

۱ زمان اردی ویراف را باید از وسط قرن چهارم تا وسط قرن هفتم میلادی قرار داد ولی تدوین آن را در میان قرن نهم تا آغاز قرن چهاردهم میلادی میتوان تخمین کرد کلیه میتوان گفت کتب مذهبی پهلوی که در قرون نسبتاً متأخر تألیف یافت مواد آنها بسا قدیم تر از زمان تألیف آنهاست قدمت غالب آنها پیش از استیلای عرب میرسد از این قبیل است بندهش که در قرن هشتم میلادی جمع آوری گردید و زات سپرم متعلّق است بقرن نهم

مطابق است با آنچه اردی ویراف نامه برای ظهور پیغمبر ذکر کرد چه فتح اسکندر در سال ۳۳۰ پیش از مسیح وقوع یافت و زرتشت درسی سالکی مبعوث گردید در سنت تمام اوقات زندگانی زرتشت معین است مختصراً چند کلمه در این خصوص گفته میگذریم پیغمبر در ششصد و شصت سال پیش از مسیح بدینا آمد در سن بیست سالگی گوشه گیری اختیار نمود درسی سالگی به پیغمبری برانگیخته شد در نزدیک دریاچه اُرمیه در بالای کوه سبلان مانند موسی در طور سینا بالهام غیبی رسید کوه سبلان از زمان قدیم تا امروز محل توجه و زیارتگاه میباشد در چهل و دو سالگی کی گشتاسب را پیر و آئین خود نمود در ۵۸۳ پیش از مسیح در هفتاد و هفت سالگی در هنگام هجوم لشکریان ارجاسب تورانی زرتشت در یک آتشکده بلخ بدست یک تورانی بقول بندهش برات رُک رش شهید گردید لشکرکشی ارجاسب بضد کی گشتاسب برای این بود که شاه باختر بآئین مزدیسنا گروید زریز برادر گشتاسب و اسفندیار پسر گشتاسب از نامداران ویلان این جنگ مذهبی بوده اند در شاهنامه مفصلاً داستان این نبرد مذکور است بنا بر این سنت زرتشت بیست و چهار سال پیش از تأسیس سلطنت هخامنشی او بشهریاری رسیدن کوروش / بزرگ از جهان در گذشت دسته ای از علمای بزرگ مثل وست (West) و جکسن (Jackson) و میله (Meillet) و غیره طرفدار تاریخ سنتی میباشند

چیزی که بنظر نگارنده قدری بعید میآید این است که پروفیسور دانشمند آلمانی هرتل (Hertel) در کتابچه مختصر خود که ذکرش گذشت از خود گاتها یعنی از سخنان

حامی زرتشت
گشتاسب مربوط
پدر داریوش
نیست

زرتشت در یسنا ۵۳ استشهاد میکند که این فصل از گاتها در میان دوم آوریل و بدست و نهم سپتامبر ۵۲۲ پیش از مسیح انشاء شده است و بعقیده او ۲۹ سپتامبر باز نزدیک تربصحت میباشد برای آنکه در این چند قطعه زرتشت از گشتاسب پدر داریوش در خواست میکند که دست

گماتای مغ را از تاج و تخت شهری ایران کوتاه کند و دوباره سلطنت را در خاندان هخامنش برقرار سازد راست است خود داریوش در کتیبه بیستون میگوید « گماتای مغ در نهم ماه گرم پاد (دوم آوریل ۵۲۲ پیش از مسیح) باسم برد یا (اسمردیس) پسر کوروش و برادر کمبوجیا تخت شهری ایران را غصب نمود و من بیاری اهورا مزدا در دهم ماه باگ آیادیش (*Bagaiādiš*) (۲۹ سپتامبر ۵۲۲ پیش از مسیح) او را با چند نفر از یارانش کشتم » ترجمه یسنای مذکور را نیز ملاحظه خواهید نمود مخصوصاً این فصل در میان گاتها پریشان و بوا سطه پیش آمد لغات نادره بسیار مبهم است در آغاز آن صحبت از عروسی دختر زرتشت با جاماسب وزیر کی گشتاسب میباشد پس از کشته شدن گماتا فوراً خود داریوش شاهنشاه ایران شد چرا زرتشت از این شاهنشاه نامدار و مقتدر اسمی نمیدرد و از پدرش گشتاسب که حاکم ایالتی بود از طرف پسرش این همه صحبت میدارد داریوش در کتیبه بیستون پیدرش عنوان پادشاهی نمیدهد از او مثل سایر حکام ایالتهای مملکت خود اسم میبرد از آن جمله در کتیبه مذکور منقوش است « داریوش پادشاه گوید پارتو (پارت خراسان حالیه) و ورکان (گرگان - جرجان) از من یاغی شدند و خود را پیرو پرورتیش *Pravartiš* خواندند مردم آنجا از پد رم و یشتاسب (گشتاسب) که در پارت بود سر پیچیدند آنگاه گشتاسب بالشکری که نسبت با و با وفا مانده بود بیرون رفت و در یک شهر پارت موسوم به و یشپ او زاتیش *Višpa uzītiš* بنای دعوا گذاشت اهورامزدا او را یاری نمود بخواست اهورامزدا گشتاسب لشکر یاغی را سر کوبید در بیست و دوم ماه و یخن *Viyaxna* (مطابق ۵ فوریه ۵۲۱ پیش از مسیح) این دعوا رویداد « داریوش در متمم این خبر میگوید که « من از ری (رگا) لشکری ایاری گشتاسب فرستادم و در یک شهر پارت موسوم به پتیگرنا *Patigrabanā* دوباره در اول ماه گرم پاد *Garmapada* (مطابق ۳ آوریل ۵۲۰ پیش از مسیح) جنگی واقع شد و گشتاسب قوای متمردین را درهم شکست دگر باره مملکت پارت بزیر فرمان من درآمد » چنانکه ملاحظه

می‌کنید گشتاسپ پدر داریوش عنوان پادشاهی ندارد فقط خستَرپاون
 Xšatrapāvan (ساتراپ) دو ایالت پارت و گرگان می‌باشد در صورتیکه زرتشت
 بحامی خود گشتاسپ عنوان شاهی می‌دهد و سنت مرگرو پایتخت این شاه را
 در باختر (بلخ) ذکر می‌کند و نکته دیگری که باید متذکر شویم این است که داریوش مکرراً
 اسامی آباء و اجداد خود را اینطور می‌گوید داریوش پسر ویشتاسپ پسر ارشام
 پسر اریارام Ariaramna پسر چیش پیش Oispiš پسر هخامنش و سلسله کیانیان
 که بقول سنت در باختر سلطنت داشت در اوستا و کتب پهلوی و حمزه و
 آثار الباقیه بیرونی و شاهنامه و غیره اینطور آمده است کیقباد کیکاوس
 کیخسرو کی لهراسب کی گشتاسپ یعنی که در کتیبه و پشته اسپ پسر ارشام و در
 سنت ویشتاسپ حامی زرتشت پسر اوروت اسپ Aurvat-Aspa (لهراسب)
 می‌باشد یشت نوزدهم موسوم به زامیاد که نظر به مندرجاتش از قدیمترین یشتها
 محسوب است مفصلاً از سلسله کیانیان و فرّکیانی و کوشش افراسیاب تورانی
 برای رسیدن بفرّ و یاختره صحبت می‌دارد از مطالعه یشت مذکور بخوبی بر می‌آید
 که حامی زرتشت ابداً مربوط بپدر داریوش نیست دسته از مستشرقین که طرفدار
 سنت هستند نیز این دو نفر را یکی تصور نکرده اند نظربدلایل تاریخی علمای
 پارسیان هم امروز پای بند تاریخ سنتی نیستند دسته دیگری از علما مانند گِگر
 و بارتولومه و رِیخلت (Reichelt) و کلمن (Clemen) و غیره زمان زرتشت
 را پیش از تأسیس سلطنت مادها میدانند بارتولومه می‌گوید که در بار پادشاهان
 هخامنشی رسماً زرتشتی بود در یک کتیبه اشور که از قرن هشتم پیش از مسیح
 مانده است از یک مادی اسم برده میشود که مزدک نام داشت و این دلیل
 است که اسم خدای زرتشت مزدا را در آن وقت برای تبرک باشخاص میدادند
 اقلّاً زمان زرتشت را در قرن نهم پیش از مسیح میتوان احتمال داد بنا بقدمت و
 کهنگی زبان گاتها از تاریخ مذکور نیز بالاتر میتوان رفت شاید زمان زرتشت
 بسیار دور نباشد از اوقاتی که اریائیهای این طرف رود سند یعنی ایرانیها و هندوان
 طرف مغرب هنوز باهم بودند و یک ملت واحد تشکیل میدادند و از حیث تمدن
 و مذهب باهم یکی بودند

اینک به بینیم که از سخنان خود زرتشت در گاتها
 تابچه اندازه میتوان پی باحوال سراینده اش برد
 نخست آنکه زرتشت از مشرق ایران نیست از مغرب
 بطرف مشرق پناه برد این مسئله صراحتاً از بسنا ۴۶ فقره یکم و دوم
 بر میآید در جائیکه گوید «بکدام خاک فرار کنم بکجا رفته پناه جویم پیشوایان و
 شرفاء از من کناره جویند و از برزیگران نیز خوشنود نیستم و نه از فرمانروایان
 شهر که طرفداران دروغ اند چگونه ترا خوشنود توانم ساخت ای مزدا
 من میدانم که چرا کاری از پیش نه توانم برد برای آنکه گله و رماه ام اندک و
 کارگرانم بسیار نیستند نزد تو گله مندم ای اهورا تو خود بنگرو مرا در پناه
 خویش گیر چنانکه دوستی بدوستی پناه دهد» زرتشت بواسطه پیش نرفتن رسالتش
 در وطن خود و شاید هم بواسطه تعاقب دشمنان با چند نفر از یارانش بقول
 بار تولومه بملاحظه آزار و صدمه از راه معمولی بر جمعیت صرف نظر نموده از
 بی راهه خود را بدر بار پادشاه مشرق ایران که گشتاسپ نام داشت رساند این
 اسم در خود گاتها و یشتاسپ آمده و چهار بار تکرار گردید بواسطه مصاف
 بودن آن با اسم پدر داریوش این دو را نباید یکی پنداشت این هم اسمی است
 مانند سایر اسامی ممکن است چندین اشخاص بآن نامزد باشند

زرتشت
در گاتها

در تاریخ بچندین و یشتاسپ و یا گشتاسپ نام بر میخوریم بنا
 بشاهدی که درست است این اسم از مدت سه هزار سال پیش
 از این تا امروز در میان ایرانیان معمول است در آسیای
 صغیر خطوط میخی متعلق بسال ۸۵۴ پیش از مسیح
 از نگلات پلزر Tiglat Pileser پادشاه اشور پیدا شده در آن اسامی
 چند تن از بزرگان آریائی بخصوصه ایرانی منقوش است از آن قبیل گشتاشپی
 Kuštašpi بنا بقعیده مستشرقین گشتاشپی همان گشتاسپ و یا و یشتاسپ
 میباشد گذشته از داستان ملی ما که در شاهنامه محفوظ ماند از خود گاتها
 بخوبی آشکار است که و یشتاسپ نامی در آنطرف ایران امارت داشت طوایف

گشتاسپ اسم
معمولی است بنا
از اشخاص تاریخی
چنین موسوم
بودند

ایرانی از زمان بسیار قدیم در اطراف ایران سلطنت مختصری داشتند از روی کتیبه داریوش در بیستون میدانیم که آباء و اجداد او از دیر زمانی در جنوب ایران شهر یاری داشتند بنا به فهرستیکه کورش بزرگ (در کتیبه ای که در بابل پیدا شد) از آباء و اجداد خود میدهد و آنچه داریوش در بیستون میگوید از آنکه هشت نفر از اجداد او سلطنت داشتند میتوان گفت که تأسیس سلطنت و یا امارت آنان در جنوب قدیمتر از تأسیس سلطنت مادها میباشد در مغرب ایران بواسطه همسایگی با اشور مقتدر دیرتر به تشکیل سلطنتی موفق شدند ولی غالباً در کتیبه های اشور از سرکشی مادها و دم از استقلال زدن آنان و گاهی نیز از شهریاران کوچک صحبت میشود تا آنکه در قرن هفتم پیش از میلاد دیاکو موفق گشته ماد را از اسارت اشور نجات داد بنابراین ابداً غریب نیست که در مشرق ایران در باختر و یا سیستان سلطنتی از قدیم وجود داشته باشد

زرتشت در دربار گشتاسپ فراشستر و برادرش جاماسپ را
 کسان و بستگان
 ویرودان بزرگ که از خاندان هوگو بودند و هر دو وزیر کی گشتاسپ با
 زرتشت
 خود همراه نمود دختر فراشستر را بزنی گرفت در یسنا ۵۱ فقره
 ۱۷ در خصوص این وصلت گوید «دختر گران بها و عزیز را فراشستر هوگو بزنی
 بمن داد و پادشاه توانا مزدا اهورا برای ایمان پاک او دخترش را بدولت
 راستی رساند» زرتشت دختر خود پوروچست را بجاماسپ داد چندین قطعه
 از یسنا ۵۳ راجع به عروسی این دختر است در مجلس عروسی معلوم میشود چندین
 عروس و داماد دیگر نیز حضور داشتند کی گشتاسپ نیز داخل بزم عروسی بود در
 قطعه سوم یسنای مذکور پدر عروس پیغمبر ایران گوید «ایک تو ای پوروچست
 از دودمان هیچتسپ و از پشت سپیتیم تو ای جوان ترین دختر زرتشت او
 زرتشت با پاک منشی و راستی و مزدا از برای تو برترید یا ور دین جاماسپ
 را اکنون برو با خردت مشورت کن آنگاه با پندار نیک مقدس ترین کردار
 پارسائی را بجای آور» یکی از پسران زرتشت نیز در مهاجرت از مغرب ایران با او

همراه آمد لابد از زن دیگر بوده است در یک قطعه زرتشت از این پسر یاری
میطلبد ولی اسمش را نمیدرد در یسنا ۵۳ فقره ۲ گوید «یاوزان دین
کی گشتاسپ و پسر زرتشت سپنتان و فراشتر برای خوشنودی خدا راه دین
یقینی که اهورامزدا فرستاد روشن و فراخ کنند» هر چند که زرتشت ازین پسر
اسم نمیدرد ولی از سایر قسمتهای اوستا و کتب پهلوی میدانیم که این پسر
باید ایست و استر باشد که بزرگترین پسر پیغمبر است ظاهراً از زن اولی یکی
از بستگان زرتشت هم از مغرب ایران با او بدربار کی گشتاسپ آمد از جزو
یاران با نفوذش شمرده میشود اسم او مدیومانگه سپیتم میباشد زرتشت
یکبار از او اسم میدرد در یسنا ۵۱ فقره ۱۹ گوید «مدیومانگه سپیتم پس از
آنکه در دل خویش دریافت و شناخت آنکسی را که از برای جهان دیگر
کوشاست همت خواهد گماشت تا دیگران را بیاگاهاند از آنکه پیروی آئین
مردا در طی زندگانی بهترین چیزهاست»

در یشت سیزدهم که موسوم است بفروردین یشت از مدیومانگه و همه
خویشان و بستگان زرتشت اسم برده میشود مدیومانگه پسر ارانسی میباشد
بوسیله کتاب پهلوی زات سپرم میدانیم که او پسر عموی زرتشت است
مدیومانگه را حالا مدیوماه گویند و بقول
سنت اول کسی است که ایمان آورد
راجع بعروسی دختر زرتشت پیرو چیست
پیر سپ
پوروشپ
اراستی
مدیوماه
زرتشت
گفتیم که پدر دختر خود را از دودمان هیچتسپ خطاب میکند
و از پشت سپیتم میخواند در سنت نیز هیچتسپ چهارمین و سپیتم
نهمین جد زرتشت میباشد مسعودی سلسله زرتشت را این طور ذکر کرده
است ۱ منوشهر ۲ دورشرین ۳ ارج ۴ هاریم ۵ واندست ۶
اسبیانت ۷ هر دار ۸ ارحدس ۹ باتیر ۱۰ خخیش ۱۱ هجدسف
۱۲ اریکدسف ۱۳ فذراسف ۱۴ بورشسف ۱۵ زرادشت

کاملاً این سلسله با بندهش مطابق است مگر آنکه اسامی بواسطه تبدیل از املاء پهلوی با املاء عربی فرق کرده است و نیز گفتیم که زرتشت بدخترش پوروچیست جوانترین دختر زرتشت مینامد از این عبارت معلوم میشود که دختران دیگری هم داشته است آری سایر قسمتهای اوستا و کتب پهلوی سه پسر و سه دختر زرتشت نسبت میدهد. فروردین یشت در فقره ۹۸ از سه پسر زرتشت یاد کرده آنرا ایست و استرا - اوروتت را - هورچیثرا مینامد در ادبیات کتونی زرتشتیان این پسران را ایسد و استرا ازوتندر خورشید چهار گویند همانطوریکه ربانیون پیشوایان دین یهود خود را از یشت هارون برا در موسی میشمردند در بندهش نیز کلیه موبدان از پشت بزرگترین پسر زرتشت ایسد و استرا میباشد و او خود نخستین موبدان موبد بود ازوتندر رئیس و رهبر طبقه برزیگران خورشید چهار نخستین رئیس و افسر رزمیان بود بنابراین سنت تشکیل طبقه سه گانه از این سه پسر است ذکرش بعد بیاید فروردین یشت نیز اسم سه دختر زرتشت را در فقره ۱۳۹ این طور ذکر میکند فرنی تهیری پوروچیست حالا فرن و تهرت پوروچیست گوئیم زرتشت در یسنا ۵۱ فقره ۱۷ مذکور از زنش دختر فراشتر اسم نمیدرد ولی فروردین یشت اسم او را هووی ضبط کرده و دینکرد نیز هووی را زن زرتشت ذکر میکند^۱ این است کلیه یاران و کسان زرتشت که در گاتها از آنها اسم برده شد در بیرون از حدود مملکت کی گشتاسپ خانواده ای از امرای تورانی موسوم به فریان نیز طرف توجه پیغمبر است این خانواده هنوز بزرتشت نگرید ولی با او مخالفت هم ندارد بطوریکه پیغمبر امیدوار است که آنرا از پیروان خویش گرداند در یسنا ۴۶ قطعه ۱۲ راجع باین مسئله گوید «اگر روزی راستی بدستیاری فرشته محبت (آرمی) به نزد نبیرگان و بازماندگان ستوده فریان تورانی جای گزیند آنگاه و هو هن آنرا در بهشت جای دهد

۱ اسم زن و سه پسر و سه دختر حضرت زرتشت با حروف لاتین اینطور میشود

Hvōvi, Isat-vāstra, urvatat-nara, Hvra-Cithra, Frēnay, Thrīti, P uručīstra.

و اهورامزدا آنان را در پناه خود گیرد» از گاتها چنین بر میآید که هنوز زرتشت در آغاز رسالت خویش میباشد یاران و همراهانش بسیار نیستند و در دائره پیروانش اشخاص متنفذ مثل کی گشتاسپ و فراشستر و جاماسپ و ایست و استرا و مدیو مانگه کم میباشد در مقابل دشمن زیاد دارد در مقاله دیگر از آنها صحبت خواهیم داشت و نیز بخوبی از گاتها بر میآید که زرتشت در سرزمینی است که هنوز بشاهراه تمدن و تربیت نیفتاده است راهزنی و غارت و صحرا گردی و چادر نشینی متداول بوده است مذهب آریائی در آنجا معمول و بگروهی از پروردگاران اعتقاد داشتند بقدیه و قربانی اهمیت زیاد میدادند بزراعت و پرورش گله و رમે اعتنا نمیکردند برخلاف قسمت غربی ایران که بواسطه اختلاط با اشور و بابل زودتر با بدایه تمدن نهاد هر چند که در گاتها تفتیش و دقت کنیم هیچ وجه نمیتوانیم از مندرجات آن بیک واقعه تاریخی مهمی برخوردار روی آن زمان معینی برای سراینده آنها قرار دهیم گذشته از اسم توران و گر با اسم محلی هم بر نمیخوریم که بتوانیم پیرامون آن گذشته از برای حدس و احتمالات خود پایه و بنیادی درست کنیم چون تمام سخنان زرتشت را در دست نداریم فقط جزو مختصری از آنها بما رسید بناچار باید از روی این چیزیکه موجود است

قضاوت کنیم

ما در گاتها ابدأ با وقائیکه تاریخ ما از آنها یاد میکند بر نمیخوریم	دلا بلیکه مارا از قید سنت تاریخی بیرون میآورد و تشکیل سلطنت در ماد
شصت و شصت سال پیش از مسیح اوقات تاریخی ایران است	سکوت گاتها در کلیه امور راجعه باین زمان قهراً ما را از قید سنت بیرون آورده باید بزمان بالا نری منتقل شویم

زرتشت در گاتها خواستار است که پادشاه بزرگ و توانائی برانگیخته شود و سر سرکشان را در مقابل قانون فرود آورد و براهزان گوشمالی دهد دهقانان بیچاره را از گرد غارت و دستبرد یاغیان برهاند در صورتیکه زرتشت بقول سنت در سال ۶۶۰ بمیهان آمده و در ۵۸۳ پیش از مسیح در گذشته باشد و در مدت رسالت خویش با دو پادشاه بزرگ و مقتدر مادی و فروری

(۶۴۷-۶۲۵ پیش از مسیح) و هوخشتر (۶۲۵-۵۸۵ پیش از مسیح) معاصر باشد بی شک از آنان اسمی میبرد و از اکباتانا (همدان) پایتخت بزرگ و مهمی یاد میبرد فرورتی تقریباً تمام ایران را در زیر سلطه خویش در آورد. هوخشتر نینو (نینوا) را گرفته دولت اشور را منقرض ساخت و ممالک وسیعه آن را بچنگ آورد و یک قسمت بزرگ از آسیای صغیر مثل ارمنستان و کاپاتوکارا (در مشرق آسیای صغیر) تصرف نمود و در حقیقت زمینه جهانگیری کوروش و داریوش را حاضر نمود زرتشت خواه از آذربایجان باشد خواه از ری بهر حال از زمینی است که در زیر فرمان فرورتی و هوخشتر بوده است ضمناً متذکر می‌شویم که اسم دومین پادشاه ماد فرورتی زرتشتی است هر چند که در گاتها بفروشی بر نمی‌خوریم اما در سایر قسمتهای اوستا فزون و فراوان از آن صحبت شده است یشت سیزدهم که ذکر گذشت موسوم است بفرورد دین یشت فرورتی و فروشی و فروهر و فرورد همه یکی است و در اوستای یکی از ارواح پنجگانه انسان است زهی جای افسوس است که از پادشاهان ماد جز از مجسمه یک شیر سنگی در همدان یادگار دیگری نمانده است^۱ ولی چنانکه دانشمند آلمانی پروفیسور نولدکه احتمال میدهد ممکن است روزی از زیرزمین پایتخت ماد «همدان» خطوط میخی بیرون آید آنگاه حدسها قوی خواهد گرفت چنانکه از خطوط میخی هخامنشی بخوبی آشکار است که پادشاهان این سلسله زرتشتی بودند مورخ دانشمند پراشک Prášek در جلد اول کتاب خود تاریخ (مادها و فارسها) در صفحه ۲۰۴ بنا بر وایتی زمان ولادت زرتشت را در سال ۵۹۹ پیش از مسیح ذکر میکند و زمان بعثت او را در سال ۵۵۹ یعنی در همان سالی که کوروش بزرگ بتخت نشست هر چند که از تاریخ ۶۶۰ مانند بدهن و غیره پائین تر آئیم بزمانی میرسیم که تاریخ ایران نسبتاً روشن است نظر بسکوت گاتها از وقایع تاریخی ایراد فوق ما بیش از بیش موضوع پیدا میکند

۱ پروفیسور آلمانی هر تسفلد (Herzfeld) شیر همدان را از عهد سلوکیها و با اشکانیان میداند

چون در خصوص زمان زرتشت هیچ دلیل مثبتی در دست نداریم باید بدلائل منفی متوسل شویم از انجمله سکوت هرودت معتبرترین مورخ یونانی و سرچشمه اخبار ایران قدیم که در سال ۴۸۴ پیش از مسیح تولد یافت یعنی ۹۹۰ سال پس از وفات سنتی زرتشت و شاید خود در ایران سفر کرده است اگر هرودت فقط یک صد سال پس از زرتشت میزیست لااقل بایستی در جزو یکی از چهار پادشاهان ماد که دیاکو و فرورتی و وهو خشر و استیاج^۱ باشند ضمناً اسمی هم از پیغمبر ایران برد هرودت از این چهار شاه مفصلاً صحبت میدارد و هم چنین از چهار پادشاه هخامنشی کورش و کمبوجیا و داریوش و خشایارشا وقایع و اخبار زیاد نقل میکند مورخ یونانی فقط باخبر سیاسی ایران اکتفا نکرده شرحی در خصوص آداب و رسوم و دین ایران مینگارد از زرتشت اسمی نبردن در صورتیکه آنوقت که هرودت در ممالک ایران بود با دوران اوقاتی که تاریخ خود را مینوشت محققاً آئین زرتشتی رونق تمام داشت و مذهب رسمی مملکت بود دلیل است که مانند سایر مورخین و فیلسوفهای یونان پیغمبر ایران را از زمانی می پنداشت که تاریخ دست رسی بآن نداشت آنچه هرودت در خصوص مذهب ایران مینویسد قسمتی از آن تقریباً موافق است با اوستا اما نه با گاتها آنانیکه طرفدار تاریخ سنتی ۶۶۰ پیش از مسیح هستند و آنانیکه چند صد سال از تاریخ مذکور بالا تر رفته اند و یا کسانی که مثل دارمستر بر خلاف وقایع تاریخی هم چند صد سال از تاریخ سنتی پائین تر آمده اند هر یک کنایه دارند و یک مشت دلیل برای اثبات دعای خویش اما هیچ یک طوری نیست که خواننده را قانع کند بی اختیار پس از انجام کتاب از خود میپرسد چرا سنت هر چند قدیم باشد باز قوت دلیل تاریخی را دارا نیست عیسی از حیث زمان شاید هزار سال متأخرتر از زرتشت باشد ۲۵ ماه دسامبر که روز ولادت او پنداشته میشود

۱ اسمی پادشاهان ماد با ملا لاتین از این قرار است

Dayaukku, Fravartī Huvaxšatra تلفظ اسم آخر پادشاه را درست نمیدانیم که چه طور بوده است یونانیها Astyages نوشته اند در کتیبه با بلی Istuvīgu آمده است

در قرن سوم میلادی در رُم برای او ساخته شد. در آخر قرن اول میلادی بواسطه لشکریان قیصرهای رُم پرستش مهر از آسیا داخل آن مملکت شد بتدریج تمام ایتالیا و بالاخره اروپا را فراگرفت و دین رسمی دولت رُم گردید هنوز هم در تمام اروپا بخصوصه المان آثار معبد مهر فرشته ایران موجود است ۲۰۵ دسامبر بمناسبت انقلاب فصلی در آغاز زمستان روز ولادت پروردگار خورشید تصور میشد پس از زرد و خوردهای فراوان که دین عیسی جای کیش مترا (مهر) را گرفت روز تولد خیالی او هم از باب میراث و یا مرده ریگ پیسر روح القدس رسید اگر نه تاریخ ابداً اطلاعی از ماه ولادت عیسی ندارد چه رسد بروز ولادت او کلبه در علم ادیان از این قبیل مسائل بسیار دیده میشود

اینک به بینیم که چرا در سنت زرتشتیان تاریخ ظهور حضرت زرتشت این همه متاخر قرار داده شد شاید این مسئله را اینطور بتوان حل نمود از زمان بسیار قدیم در سنت است

منشاء
تاریخ
سنتی

که طول جهان دوازده هزار سال میباشد پلوتارک نیز از ثئوپومپوس Theopompus که معاصر فلیپ و اسکندر است نقل کرده راجع باین سنت گوید «مغها در زمان هخامنشان طول جهان را محصور نموده آنرا بمعدهای سه هزار سالی تقسیم کردند» این سنت مفصلاً در کتاب بندهشن در فصل اول مندرج است از آنکه «در مدت سه هزار طول عالم فروهر (فروشی) و یا روحانی بوده است پس از انقضای این مدت از جهان فروهر صور مادی عالم ساخته شد این دوره نیز سه هزار سال دوام داشت آنگاه اهریمن به تبه نمودن جهان خاکی پرداخت رنج و آسیب بیافرید ناخوشی و مرگ و جانوران زیان آور پدید آورد و بعد آفرینش نیک اهورا مزدا ستیزگی آغاز نمود این دوره نیز که گرفتار خصومت اهریمن است سه هزار طول یافت تا آنکه زرتشت سینتمان ظهور نمود و دوره چهارم که آخرین دوه زندگانی دنیای مادی است شروع گردید پس از بعثت زرتشت بتدریج قوای اهریمن در هم شکند و راستی علم پیروزی برافرازد آنگاه سپوشانس موعود مزدپسنا

قیام کند مردگان برخیزند روز رستاخیز فرارسد مردمان بسر ای دیگر در آیند و جهان مغنوی شروع شود»

نظر باین سنت بنا چار تاهر قدر که ممکن بود ظهور زرتشت را که پس از او فقط سه هزار سال دیگر از عمر دنیا باقی است بتاخیر انداختند تا بجائی آوردند که از آن حدود بواسطه روشن بودن تاریخ ایران پائین تر آمدن ممکن نبود کاری بمعنی سنت مذکور نداریم اگر نه میتوانیم بواسطه نزدیک بودن عقاید هندوان و ایرانیان از کتاب رزمی قدیم هندوان مهابهارتا که قائل است در نزد برهمنان دوازده هزار سال عبارت از یک روز میباشد دلیل اقامه کنیم که در نزد ایرانیان نیز از دوازده هزار یک عدد دیگری اراده شده است

بهر حال معنی ظاهری سنت مذکور شاید دلیل بتاخیر انداختن ظهور زرتشت باشد اگر سنت تاریخ واقعی پیغمبر ایران را برای ما حفظ کرده بود حالا بایستی عمر جهان سر آمده باشد و یا نزدیک بزمان مسافرت اخروی باشیم زرتشت بهر زمانیکه متعلق باشد مایه افتخار ایران است از آنکه موسی در میان اقوام سامی اول کسی است که که مذهب وحدت پرستی آورد مانع از آن نیست که ایرانیان بخود بالیده گویند که پیغمبر ایران در میان اقوام هند و اروپائی نخستین کسی است که مردم را بفروغ ستایش خدای یگانه رهنمون گشت و یا آنکه مثل دانشمند امریکائی ویتنی Whitney زرتشت را نخستین مرد میدان معرفت حقیقی و یکتا پرستی بدانیم زرتشت نخستین و آخرین پیغمبر اقوام هند و اروپائی است پیش از او و نه پس از او کسی از اقوام آریائی بدعوی رسالت موفق نشد بودا که از حیث زمان بسیار متاخر تر از زرتشت است خود را پیغمبر بنامید بعد از وفات او طریقه و فلسفه اش رنگ و روی مذهبی گرفت بمناسبت آریائی بودن زرتشت است که امروز گروهی از بزرگان و دانشمندان اروپا خود را پیرو پیغمبر ایران خوانده بخود اسم مزدیسنان میدهند و گروهی دیگر میگویند که عیسی نیز آریائی بود -



شما بل حضرت زرتشت در طالار نقاشی درسدن (DRESDEN)
(المان) از نقاش غیر معلوم

A PAINTING OF ZARATHUSHTRA IN THE ART GALLERY OF
DRESDEN, GERMANY.

پیغمبر ایرانیان و پیغمبر بنی اسرائیل
 موسی و زرتشت هر یک مستقلاً مردم را بپرستش یهوَ و
 اهورا ارشاد کردند در زمانهاییکه این دو پیغمبر برخاستند
 هیچوجه اریائیه و بنی اسرائیل همدیگر نزدیک نبودند
 که عقاید دینی یکی از آنها بدیگری نفوذ کند مگر آنکه بعدها بواسطه تماس
 یهودها و ایرانیان در بابل برخی از عقاید همدیگر را اخذ کردند بخصوصه
 بسا از اصول آئین زرتشتی داخل دین یهود گردید و از آنجا بسایر ادیان
 سامی مثل عیسویت و اسلام نفوذ نمود از این قبیل است اصول معاد و روز
 رستاخیز و مسئله حساب و کتاب و میزان و پل صراط و بهشت و برزخ
 و دوزخ یهودها که پس از فتح بیت المقدس بدست پادشاه بابل
 بخت النصر Nabukadnezar اسیر گشته بیابل آمدند با اصول مذهب ایرانیان
 آشنا شدند پس از فتح بابل بدست کورش هخامنشی بآنان در سال ۵۳۸
 پیش از مسیح از طرف شاهنشاه ایران اجازه رجعت داده شد تمام آلات
 و ظروف طلا و نقره معبد را که بابلیها غارت کرده بودند بآنان پس داده شد
 و از خزینه دولتی ایران دو باره معبد خراب شده بیت المقدس برپا گردید
 داستان استخلاص یهودها بتوسط کورش در خود تورات در کتاب عزرا نقل
 شده است

مقصود از یادآوری این مطلب این است که یهودها و ایرانیان پیش از
 تاریخ مذکور از کیش همدیگر اطلاعی نداشته اند موسی و زرتشت هر دو خود
 را پیغمبر و فرستاده خدا خواندند و مذهب هر دو از عالم بالا وحی و الهام شد
 با وجود این شباهت عمده در میان این دو پیغمبر فرق بزرگی است بقول تورات
 خدائیکه خود را موسی نمود همان خدائی است که سابقاً خود را به بنی
 اسرائیل ظاهر ساخت موسی با سنت قدیم قوم خود قطع روابط ننمود بلکه
 همان را پیروی کرد و ترقی داد آئین وحدت شناسی موسی مربوط است
 بآنچه در سنت بابراهیم منسوب است خدای پسر عمران همان خدای ابراهیم
 و اسحق و یعقوب است که قوم بنی اسرائیل پیش از موسی هم میپرستید

اما زرتشت در میان اربائیهما بکلی دین جدیدی آورد خدائیکه او بقوم خود موعظه کرد تا آنروز کسی نشنیده بود یکسره با سنت قدیم اربائی قطع روابط نمود اسامی کهنه را منهدم و خود از نو بنائی ساخت بایک جرأت فوق العاده گروه پروردگاران را از تخت عزت فرود آورد جز اهورامزدا کسی را قابل ستایش ندانست و طرز ستایش پیشین را نیز باطل شمرد

از آنچه گذشت خلاصه نموده گوئیم زمان زرتشت را پیش از تشکیل سلطنت ماد میزیست

روزگاران آینده مسئله را روشن تر سازد تا کنون آنچه گفتیم از زرتشت تاریخی بود اگر خواسته باشیم از مقام پیامبری و رسالت او هم صحبت بداریم لابد باید بکشف و کرامات که از برای همه پیغمبران نوشته اند متوسل شویم و این سخن را بدر از او خواهد کشاند در خود او ستا بسا بقطعانی بر میخوریم که حاکی عوالم روحانی زرتشت است از آن جمله دروندیداد فر کرد نوزدم آمده است «اهریمن دیو دروغ را برآنداشت که زرتشت را فریفته تباه سازد پیغمبر ستایش کنان او را از خود براند دروغ به نزد اهریمن اظهار عجز نمود آنگاه زرتشت دریافت که گروه دیوها قصد هلاک او دارند خود نباخت از جای برخاست سنگ بسیار سترگی که اهورا مزدا برای مدافعه برای او فرستاد بدست گرفت و بسوی اهریمن شتافت و بدو گفت در جهان آنچه از آفرینش دیواست نابود خواهم ساخت آنگاه اهریمن گفت اگر از آئین مزدا روی گردانی و آنچه از من است ویران نسازی بتوشهریاری گیتی بخشم زرتشت امتناع نمود و دین اهورا را در مقابل شهریاری جهان خاکی نفروخت» گذشته از این ها در کتب پهلوی مثل فصل هفتم دینکرد و بندهش و زات سپرم معجزات و خارق عادات بسیار از برای پیغمبر مذکور است زراثشت بهرام پژدو شاعر زرتشتی ازری در ششصد و پنجاه سال پیش کتاب منظومی موسوم بزرتشت نامه سرانیده مطالب خود را از کتب پهلوی برداشته است از نقطه نظر ادبی این کتاب

بسیار نفیس و یک دسته لغات و اصطلاحات در آن جمع است همان است که غالباً فرهنگها اشعار او را شاهد لغت آورده اند موضوع این نامه شرح حال زرتشت و معجزات او است از آنجمله گوید

سوی گیتی آمد بدل شاد کام	زنیکی دهش یافته کام و نام
به پیکار زرتشت بشتافتند	همه جادوان آگهی یافتند
ابا لشکر ^۱ سهمگین بی شمار	همه نره دیوان ناپاک وار
بدندان گرفته اند گشت را ^۱	چو دیدند فرزانه زرتشت را

۱ زرتشت نامه دارای ۱۰۷۰ بیت میباشد مطالبش از کتاب هفتم دینکرد و زات سپرم برداشته شد نظرمند رجایش میتوان گفت که برخی از مطالب آن نیز از کتابهای دیگر پهلوی استخراج گردید منشرق معروف فردریک روزنبرگ Freleric Rosenberg کتاب مذکور را با یک ضمیمه مثنوی از فصل ۱۴ کتاب دبسان المذاهب تألیف محسن فاف در احوال زرتشت بفرانسه ترجمه نموده در سال ۱۹۰۴ میلادی در پطرسبورگ بچاپ رسانید

اوستا

اوستا و خطوط
میخی

از ایران قدیم دو یادگار خطی در دو زبان مختلف ولی نزدیک بهم باقی ماند یکی زبان جنوب غربی ایران که بخطوط میخی بفرمان پادشاهان بزرگ هخامنشی در بدنه سنگ خاراها و کوهها و دیوارهای قصور و ظروف و مهرها کنده شد دیگری زبان شمال غربی که بخط اوستا در کتاب مقدس اوستا نوشته گردید اولی از چپ بر راست نوشته میشود دومی از راست بچپ اولی که در روی سنگها نقش بسته شده نسبتاً از حوادث روزگار محفوظ مانده اینک چهار صد لغت در سینه کوههای ایران و کاخهای ویران از زبان شاهنشاهان نامدار بجاست نخستین خط میخی در کوه بهستان (بیستون) در سال ۵۲۰ پیش از مسیح بفرمان داریوش کنده شد و گویای داستان کشور گشائی آن شهریار است و آخرین خط در فارس بحکم ارد شیر سوم در سال ۳۵۰ پیش از مسیح در بدنه دیوار قصر خسروی نقش یافت اما اوستا که در سینه فنا پذیر پیروان آئین مزدیسنا و یا روی چرم ستوران و کاغذست بنیاد نقش بسته بود از آسیب روزگار ایمن نماند از نامه باستان با آنهمه بزرگی که داشت امروز فقط هشتاد و سه هزار کلمه در اوستای کنونی بیادگار ماند ولی به بخط اصلی قدیم و نه بترکیب و ترتیب دیرین با این قدیمترین و مقدسترین آثاری است که از ایران کهن بما رسید

تعیین زمان و قدمت اوستا بسته بتعیین زمان زرتشت است چون هنوز هیچ یک از مستشرقین و دانشمندان تاکنون موفق نشده که زمان پیغمبر ایران را با دلایل تاریخی ثابت کنند لا جرم زمان انشاء اوستا نیز نامعلوم ماند فرضاً که تاریخ سنتی ۶۶۰ را ازویشی باشد باز اوستا پس از

ریگ وید برهمنان و تورات یهودها قدیم ترین کتب دنیاست بنابر لایلی که گذشت زمان اوستا را بسیار متأخرتر از ریگ وید و تورات نباید تصور کرد عهد سرودهای ریگ وید را از هزار و پانصد سال پیش از مسیح پائین تر نمیتوان آورد نظر بشواهد تاریخی و جغرافیائی قدمت آنها نیز تا بدو هزار و پانصد سال پیش از مسیح میرسد اما تورات بنا بر تقریر خود این کتاب موسی در سال هزار و پانصد پیش از مسیح از مصر خارج شد

اگر خواسته باشیم از علائم دیگر صرف نظر کرده فقط زبان گاتها را دلیل قدمت آن بشماریم هر آینه باید بقول بارتولومه فاصله بزرگی میان عهد هندو و ایرانی و گاتها قرار ندهیم نه آنکه فقط گاتها بواسطه زبان مخصوص خود دلیل قدمت خویش میباشد بلکه کلیه اوستا دارای علائم روزگاران بسیار قدیم است در اوستا نه از مادها اسم برده شده و نه از فارسها ساکنین ایران هنوز آریا اسم دارند و مملکت آنان خاک آریا خوانده میشود در میان این آریائیا هنوز یول و سکه معمول نیست معامله با خود جنس مثل گوسفند و گاو و اسب و استر و شتر میشود مزد طبیب و آرباب (پیشوای مذهبی) باجنس پرداخته میشود عهد اوستا متعلق بعهد برنج (Bronze) میباشد هنوز با آهن سروکاری ندارند با آنکه غالباً در اوستا از آلات فلزی برای جنگ صحبت شده است ولی در هیچ جا اسم آهن نیست استعمال نمک نیز نزد این آریائیا غیر معمول است این چیزیکه ما امروز در استعمال آن ناگزیریم آریائیهای عهد اوستا مانند برادران هندوی خویش با آن آشنائی نداشتند چه در وید هم از نمک اسمی نیست چنانکه اسم نمک در میان هردو ملت بکلی ساختگی و جدید است در نزد هندوان هم اسم این جوهر از نم و رطوبت مشتق است شاید این فقره را بتوان دلیل نزدیک بودن زمان اوستا بزمان وید دانست

گفتیم که در هیچ جای اوستا از همدان (اکباتانا) که از قرن هفتم پیش از میلاد پایتخت ایران و شهر معروف دنیا بود اسمی نیست گذشته از

بایتخت بودن اکباتانا بقول پلو تارک شهر مذکور مرکز روحانیت ایران قدیم و اقامتگاه مغها بود از شهرهای قدیم فقط از بابل (بوری Bavyay) و آزنینوا (رنگهه Rangha) در صورتیکه مثل تفسیر پهلوی اوستا رنگهه را نینوا بدانیم اسم برده شد^۱

سراسر اوستا حاکی است از یک قوم سیار ساده و از زندگانی اولیه (primitif) آریائیها بقول منشرق معروف هلاندی تیل (Tiele) زمان اوستا را پائین تر از هشتصدسال پیش از مسیح نمیتوان قرار داد نظر بقدمت زبان گاتها این جزء از اوستا را باز باید چندین صد سال دیگر بالاتر برد در گاتها اسم خداوند مزدا اهورا میباشد و بسا این کلمه جدا از همدیگر استعمال شده است و میان آنها کلمات دیگر فاصله است قرنهای لازم بود تا آنکه این دو کلمه بهم پیوسته ترکیب اهور مزدا بگیرد که از سال ۵۲۰ پیش از مسیح غالباً در کتیبههای داریوش بزرگ استعمال شد و یاشکل اهوره مزده که در سایر قسمتهای اوستا آمده است^۲ تعیین زمان زبان اوستا غیر ممکن است فقط بطور یقین میتوان گفت که این زبان در دو هزارسال پیش از این از میان رفته در هیچ جا مصطلح نبود

ناگزیر سرودها و نیایشها و نمازهای اوستا مدت زمانی چنانکه عادت پیشینیان بود از سینه بسینه میکردید تا آنکه بیک خط (آریائی) نوشته شد در چه زمان این کار انجام گرفت نمیدانیم همینقدر میتوان گفت که کتاب مذهبی ایرانیان در پانصدسال پیش از مسیح تدوین شده بود

اسم اوستا مانند کلمه زرتشت در زبان فارسی دارای اشکال عدیده میباشد از این قبیل است - اوستا - ابستا - استا - وستا - اوستا - اپستا آنچه معمول تر از همه است اوستا میباشد که از کلمه پهلوی اویستاک و یا اوستاک گرفته ایم اوپرت (Oppert) گمان کرده است که این

اسم اوستا و زند و بازند

۱ در خصوص بابل بوری (Bavyay) و نینوا (Ninivo) رنگهه (Rangha) رجوع شود به اوستا یشت ۵ (آبان یشت) قمره ۲۹ و یشت ۱۰ (مهر یشت) قمره ۱۰۴

۲ نگارنده در طی ترجمه گاتها نظر بسلاست عبارت غالباً اهورا و مزدا را باهم نگاشتم

کلمه در خط میخی بیستون بشکل ابستام موجود باشد امروز این عقیده طرفداری ندارد. پروفیسور گلندر از پروفیسور اندرآس نقل کرده گوید کلمه اوستا و یا اوستاک پهلوی از کلمه اوپستا (upasta) مشتق است که معنی آب اساس و بنیاد و متن اصلی میباشد این کلمه اخیراً پروفیسور بارتولومه و پروفیسور ویسبان (Weissbach) در اوستا و خط میخی هخامنشیان معنی پناه و یآوری گرفته اند در تفسیر پهلوی اوستا کلمه مذکور ابستان شد در زبان ارمنی آن را از ایران بعاریت گرفته ایستن گفتند که بمعنی اعتماد است غالباً اوستا را با کلمه زند یکجا آورده زند اوستا میگویند زند عبارت است از تفسیر پهلوی که در عهد ساسانیان باوستا نوشتند خود کلمه زند از آزنتی (āzanti) که در سنه ۵۷ فقره ۸ استعمال شده است و بمعنی شرح و بیان است مشتق میباشد بازند عبارت است از شرحیکه از برای زند نوشته اند و آن زبان پاک تر از پهلوی میباشد هزوارش یعنی لغاتیکه سامی (ارامی) نوشته میشد و پهلوی تلفظ میکردند در آن راه ندارد و نیز بکتبی که بزبان خالص و بخط معمولی کنونی ایران نوشته باشد بازند میتواند گفت ناصر خسرو گوید

ای خوانده کتاب زند و بازند زین خواندن زند تا کی و چند
دل پرز فضول و زند بر لب زرتشت چنین نوشته در رند

بنابر این زبان نامه مقدس را باید زبان اوستا گفت نه زبان زند
 بخطی که اوستا با آن نوشته میشود باید خط اوستا نام داد معمولاً
 مستشرقین آن را الفبای زند میگویند ولی مادر نامیدن این الفبا
 محتاج بتقلید از مستشرقین اروپائی نیستیم ممکن است بخط زند دین دبیره اسم
 گذاریم چه این مقفع در جزو خطوطیکه در ایران معمول بود مینویسد که با
 دین دبیره اوستا نوشته میشد و پس از آن مسعودی نیز الفبای اوستا را دین دبیره
 ذکر کرده است و میگوید که آن ۶۰ حرف است نظر باعتبار این مقفع و
 مسعودی و ترکیب خود کلمه دین دبیره ابد آشکی نمیانند از آنکه در زمان ساسانیان
 الفبای اوستا را دین دبیره میگفتند چه کلمه دبیر بسا با کلمات دیگر پیوسته

الفبای اوستا و یا
دین دبیره

یکدسته از لغات پهلوی آن عهد را تشکیل میداد مثل ایران دبیر و یا دبیران مهم‌ت یعنی رئیس مستوفیان و شهر دبیر که یک درجه پائین‌تر از ایران دبیر است

در آغاز دوره ساسانی دو قسم الفبا هر دو از ریشه سامی (ارامی) در ایران معمول بود یکی از آنها را باید برای تشخیص پهلوی شمالی و یا کلدی نامید چند کتیبه قدیم عهد ساسانی با این الفبا باقی ماند لابد در زمان اشکانیان نیز اوستا با همین الفبا نوشته میشد دوم موسوم است به پهلوی ساسانی که تدریج جای اولی را گرفته منسوخ شد نمود از روی سکه‌ها و نگین انگشترها و ظروف و نسخ خطی دوام آن را تا در قرن چهاردهم میلادی میتوان ثابت نمود در این الفبا مانند الفبای کنونی اعراب داخل حروف نیست و این خود یک اشکال بزرگی است برای تلفظ درست کلمات گذشته از این هر حرفی از آن چندین قسم خوانده میشود مثلاً یک حرف و یا علامت (۱) ا و - ن - ر - ل - خوانده میشود همین طور است بسیاری از حروف این الفبا تلفظ درست کلمات اوستا بواسطه طول زمان از نظرها محو میشد چه مدتها بود که زبان اوستا متروک شده بود برای آنکه بتوانند کلمات مقدس را خوب و صحیح تلفظ کنند چاره اندیشیده در الفبای معمولی تصرفاتی نمودند مانند الفبای یونانی ویل (Voyeles) را داخل کنسِن (Consonnes) کردند شاید هم الفبای یونانی سر مشق گردید ارمنیها هم پس از عیسوی شدن در کتاب مقدس خود انجیل دچار الفبای پهلوی و یا سریانی بودند اختراع الفبای ارمنی که الحال موجود است و با اندک تصرفاتی در گرجستان هم معمول است برای نجات دادن کلمات رحمانی یسوع است دین دبیره در قرن ششم میلادی درست شد یعنی چندی پیش از استیلای عرب و اینرا میتوان یک پرتو ایزدی خواند چه پس از برچیده شدن سلطنت ساسانی و بهم خوردن اوضاع ایران و دگرگون گشتن زبان و از دست رفتن خط و نابود شدن دین اگر اوستا بخط قدیم پهلوی باقی مانده بود حکماً اهر و زیگ معمای حل نکرده بود

دین دبیره و یا الفبای اوستا امروز در تمام مشرق زمین بهترین الفبائی است که موجود است در چند ساعت میتوان آن را فراگرفت و اوستا را درست خواند قدیمترین نسخه خطی اوستا که با همین الفبا نوشته شد الحال در کپنهاک پایتخت دانمارک موجود است آن در سال ۱۳۲۵ میلادی تحریر یافت این نسخه را مستشرق معروف دانمارکی وسترگارد (Westergaard) باخود از ایران باروفا آورد

زبان اوستا زبان مقدس و مذهبی ایران شمرده میشد جز از اوستا دگر آثاری از این زبان نداریم تا چند صد سال پس از تاخت و تاز عربها باز مصنوعی در میان موبدان در ایران نگاهداشته بودند همانطوریکه زبان لاتین تا در قرون وسطی در اروپا مصنوعی مانده بود با آنکه مدتها بود که دگر زبان زد عموم نبود بسایستر از هجوم عربها زبان اوستا از میان رفت شاید هم بتوان گفت که پیش از عهد هخامنشیان متروک شده بود چه کتیبه های پادشاهان این سلسله غالباً بسه زبان فارس و شوشتری (الامی) و بابلی میباشد اگر حقیقهٔ زبان اوستا در مغرب ایران رواج داشت بایستی لااقل کتیبه بیستون بزبان معمولی قوم آن سامان هم باشد

پیش از این در خصوص زبان اوستا اختلاف داشتند برخی آن را از مشرق و برخی دیگر از شمال غربی ایران تصور میکردند از قدیم بواسطه موجود بودن خطوط میخی هخامنشیان و مقایسه آنها با زبان اوستا ثابت بود که زبان مقدس متعلق بجنوب غربی ایران نمیشد در این اواخر بواسطه خطوطی که در تورفان پیدا شد یقین گردید که زبان اوستا با زبان سغد و ختن و یا مشرق ایران تفاوت کلی دارد بنابر این امروز شکی نماند از آنکه زبان اوستا متعلق بمغرب ایران باشد^۱

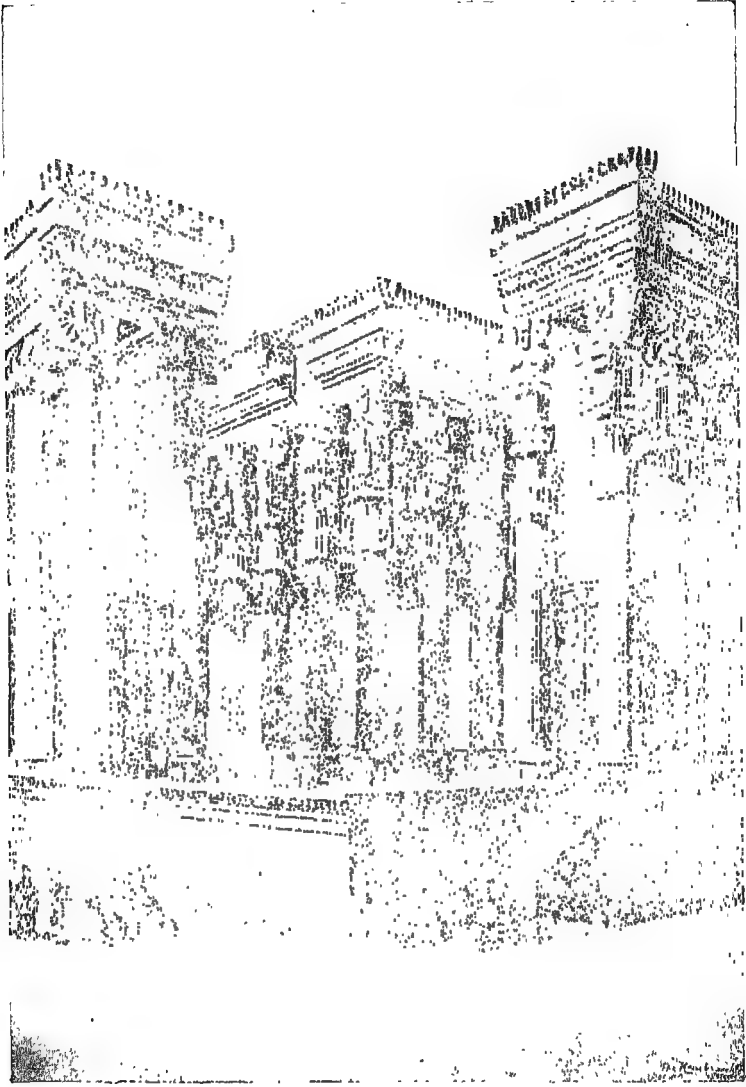
اوستا یکی از کتایبهای بسیار بزرگ زمان قدیم بود عظمت آن در بیرون

۱ وادی تورفان Turfan در ناحیه کوهستانی تیان شان Tian-shan در شمال شرقی ترکستان چین واقع است قسمتی از کتاب شایورگان مانی که غالباً مورخین غرب و ایران از آن اسم برده اند (شایرگان) در وادی مذکور پیدا شد

از حدود ممالک مزدیسنا نیز شهرت داشت مورخ یونانی هرمیپوس که در قرن سوم پیش از مسیح میزیست کتابی در خصوص آئین ایران نوشته بود که امروز در دست نیست ولی یک مورخ رومی موسوم به پلینیوس (Plinius) که در قرن اول میلادی در هنگام آتش فشانی کوه وزو مرد در کتاب خویش موسوم بتاریخ طبیعی از کتاب هرمیپوس صحبت میدارد میگوید که او آئین ایرانیان را از روی کتاب مذهبی خود آنان که زرتشت در دو هزار هزار (دوملیون) شعر سرانیده است بدقت مطالعه نمود مسعودی که در سال ۳۴۶ هجری از جهات درگذشت در کتاب مروج الذهب مینویسد «و کتب هذا الکتاب فی اثنی عشر الف جلد بالذهب» محمد جریر طبری نیز که در سال ۳۱۰ هجری وفات یافت در تاریخ خود از دوازده هزار جلد گاو که اوستا روی آنها نوشته شده بود صحبت میدارد در شاهنامه آمده است که هزار و دو بیست فصل اوستا روی تخته زرین نوشته شده بود قدیتر از این اسناد کاغذ تسرهیر بدان هیربد ارد شیر پاکان است که در هزار و هفتصد سال پیش از این پیاذشاه طبرستان جسنه‌شاه نوشته در آن گوید «میدانی که اسکندر از کتاب دین ما دوازده هزار پوست گاو بسوخت باسخر»^۱

هرچند که این اخبارات گراف است ولی تا باندازه ای عظمت اوستا را میرساند و آنچه از سنت قدیم در کتب پهلوی مانده است این است که اوستای هخامنشیان دارای ۸۱۵ فصل بوده است منقسم به ۲۱ کتاب و یا نسک در عهد ساسانیان وقتی که بجمع آوری اوستای پراکنده پرداختند فقط ۳۴۸ فصل بدست آمد که آن را هم به ۲۱ نسک تقسیم کردند دانشمندان کلیسیا وست (West) ۲۱ نسک ساسانیان را به ۳۴۵۷۰۰ کلمه تخمین کرده از این مبلغ امروز (۱۸۳۰۰۰) هشتاد و سه هزار کلمه در اوستای کنونی موجود است بنابر این ربع اوستای ساسانیان به رسید ما بقی از تعصب مسلمانان و یورش اردوی مغول از دست رفت

از آنکه در هجوم عربها بایران و نفوذ آئین نو کتب مذهبی



فصل خشیایارشا در پرسپولیس (تخت جمشید) در فارس
در وقت آبادی از روی نقشه شیپز

HALL OF AUDIENCE OF XERXES AT PERSEPOLIS
(Restoration by Chipiez).

زرتشتی از میان رفت جای هیچ شبهه نیست گذشته از این لطمه تقریباً در هزار سال پیش از استیلای عرب از اثر فتح اسکندر و حکومت یونانیها و نفوذ آنان در ایران اوستا پراکنده و پیرشان شد آنچه در سنت زرتشتیان و آنچه عموماً در کتب پهلوی مثل دینکرد و بندهش و اردی و یراف نامه و غیره مسطور است این است که اوستای هخامنشیان را اسکندر بسوخت بخصوصه مندرجات دینکرد راجع باوستا بسیار مهم است از حیث مطالب علمی سرآمد کتب پهلوی است پس از تحقیقات مستشرقین اروپا غالب مطالب آن راجع باوستا بصحت پیوسته است دینکرد ابدأ در امور دینی مرمت کاری ندارد یا بند تعصب هم نیست مراجه^۱ میگوید اوستائیکه در دست داریم آن کتاب مقدس قدیم نیست تابان اندازه ای که موبدان عهد ساسانی کلام مقدس را در حافظه داشتند همان اندازه اوستا جمع آوری شد

اینک دینکرد گوید ۲۱ نسک اوستا را زرتشت سپنتهان بگشتاسپ داد و بنا بسنت دیگر بدارا پسر دارا سپرد دو نسخه از آن یکی در خزانه شاپیگان و دیگری در دژنشته موجود بود مجموعاً اوستا هزار فصل داشت اسکندر ملعون و قتیکه قصر سلطنتی ایران را آتش زد کتاب مقدس نیز با آن بسوخت نسخه دیگر را یونانیان از شاپیگان^۱ بر گرفته بزبان خود ترجمه نمودند

تاریخ جمع
آوری اوستا
پس از استیلای
اسکندر

و لحش اشکانی فرمان داد تا اوستای پراکنده و پیرشان را از تمام شهر های ایران جمع آوری کنند پس از آن اردشیر پایکان هیربدان هیربد تئسرا بدر بار خویش خواند و بدو گفت تا اوستا را مرتب سازد پسرش نیز شاپور کار پدر را تعاقب نمود آنچه از اوستا در خصوص طب و جغرافیا و ستاره شناسی و فلسفه در یونان و هند و جاهای دیگر دنیا متفرق بود بدست آورده باوستا افزودند شاپور دوم پسر هر مزد بدستداری پیشوای معروف و بزرگ آذربید پسر مهر اسپند گذاشت دوباره باوستا مرور شود و بمندرجات آن سندیت داده از

۱ شاپیگان ندانم چه کلمه است از ترکیب اصلی بیرون رفت (دژنشته) یعنی قاه
اوراق باید بدترخانه ترجمه کرد

قوانین مملکت شناخته شود

اکنون باید دید این ولخش اشکانی نخستین پادشاهی که بگرد آوری اوستا همت گماشت کدام است چون در سلسله اشکانیان پنج ولخش و یا بلاش داریم دارمستتر گمان میکند که ولخش اول باشد که از سال ۵۱ تا ۷۸ میلادی سلطنت کرد و معاصر نرو (Nero) امپراطور رم بود در همان اوقات که انجیل نوشته شد در همان اوقات اوستا نیز مدوّن گردید در میان پادشاهان اشکانی مخصوصاً خانواده بلاش اول بیمارسانی و پرهیزکاری مشهور بود مورخین رم مینویسند که برادر بلاش تریدات پادشاه ارمنستان خود موبد بوده است نرو او را به رم دعوت کرد تا تاج ارمنستان را از دست او بسر گذارد تریدات برای آنکه در طی مسافرت آب عنصر مقدّس بکنافاتی آلوده نگردد از مسافرت کشتی و دریا امتناع نمود از راه خشکه خود را به رم رسانید نرو خود بلاش را نیز به رم دعوت کرد پادشاه اشکانی در جواب باو گفت «تو خود باین جا بیا چه از برای تو گذشتن از این دریای بیکران آسان تر است» امپراطور معنی این جواب را نفهمیده آن را دشنامی پنداشت بهمین مناسبت زهد و تقوی بلاش اول است که احتمال میدهند او جمع کننده اوستا باشد گلدنر میگوید سایر پادشاهان پارت نیز دیندار و خدا پرست و از زرتشتیان خوب بودند

از وسط قرن اول میلادی نفوذ یونان در میان پارتها کم شد و ملّیت ایران قوت میگرفت از زمان مهرداد ششم معاصر امپراطور رم تراژان عموماً در روی سکه های اشکانی خط پهلوی دیده میشود برخلاف سابق که یونانی بود ممکن است ولخش دینکرد بلاش سوّم باشد که از سال ۱۴۸ تا ۱۹۱ میلادی سلطنت داشت پس از ولخش اردشیر پایگان است که باوستا پرداخت

ظهور اردشیر پایگان (۲۲۶-۲۴۱ میلادی) آغاز روز سعادت و سرافرازی ایران است ملّیت ایران از پرتوا و رونق مخصوصی گرفت اساس سلطنت خود را آئین زرتشتی قرار داد

تأسیس سلطنت
ساسانیان و
قوت گرفتن
مزدیسنا

اردشیر از طرف مادر از امرا بود ساسان پدر بزرگ او در استخر متولی مذهب

ناهید (اناهیت) بود از این جهت با غیرت و همت تمام در زنده نمودن آئین کوشید در روی سکه ها آتشکده علامت ملی است خود را در کتیبه ها که هنوز باقی است مزدیسنا خواند یعنی ستاینده مزدا آنچه مورخین در خصوص دینداری و مربوط داشتن دین و دولت بدو نسبت میدهند فردوسی نیز در اندرز اردشیر به پسرش شاپور خلاصه کرده گوید

چنان دین و دولت بیکدیگرند تو گوئی که در زیر یک چادرند
نه بی تخت شاهی بود دین بجای نه بی دین بود شهر یاری بیای

اردشیر پیشوای بزرگ بقول دینکرد هر پتان هریت تنسر را بجمع آوری اوستا گماشت تنسر از علمای بسیار مشهور آن زمان بود مسعودی در مروج الذهب و کتاب التنبیه از او صحبت میدارد میگوید که او از ابناء ملوک الطوائف بود پدرش در فارس شهریاری داشت ولی تنسر از آن چشم پوشید و زهد و تقوی اختیار کرد در بسط سلطنت اردشیر خدمات شایان نمود کلبه ملوک الطوائف ایران را بفرمانبرداری از اردشیر دعوت نمود خود در مسائل مذهبی و قوانین مدنی دارای تالیفات بوده است مسعودی قسمتی از کاغذ او را که از طرف اردشیر پایکان بنیادشاه طبرستان جسنفشاه نوشته است و او را بفرمانبرداری دعوت میکند ضبط کرد تمام کاغذ را که یکی از اسناد معتبر و دلکش تاریخ ایران است از روی ترجمه ابن مقفع در تاریخ طبرستان بتوسط محمد بن الحسن بن اسفندیار بفارسی ترجمه شده^۱ در سنت است که تنسر در سر گروهی از موبدان که برای تدوین و ترتیب اوستا جمع شده بودند قرار داده شد

۱ روز به پسر دادویه معروف به عبدالله ابن المقفع ظاهراً مسلمان باطناً زرتشتی مترجم کاغذ پهلوی تنسر بربی در سال ۷۶۰ میلادی — ۱۴۳ هجری وفات یافت تاریخ طبرستان محمد بن الحسن بن اسفندیار در سال ۱۲۱۰ میلادی نوشته شد نسخ خطی آن در موزه لندن ایست ایندیا موجود است. East India Office Library. رجوع شود به

شاپور اول (۲۷۲-۲۴۱ میلادی) پسر ارد شیرکار پدر را تکمیل نمود سایر جزوات را بدست آورده بکتاب مقدس افزود در مدت سلطنت سایر شاهان ساسانی نیز در محافظت از اوستا و جمع آوری اوراق مذهبی و تفسیر و شرح باوستا کتاهای نکردند تا آنکه نوبت به شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۰ میلادی) رسید بواسطه اختلافاتی که در سر معنی برخی از جزوات بهم رسیده بود بفرمان شاه آذربید مهراسپند بکتاب مقدس مرور نمود و در سر معنی و تفسیر آن اشتباهات را رفع نموده بآن رسمیت دادند ظاهراً تفسیر پهلوی اوستا دست بدست میگردید تا آنکه بتوسط آذربید مهراسپند نویسنده خورده اوستا که ذکرش بیاید صورت و ترکیب معین گرفت بعد از آذربید مهراسپند نیز باین تفسیر افزوده شد توضیحات و بیاناتی ملحق گردید مثلاً تفسیر پهلوی و ندیداد بایستی در سال ۵۲۸ میلادی باین شکلی که حالیه دارد رسیده باشد چه در تفسیر یک جمله و ندیداد فرگرد ۴ فقره ۴۹ از مزدک پسر بامداد که در تاریخ مذکور بفرمان خسرو انوشیروان کشته شد اسم برده میشود

انچه از تفسیر پهلوی برای متن اوستا از یسنا و ویسپرد و وندیداد و سایر قطعات باقی ماند مجموعاً ۱۴۰۱۶۰ کلمه میباشد بزرگتر از همه تفسیر و ندیداد است که به تنهایی دارای ۴۸۰۰۰ کلمه است یسنا ۳۹۰۰۰ و ویسپرد ۳۳۰۰ کلمه دارد

دینکرد در فصل هشتم و نهم مفصلاً از اوستا صحبت میدارد
 میگوید اوستا دارای ۲۱ نسک میباشد پیش از آنکه بشرح
 نسک ها به پردازیم باید گفته شود که خود این کلمه در اوستا
 یسنا ۲۲، ۹ نسکو آمده است و معنی آن دفتر و جنگ میباشد^۱ دینکرد
 هر یک از ۲۱ نسک را جداگانه اسم برده و خلاصه مندرجات آنها را

۱ نسک مضموم اشتباه نشود بانسک مفتوح که در فرهنگها بمعنی عدس است

میدهد از مندرجات برخی از آنها مقصل تر صحبت میدارد میگوید از نسک پنجم که موسوم است به ناتر (Nātar) فقط متن اوستا موجود و تفسیر پهلوی آن مفقود شده است و از نسک یازدهم موسوم به وشتگ (Vastag) متن و تفسیر هر دو از دست رفته است و ندیداد که الحال جزوی از اوستا است بنا بدینکرد نسک نوزدهم اوستای ساسانیان بود بنابراینر حیکه دینکرد از وندیداد میدهد این نسک تماماً بمارسید و چهارنسک از ۲۱ نسک ساسانیان را نیز از روی شرح دینکرد میتوان در سایر قسمت اوستای حالیه نشان داد و معین کرد که جزو کدام نسک ساسانیان بوده است

جای تردید نیست که در زمان دینکرد در قرن نهم میلادی تمام اوستای ساسانیان باستانای وشتگ نسک و تفسیر ناتر نسک موجود بود دینکرد ۲۱ نسک را بسه طبقه منقسم میکند اول گاسانیک دوم هاتک مانسریک Hātuk- Mansarik سوم داتیک گاسانیک (گاتها) دارای مراتب بلند مینوی و اخلاقی است هاتک مانسریک مخلوط از مطالب اخلاقی و قوانین مذهبی است داتیک مختص قوانین است هر یک از این سه طبقه دارای هفت سک بوده است در سر نخستین نسک گاسانیک ستوت یشت (Stoti) جاداشت و از گاتها همان اندازه که در عهد ساسانیان در دست داشتند امروز هم موجود است کلیه میتوان گفت آن قسمتی از اوستا که مخصوصاً مقدس شمرده میشد و در جزو ادعیه و نماز و ستایش بود و محل احتیاج روزانه مردم و موبدان محفوظ تر ماند تا از قسمتهائیکه کمتر طرف احتیاج بوده است

پس از دانستن این کلیات برویم بسر اوستای کنونی آن عبارت است از پنج جزو و یا کتاب نخست یسنا دوم ویسپرد سوم وندیداد چهارم یشت پنجم خورده اوستا از قدیم هیچ نسخه خطی در دست نداریم که دارای تمام این جزوات باشد

مذهبی شش گه‌نبار سال خوانده میشود هر یک از فصول ویسپرد موسوم است به کرده این کلمه در خود اوستا کثرت آمده است بمعنی باب و فصل است از زمان قدیم نیز کرده های ویسپرد درست از روی شماره معلوم نشده است انکتیل و اشپیگل ویسپرد را به ۲۷ کرده تقسیم کردند و سترگارد به ۲۳ و چاپ گجراتی بمبئی به ۲۴

و ندیداد کلمه اوستائی آن وی دتودات	و ندیداد سومین
Videvadāta	جزو اوستا
میباشد در پهلوی جت دیودات گردید	متضمن قوانین
مرکب است از سه کلمه وی ضد دتو دیودات که امروز	مذهبی است

داد گوئیم (داد گر) بمعنی قانون است مجموعاً قانون ضد دیو و ندیداد در مراسم مذهبی خوانده نمیشود مندرجات آن مختلف است هر فصلی از آن را فرگرد گویند در تمام نسخ خطی بدقت هر فرگرد دارای شماره خود میباشد مجموعاً ۲۲ فرگرد است فرگرد اول در آفرینش زمین و کشورهاست دومی در داستان جم (یم) سومی در خوشی و ناخوشی جهان اما غالب مطالب فرگردها تا فرگرد بیست و یک در قوانین مذهبی و احکام دینی است از قبیل سوگند خوردن و پیمان داشتن و عهد شکستن و در نظافت و غسل و تطهیر و در پاک نگاهداشتن آب و آداب دخمه و اجتناب از لاشه و مردار در ثوبه و انابه و کفاره و در خصوص مزدطیب و راجع به پیشوایان درست و دروغین در آداب ناخن چیدن و بریدن مو و شرحی نیز از خروس که در بامدادان بانگ زند و مردم را از پی تسبیح و ستایش یزدان همی خواند و از خصایص سک و عزیز داشتن آن صحبت شده است فرگرد ۲۲ در ۹۹۹۹۹ ناخوشی آوردن اهریمن و بدستیاری پیک ایزدی از برای آنها چاره و در مان یافتن میباشد

یشت کلمه اوستائی آن یشتی میباشد از ریشه و بن کلمه یسناست	یشت چهارمین
یعنی نیایش و فدیة و میزد یسنا از برای ستایش است بطور	جزو اوستا در
عموم ولی یشتها از برای ستایش پروردگار و نیایش امشاسپندان	ستایش خدا و
	فرشتگان است

و فرشتگان و ایزدن است، مخصوص هر چند که یشت ها امروز ترکیب شعری

ندارد ولی هنوز هم کلامش موزون و بایک طرز شاعرانه با عبارات بلند و خیالات عالی سرانیده شده است اصلاً هم یشتها شعر بوده است مانند گاتا منقسم بقطعات و افراد اما هشت سیلابی (Syllables) و گاهی هم ده و دوازده سیلابی بعدها بواسطه تصرفاتی که در آنها شد و بواسطه تفسیر که بتدریج جزو متن گردید ترکیب شعری آنها بهم خورده است باوجود این اوزان آنها هنوز بخوبی معلوم و میتوان دوباره بشکل اصلی در آورد برخی از یشتها بسیار قدیم بنظر میرسند مجموعاً ۲۱ یشت داریم بعضی از آنها کوتاه و بعضی دیگر بسیار بلند است از اینقرار (۱) هرمزد یشت (۲) هفت امشاسپند یشت (۳) اردیبهشت یشت (۴) خرداد یشت (۵) آبان یشت (۶) خورشید یشت (۷) ماه یشت (۸) تیر یشت (۹) گویشت (۱۰) مهر یشت (۱۱) سروش یشت (۱۲) رشن یشت (۱۳) فروردین یشت (۱۴) بهرام یشت (۱۵) رام یشت (۱۶) دین یشت (۱۷) ارد یشت (۱۸) اشتاد یشت (۱۹) زامیاد یشت (۲۰) هوم یشت (۲۱) و ناند یشت مخصوصاً یشت ۵ و ۸ و ۱۰ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۷ و ۱۹ بسیار قدیم میباشد

خورده اوستا یعنی اوستای کوچک در پهلوی خورتنک
 خورده اوستا پنجمین جزو برای نیاز و ادعیه روزانه و ماهانه و سالانه مرتب گردید
 اپستاک گویند در پیش اشاره کردیم که آذر بد مهر اسپند در زمان شاپور دوم (۳۱۰ - ۳۷۹ میلادی) آنرا تألیف نمود برای نیاز و ادعیه اوقات روز و روزهای متبرک ماه و اعیاد مذهبی سال و سایر مراسم و اوقات خوشی و ناخوشی که در طی زندگانی پیش آید مثل سدره پوشیدن و کشتی بستن اطفال و عروسی و سوگواری و ماتم و غیره درست شده است مطالب و ادعیه آن از اوستای بزرگ استخراج شد مگر آنکه بمناسبت دعا و نیاز هر موقع در آغاز و انجام تصرفاتی نمودند بعدها نیز باین ادعیه افزوده گردید تمام خورده اوستا بزبان اوستائی نیست قسمت بزرگی از آن متأخر و بزبان پازند است بسا از نسخ خطی خورده اوستا دارای ادعیه ای میباشد که در نسخه دیگر

نیست مثلاً قاعده ای ندارد که چند تا از یشتها باید داخل آت باشد
 برخی کم و برخی بیش از یشتها داخل نسخه خویش کردند ولی بدون
 استثنا تمام نسخ هر مزدیشت و سروش یشت که یشت نخستین و یازدهمین است
 در جزو خورده اوستا نوشته اند

یک رشته از ستایش ها و نمازهای خورده اوستا موسوم است
 به نیایش و آنها پنج اند خورشید نیایش مهر نیایش ماه نیایش
 اردوی سور نیایش آتش بهرام نیایش در این نیایشها
 قسمتی از خورشید یشت و مهر یشت و ماه یشت و آبان یشت و بهرام یشت
 مندرج است

رشته دوم موسوم است به سیزده دو سیزده داریم بزرگ و کوچک
 هر قطعه ای از سیزده برای یکی از فرشتگان سی روز ماه است و بمناسبت همان روز
 خوانده میشود مثلاً بهرام در بهرام روز سروش در سروش روز و غیره تمام
 سیزده را در روز سی ام وفات میدخوانند رشته سوم موسوم است به گاهان
 و آنها نماز پنجگانه روز است رشته چهارم موسوم است به آفرینگان نخست
 آفرینگان دهمان از برای آمرزش روان در گذشتگان پارسا خوانده
 میشود و یک قسم نماز مرده میباشد دوم موسوم است به آفرینگان گاتها
 در ایران قدیم پنج روز باختر سال میفرودند تا سال شمسی درست سیصد و شصت
 و پنج روز باشد چون هر یک از دوازده ماه سال را بی کم و بیش سی روز حساب
 میکردند باین پنج روز کبیسه و یا در پهلوی و فارسی بهیزک نام پنج گاتها را
 میدادند هر یک از پنج آفرینگان گاتها بمناسبت اسم در یکی از آت روزهای
 بهیزک خوانده میشود سوم موسوم است به آفرینگان ریتون در آغاز و
 انجام تابستان میسرایند چهارم آفرینگان گهنبار در اوقات شش عید مذهبی
 سال خوانده میشود

از این ستایش ها و نیایشها و نیازها و نمازها و سرودها و آفرینها معلوم
 میشود که نیاگان ما بسیار پارسا و خدا پرست بوده اند و بانواع و اقسام و اسامی

و عناوین عدیده از برای پرستش اهورامزدا از زمین و زمان مهانه میجستند.
 این است کلیه اوستا کتاب مقدس مزدیسنان گذشته از این قطعائیکه اسم
 بردیم باز یک مبلغ زیادی از جزوات متفرق موجوده است که بی شک روزی
 متعلق همین اوستای پراکنده و پَریشان بود

گاسکا

نسخه اول

قدیم ترین و مقدس ترین قسمت اوستا گاسکا می باشد که در میان یسنا جای داده شد در خود اوستا گاسکا آمده است در پهلوی گاس گویند جمع آن گاسان می باشد و گاسا نیک ترکیب صفتی آن است در پهلوی نیز بطور خصوص هر یک فرد از اشعار گاسا را گاس گویند در سانسکریت گاسا می باشد در کتب مذهبی بسیار قدیم بر معنی و بودائی گاسا عبارت است از قطعات منظومیکه در میان نثر باشد گاسای اوستا نیز اصلاً چنین چیزی بوده است بهمین مناسبت موزون بودن آن است که گاسا نامیده شد یعنی سرود و نظم و شعر اما نه شعریکه شبیه باشعار حالیه ایران که میناش بر عروض عرب است باشد بلکه نزدیک تر باوزان اشعار سایر اقوام هندو اروپائی است مانند ریک وید کتاب مقدس برهمنان از هر چند شعری یک قطعه ساخته شد بواسطه عدد بیت ها و آهنگ ها (Syllables) و سخته ای که در جای معین هر بیت قرار داده شد یادآور قطعات وید است جای تردید نیست که منظوم گاسا و وید هر دو از یک ریشه و بن می باشد

نه آنکه حالا گاسا مقدس ترین جزوات اوستا شمرده میشود بلکه از زمان بسیار قدیم هم میدانستند که آن از سخنان فرخنده خود و خورش زرتشت اسپنتمان است و احترام مخصوصی برای آن منظور داشتند در اوستایی عهد ساسانیان گاسا در سر نخستین نسک گاسا نیک که موسوم بود به ستوت یشت جای داشت در یسنا ۵۷ فقره هشت آمده است «هامی ستائیم فرخنده سروش را کسیکه نخستین بار پنج گاتهای زرتشت سپنتمان مقدس را بسرود» در وندیداد فرگرد ۱۹ فقره سی و هشت از پنج گاتها یاری خواسته میشود نخستین کرده

و سپرد نیز از هر پنج گاتها اسم برده بهریک درود میفرستد از برای تیمن و تبرک اشعار گاتها در میان مطالب سایر جزوات اوستا جای داده شد در میان اسامی خاص ایرانیان قدیم بسا باسم پنج بوخت برمیخوریم بوختن و بختن در پهلوی بمعنی رهانیدن است از پنج هم پنج گاتها مقصود است یعنی گاتها رهانید^۱

کلیه گاتها ۱۷ هائی ۴۴۵۷ (فصل) و ۲۳۸ قطعه و ۸۹۶ شعر و ۵۵۶۰ کلمه میباشد

این اشعار قدیم ترین آثار است که از روزگاران پیشین برای ایران ادبی امروز باقی ماندگان از حیث صرف و نحو و زبان و تعبیر و فکر با سایر قسمتهای اوستا فرق دارد و نیز بسا از لغائیکه در آن استعمال شد در اوستا نیست مطابق آنها را باید در قدیم ترین کتب مذهبی برهمنان جست گاتها روزی جزو یک کتاب بسیار بزرگی بود لابد همان است که مورخ یونانی هرمیپوس که ذکرش گذشت از آن صحبت داشت نظر بمعنی گاتها در کتب برهمنان و بودائیها گاتای اوستا را نیز باید در قدیم جزو مطالب منشوری تصور کرد که امروز در دست نیست برای آنکه مطالب را مختصر کرده و بشکلی در آورند که مردم بتوانند بحافظه بسپارند متوسل بشعر میشدند و این شکل و طرز نوشتن مخصوصاً در میان اقوام هند و اروپائی متداول بود وضع گاتای حالیه خود بهترین گواه است که روزی ضمیمه مطالب منشور بوده است بسا از فصول گاتابده و آغاز و بی انجام بنظر میرسد بسیاری از جاها بریده و ناتمام است برای آنکه قسمت نثر آن که در واقع معنی آن را هم روشن و معلوم میساخت از میان رفت فقط آنچه شعر بود و بهتر بحافظه سپرده میشد بجا ماند در آنجا هائیکه چند قطعه بهم مربوط است شاید بواسطه این است که فاصله نثری آنها کمتر بود و یا آنکه اصلاً چنین فاصله ای نداشت با این پاشیدگی و پراکندگی گاتها نباید تصور کرد که

۱- رجوع شود باسامی دیگر مثل سه بوخت و هفتان بوخت بکلمات دیگر نگارنده ایران شاه س ۱۲۸

هیچ چیز از آنها مفهوم نمیشود بر خلاف پنج گاتا از حیث فکر و خیال از اوّل تا آخر بهم مربوط و در سر مطالب مخصوصی ایستادگی میکند در جزو آئین زرتشت بزودی از مندرجات آنها بطور عموم صحبت خواهیم داشت

میتوان گفت که تقریباً تمام گاتای زمان ساسانیان حالیه موجود است بواسطه قدر و مرتبتی که داشت بدقت بحافظه ها سپرده میشد و از سینه بسینه تا کنون محفوظ ماند گاتا را از قدیم به پنج دسته تقسیم کرده در میان هفتاد و دو یسنا جا دادند تقسیم پنجگانه بمناسبت اوقات پنجگانه روز و نماز آنها نیست بلکه بمناسبت اوزان و قاعده شعری است که به پنج بحر منقسم گردید

گاتاها از سخنان خود حضرت زرتشت است قطع نظر از شواهد تاریخی و قدمت زبان گاتا و سنت بسیار کهنه و اقرار اوستا از خود گاتا بخوبی معلوم است که چنین سخنانی باید از زبان خود موسس دین باشد شانزده بار زرتشت از خود در گاتا اسم میبرد اما نه آنطوریکه در سایر قسمتهای اوستا از او اسم برده شد و از زبان او چیزی گفته میشود در گاتا گاهی زرتشت مثل شخص غایب از خود اسم میبرد چنانکه در یسنا ۶۱۲۸ و یسنا ۱۴۱۳۳ و یسنا ۱۶۱۴۱ و یسنا ۱۳۱۴۶ و یسنا ۱۲۱۵۱ گاهی مثل شخص حاضر چنانکه در یسنا ۸۱۴۳ و یسنا ۱۹۱۴۶ و یسنا ۱۲۱۴۹ گاهی در سر یک قطعه از خود با اسم زرتشت و یا پیغمبر مثل شخص غایب اسم میبرد بعد مانند شخص حاضر میشود چنانکه در یسنا ۶۱۵۰ و یسنا ۱۵۱۵۱ و گاهی نیز بشخص خود خطاب میکند چنانکه در یسنا ۱۴۱۴۶ در مقاله گذشته در جزو شرح حال زرتشت در چند فقره گاتا مثل یسنا ۱۱۴۶ و ۲ نشان دادیم که چگونه زرتشت از عدم موفقیت خود ناخوشنود است از این قبیل قطعات که دلیل سخن گوئی خود پیغمبر است در گاتا بسیار دیده میشود از آن جمله است در یسنا ۱۵ فقره ۱۲ در جائیکه زرتشت از سرگذشت خود متذکر شده گله منداست از آنکه در طوفان سختی که در راه دچار آن شد خود و مرکبش از سرما لرزان بدرخانه یکی از پیروان دروغ پناه برد و پذیرفته نشد

پنج گاتا در اوستا بمنزله پنج کتاب اسفار تورات است که یهودان آنها را از خود موسی دانسته احترامات مخصوصی از آنها منظور دارند برخی از مستشرقین احتمال میدهند که بعضی از فصول گاتا از اصحاب زرتشت باشد

هر یک از پنج گاتاها با اولین کلمه ای که با آن شروع میشود نامیده شد مثل یسن والرحمن در قرآن نخستین گاتا موسوم است به آهون ویتی^۱ این اسم ترکیب صفی دارد یعنی گاتا ئیکه با آهون شروع شد اسم این گاتا از دو کلمه اولی قطعه ایست که امروز در جزو گاتهایست بلکه جای آن در یسنا ۲۷ فقره ۱۳ قرار داده شد یعنی در انتهای فصلیکه پیش از اهنود گات واقع است بی شک این قطعه شعر که مرکب است از سه فرد و معروف است به نماز آهون و قیریو و مخصوصاً از ادعیه مقدس شمرده میشود روزی در سر گاتای اهنود جای داشت و اسم گات مذکور از دو کلمه اولین آن برداشته شد بزودی از آن صحبت خواهیم داشت معنی خود این کلمه سرور و مولا میباشد اما میکه ما امروز به پنج گاتاها میدهیم از پهلوی گرفته ایم و انیک اهنود گوئیم اهنود گاتاها دارای هفت ها میباشد های اول و دوم و سوم و هر یک دارای یازده قطعه است های چهارم دارای بیست و دو قطعه های پنجم دارای شانزده قطعه های ششم دارای چهارده قطعه های هفتم دارای پانزده قطعه میباشد و باید نیز بگوئیم که هر یک از ها با اولین کلمه ای که با آن شروع شد نامیده میشود هر یک قطعه از اهنود مرکب است از سه شعر و یا باصطلاح حالیّه سه مصرع و هر یک شعر دارای شانزده آهنگ و یا Syllables میباشد سکنه و درنگ پس از سیلاب هفتمین است (۷ + ۹) از یسنا بیست و هشت تا خود یسنا سی و چهار متعلق به نخستین گاتا اهنود است

۱ پنج گاتاها بحروف اوستا و لاتینی این طور میشود (ahunavaiti) (۱)

(ustavaiti) (۲)

(Spentānainy) (۳)

(Vōȟn Xšathra) (۴)

(Vahištoiš̌tay) (۵)

پس از آن هیتین هایتی (هفت پاره) شروع میشود آن نژ است
 بنا بر این از جزو گاتها هم نیست ولی از زمان قدیم میان گاتای
 اول و گاتای دوم جای داده شد از حیث عبارت مثل
 گاتاست ولی به نژ و بقدمت گاتها هم نیست نظر بآسمش بایستی هفت
 ها باشد ولی بعدها یک های کوچکی بآن افزوده شد الحال دارای هشت ها

هفت های متشور
 داخل در قسمت گاتها
 نیست ولی در جزو
 ادبیات گاتایک
 شمرده میشود

میباشد از یسنای سی و پنج شروع میشود و بایسنای چهل و دو ختم میگردد
 پس از این فاصله نثری دوباره گاتها شروع میشود و آن دومین
 گاتاست موسوم به اشتاویقی یعنی گاتای شروع شونده با اشته
 که بمعنی سلامت و عافیت است امروز اشتود گویند از یسنای
 چهل و سه شروع شده با یسنا چهل و شش ختم میگردد بنا بر این فقط دارای
 چهار ها میباشد های اول مرکب است از شانزده قطعه دوم از بیست قطعه
 سوم از یازده قطعه چهارم از نوزده قطعه هریک قطعه مرکب است از پنج شعر
 و هر شعری دارای یازده سیلاب است سکنه پس از سیلاب چهارمی است
 (۷+۴) اشتود بایستی مجموعاً دارای سیصد و سی فرد شعر باشد ولی قطعه
 آخر های چهل و چهار فقط دارای چهار فرد است هر چند که مبنای عروض
 حالیه ما بسیلاب نیست ولی اتفاقاً عدد سیلاب در یک شعر اشتود موافق است
 با عدد سیلاب با یک مصرع از بحر تقارب مثل اشعار فردوسی

سومین گاتها نامزد است به سپنتا مینو یعنی خرد مقدس اکنون
 سپنتمد گفته میشود مانند گاتای اشتود دارای چهار ها
 میباشد از یسنای چهل و هفت تا خود یسنای پنجاه، های اول
 دارای شش قطعه است دومی و سومی هر یک دوازده قطعه چهارمی یازده قطعه
 هر قطعه مرکب است از چهار شعر و هر شعری دارای یازده سیلاب است سکنه
 پس از سیلاب چهارمی واقع است (۷+۴)

سومین گاتها موسوم
 است به سپنتمد

گاتای چهارمین و هوخشر نامیده شد یعنی اقتدار
 نیک و کشور خوب فقط دارای یک ها میباشد که یسنای پنجاه
 و یک باشد این ها مرکب است از بیست و دو قطعه و هر

چهارمین گاتها
 موسوم است به
 هوخشر

قطعه سه شعر دارد و هر شعری دارای چهارده سیلاب است سکنه درست در وسط واقع است (۷+۷) پس از و هو خشر دوباره گاتهای مظلوم بواسطه یک های منشور بریده میشود و یسنای پنجاه و دوم را تشکیل میدهد این یسنا بسیار کوتاه بمنزله ضمیمه و هو خشر میباشد

پنجمین و آخرین گاتا موسوم است به و هیشتاوشتی حالا هم تقریباً همین طور نامیده و هیشتاوشت میگویند اسم این گاتا مانند همه گاتها ترکیب صفی دارد یعنی گاتا ئیکه دارنده و هیشتاوشت میباشد معنی این دو کلمه بهترین خواسته و نیکوترین ثروت میباشد دارای نه قطعه است هر قطعه از آن مرکب است از دو شعر کوتاه و دو شعر بلند هر یک از شعرهای کوتاه دوازده سیلابی است و سکنه پس از هفتمین سیلاب جای دارد (۵+۷) هر یک از شعرهای بلند نوزده سیلابی است و سکنه یکبار پس از هفتمین سیلاب است و یکبار هم پس از چهاردهمین سیلاب (۵+۷+۷) این است قسمتی از اوزان اشعار ما تقریباً در سه هزار سال پیش از این

گذشته از آنکه امروز از اوزان اشعار قدیم خود اطلاع داریم بموسط خود اوستائیز میدانیم که اسم یک قطعه مظلوم و یک فرد شعر در زبان نیایگان ما چه بود یک قطعه را و چس تشتی و چس تشتی می گفتند در یسنا ۸۵۸ استعمال شد و یک فرد شعر را افسمن می گفتند در یسنا ۴۷۱ و یسنا ۱۶۱۹ استعمال شد گاتائی (سرود و نظم) زرتشت باندازه مقدس است که در تمام اوستا بهر یک فصل (هائیتی) آن و بهر یک قطعه (و چس تشتی) آن و بهر یک فرد (افسمن) آن و بهر کلمه (و چ-واژه) آن و بمعنی هر یک از کلمات (آزتی-زرد) آن درود و ثنا فرستاده میشود^۱ گذشته از گاتها باز

۱ و چس تشتی Vacas-tastay مرکب است از دو کلمه و چس بمعنی سخن و گفتار (واژه) تاش- بمعنی بردن باندازه برش کردن میباشد این دو کلمه جداگانه بمعانی مذکور در اوستا زیاد آمده است افسمن afsmān در پهلوی به یتیمان (پیمان) که بمعنی اندازه و مقیاس است ترجمه گردید و نیز گفتیم که در پهلوی بهر یک از شعرهای گاتا نیز گاتس میگویند

اشعار در اوستا هست که مجموعاً با گاتھا ۲۷۸ قطعه و یا ۱۰۱۶ شعر میباشد
ازین مبلغ ۲۳۸ قطعه و یا ۸۹۶ شعر متعلق بگاتھا است سایر اشعار از حیث
زبان نیز مثل گاتھا است. شاید بهمان قدمت هم باشد چون مقدار آنها کم و از
اوزان مختلف است داخل گاتھا نگردید اینک از آنچه در خصوص
قطعات پنج گاتھا گذشت جمله را یکجا نگاشته تا بهتر و آسان تر از اوزان آنها
برخوردار شویم.

نخستین گاتا اهنود ۷ ها = یسنا ۲۸-۳۴

۱- یسنا ۲۸ قطعه ۱۱ شعر ۳ سیلاب ۱۶ سکتہ (۹+۷)

۲- یسنا ۲۹ " " " " " " " " " " " "

۳- یسنا ۳۰ " " " " " " " " " " " "

۴- یسنا ۳۱ " ۲۲ " " " " " " " " " "

۵- یسنا ۳۲ " ۱۶ " " " " " " " " " "

۶- یسنا ۳۳ " ۱۴ " " " " " " " " " "

۷- یسنا ۳۴ " ۱۵ " " " " " " " " " "

مجموعاً ۷ یسنا و ۱۰۰ قطعه و ۳۰۰ شعر و ۲۱۰۰ کلمه میباشد

دومین گاتا اشتود ۴ ها = یسنا ۴۳-۴۶

۱- یسنا ۴۳ قطعه ۱۶ شعر ۵ سیلاب ۱۱ سکتہ (۷+۴)

۲- یسنا ۴۴ " ۲۰ " " " " " " " " " "

۳- یسنا ۴۵ " ۱۱ " " " " " " " " " "

۴- یسنا ۴۶ " ۱۹ " " " " " " " " " "

مجموعاً ۴ یسنا و ۶۶ قطعه و ۳۳۰ شعر و ۱۸۵۰ کلمه میباشد

سومین گاتا سپنمد ۴ ها = یسنا ۴۷-۵۰

۱- یسنا ۴۷ قطعه ۶ شعر ۴ سیلاب ۱۱ سکتہ (۷+۴)

۲- یسنا ۴۸ " ۱۲ " " " " " " " " " "

۳- یسنا ۴۹ " ۱۲ " " " " " " " " " "

۴- یسنا ۵۰ " ۱۱ " " " " " " " " " "

مجموعاً ۴ یسنا و ۴۱ قطعه و ۱۶۴ شعر و ۹۰۰ کلمه میباشد

چهارمین گاتا و هو خشتیک ها = یسنا ۵۱

۱- یسنا ۵۱ قطعه ۲۲ شعر ۳ سیلاب ۱۴ سکتہ (۷+۷)

مجموعاً ۶۶ شعر و ۴۵۰ کلمه میباشد

پنجمین گاتا و هیشتاوشت یک ها = یسنا ۵۳

۱- یسنا ۵۳ قطعه ۹ شعر ۴ (دو کوتاه سیلاب ۱۲ سکتہ ۷+۵ دو بلند

سیلاب ۱۹ سکتہ ۷+۷+۵)

مجموعاً ۳۶ شعر و ۲۶۰ کلمه میباشد

مشکل ترین جزوات اوستا همین گاتاهاست فهم متن آن بغایت دشوار است نه آنکه امروز عبارات گاتا برای دانشمندان سخت و مشکل باشد در هزار و پانصد سال پیش از این هم فهم آن مشکل بود در عهد ساسانیان و قتیکه به تفسیر پهلوی اوستا پرداختند دچار همین اشکال شدند بسا پیش از سرکار آمدن اردشیر پایکان مدتها بود که زبان اوستا متروک گردیده فقط زبان مقدس شمرده میشد و زبان مخصوص اوستا بود دلیل آنکه در زمان اردشیر و جانشینان وی گاتا را نفهمیدند تفسیر پهلوی آن است که امروز درست است که بهیچ وجه درست نیست برخلاف تفسیر سایر قسمتهای اوستا که تفسیر مطابق اصل متن است و امروز کلید فهم اوستاست همین جهت است که پروفیسور میه (Meillet) میگوید که ترجمه گاتای دارمستتر که از روی تفسیر پهلوی است ابدأ درست نیست نباید اعتمادی بآن داشت چه اساس ترجمه او که تفسیر پهلوی عهد ساسانیان است خود ویران و نا درست است تفسیر پهلوی گاتاها خود مستقلاً کلید فهم گاتاها نیست بلکه جزو اسبابی است که مارا بسوی معنی کلام قدیم رهنمون است گذشته از قدمت زبان چیزیکه گاتاها را مشکل ساخت این است که بسا از لغات آن مخصوص بخودش میباشد در سایر قسمتهای اوستا یافت نمیشود دگر آنکه سراینده گاتاها با یک طرز مخصوص شاعرانه آنها را سروده است و نیز نگفته نگذویم

اشکال گاتا و عدم
صحت ترجمه
دارمستتر

نثریکه سابق آمیخته با این نظم بود و معانی آن را روشن میساخت از دست رفت با همه این اشکالات از پرتو کوشش دانشمندان در مدت صد و پنجاه سال و ترقی فوقالعاده علم لغت (philologie) و باستعانت قدیم ترین زبان آریائی (سانسکریت) و وید برهمنان امروز میتوانیم از سخنان پیغمبر ایران برخوردار شویم و بشنویم آنچه را که او در چندین هزار سال پیش بگروه مستمعین خود خطاب کرده میگفت «من میخواهم سخن بدارم اینک گوش فراداده بشنوید ای کسانی که از نزدیک و دور برای آگاه شدن آمده اید همه تان درست آن را بخاطر خود بسپرید چه اهورا مزدا در تجلی است نکند که رهنمایان بدخواه و دوستاران دروغ با زبان خویش آئین زشت منتشر سازند و زندقه گانی دیگر سرای تان را با آن تباہ نمایند»^۱

آئین زرتشت

در توحید ذات
خداوند تبارک
وتعالی

برای آنکه درست از معانی گاتها برخوردار شویم لازم است چند سطرې در خصوص آئین زرتشت نگاشته شود نه آنکه یک معنی فلسفی بخیال خود از برای آنها درست کنیم بلکه آنچه از کلمات و جملات آنها برمیاید خلاصه کرده نشان دهیم زرتشت برضد گروه پروردگاران آریائی یعنی آن مذهبیکه ایرانیان در پرستیدن قوای طبیعت با همدوان شرکت داشتند میباید بایسم مطلق خودند آریائی اسورا که تا امروز همین اسم در نزد برهمنان موجود است مزدا افزوده گفت مزدا اهورا یعنی سرور دانا در گاتا گهی مزدا بنشنهائی گهی اهورا بنشنهائی از برای خداوند استعمال میشود هنوز مانند کتیبه هخامنشی ترکیب معین ندارد که همیشه اورمز و یا مثل حالا هر مزد باشد این دو کلمه با هم و یا جدا باسته نای چند قطعه در سراسر گاتها در هر جمله و قطعه تکرار شده است تقریباً دویست بار در گاتها به کلمه مزدا برمیخوریم زرتشت مانند تهو موسی جز از مزدا خدای دیگری نمیشناسد از گروه پروردگاران پیشین روگردان دیورا که اسم معمولی پروردگار آریائی است خدا و معبود دوستاران دروغ خواند حتی در بکاربردن اسم پروردگاران قدیم پرهیز میکند بجای آگهی که پروردکار آتش بود و رُمها ایگنی میگفتند آثر را فرشته عنبر آتش خواند تمام عظمت و جبروت مختص اهورا مزداست اوست آفریننده یکتا و خداوند توانا زرتشت دریسنا ۴۴ بایک زبان شاعرانه در توحید و اقتدار خداوند گوید «از تو میپرسم ای اهورا مزدا کیست پدر راستی کیست نخستین کسیکه راه سیر خورشید و ستاره بنمود از کیست که ماه گهی تهی است و گهی پر کیست نگهدار زمین در پائین و سپهر در بالا کیست آفریننده آب و گیاه کیست که بیاد و ابر نند روی آموخت کیست آفریننده روشنائی سود بخش و تاریکی کیست که خواب و بیداری آورد کیست که بامداد و نیمروز و شب قرار داد و دینداران را بادای فریضه گهاشت کیست آفریننده

فرشته مهر و محبت آرمی کیست که از روی دانش و خرد احترام پدر در دل پسر نهاد» پس از این پرسشها زرتشت خود در پاسخ گوید «من میکوشم ای مزدا ترا که بتوسط خرد مقدس آفریدگار کئی بدرستی بشناسم» اشا، وهومنناه، اشاو هیشتا، وهوخشتر، آرمی، هوروات، امرتات، سروشا، آتر و اشی که از صفات مختصه اهوراست گهی نیز فرشته آسا جلوه کردند شرح آنها در فصل آینده بیاید.

در میان کتب مذهبی سایر ادیان گاتها یگانه کنائی است که پیرامون چیزهای خارق العاده نمیگردد زرتشت میگوید «اهورا مزدا مرا برای رهنمائی در این جهان برانگیخت و من از برای رسالت خویش از منش پاک تعلیم یافتم» مخصوصاً در آئین خویش ساده و بی آلاش است بضد قربانی و فدیة و میزد و استعمال مسکرات که در مراسم مذهبی رواج تمام داشت میباشد از جمله جاهائیکه در گاتها از قربانی منع میشود در گاتا ۳۲ قطعه ۱۲ و ۱۴ میباشد «نفرین تو باد ای مزدا بکسانیکه با فریاد شادمانی گاو قربانی میکنند» و از جمله جاهائیکه بضد استعمال مسکرات است در مراسم دینی در یسنا ۴۸ قطعه ۱۰ میباشد «کی ای مزدا شرفا برسات نیک بی خواهند برد کی این آشام سکر آورنده چرکین را خواهی برانداخت چیزیکه از آن کرپان های زشتکردار و شهریاران بدکش بعمدا ممالک را میفریبند»

از چیزیکه در گاتها هیچ صحبت آن نیست آن منازعات در گاتها اهریمن نقطه مقابل اهورا مزدا قرار داده نشد

هر مزد و اهریمن است از این جنگ و ستیزه دائمی که مایه آنهمه مباحثات گردید و در سر آن اشتباهات بزرگ برخاست روح زرتشت هیچ خبری از آن ندارد در سراسر گاتها اهورا مزدا یگانه آفریدگار جهان مینوی و مادی است و سر چشمه همه نیکیها و خویشت است در مقابل او آفریدگار و یافاعل شری وجود ندارد انگره مینو (Angra-mainyû) و یا خرد خبیث که بعدها بمرو ایام اهریمن گردید و زشتیهای جهانی از قبل اوست در مقابل اهورا مزدا نیست بلکه در مقابل سپنتامینو (Spenenta-mainyû) است.

که خرد مقدس باشد جهان مادی آمیخته است از بدی و خوبی، سیاهی در مقابل سفیدی تاریکی در مقابل روشنایی است چون چنین است ناگزیر ذات مقدس اهورا مزدا را عاری دانستند از آنکه انسان را در طی زندگانی گرفتار چنگال این همه زجر و شکنج و ناخوشی و گزند و آزار نماید از ساحت او جز سود و نیکی سر نزند آنچه در جهان زشت است منسوب بخرد خبیث است سپنتا مینو و یا خرد مقدس و یا بعبارت ساده تر قوه نیکی از آن اهورا مزداست در مقابل آن انگره مینو خرد خبیث و یا قوه زشتی میباشد در واقع زد و خورد در طی روزگار ان در میان قوه خوبی و بدی است در هر جای از گاتها که صحبت از انگره مینو شده است آن را در مقابل سپنتا مینو می بینیم نه در مقابل اهورا مزدا چنانکه در یسنا ۵۴ قطعه دوم گوید «من میخواهم سخن بدارم از آن دو گوهر یک در آغاز زندگانی وجود داشتند از آن چه آن (گوهر) خرد مقدس بآن (گوهر) خرد خبیث (انگره مینو) گفت اندیشه و آموزش و خرد و آرزو و گفتار و کردار و زندگانی و روان ما با هم یگانه و یکسان نیست» و نیز باید بگوئیم که انگره مینو از برای تعبیر قوه عامله خبیث مختص نگردید بسا از برای قوه شر کلمات دیگر استعمال شده است مثلاً کلمه اکو (آک) و کلمه دروگ (دروغ) هر دو بمعنی قوه خبیث و شریر است از آنکه سپنتا مینو قوه اهورا مزداست و نه خود او بخوبی و بطور واضح از یسنا ۱۲، ۳۳ و یسنا ۲، ۴۳ و یسنا ۷، ۵۱ و یسنا ۷، ۴۴ بر میآید مثلاً در یسنا ۳۴ قطعه ۱۲ زرتشت بنحشایش و رحمت اهورا مزدا را بتوسط سپنتا مینو و فرشتگانش درخواست نموده گوید «ای اهورا مزدا خود را بمن نموده بدستیا ری آرمتی توانا ئیم بخش بتوسط سپنتا مینو نیرویم ده بتوسط اِشا از پاداش نیک بهره مند ساز بدستیا ری و هومناه توانا ئیم کن» و گذشته از این در هر شش قطعه یسنا ۴۷ صریح و آشکار از سپنتا مینو سخن رفته است چنانکه انگره مینو در مقابل سپنتا مینو است در مقابل سایر صفات اهورا مزدا نیز مثل آرمتی که بمعنی محبت و بردباری و فروتنی است جفت زشتی هم موجود است

مثل تَرَمائی Tarematay (ترمنش) که بمعنی خیره سری و خود ستائی است و در مقابل و هومناه که بمعنی پاک منشی و نیک سرشی است آکم مانو (آک منشن) که بمعنی زشت نهاد و بدمنش میباشد موجود است این هر دو لغت در یسنا ۳۳، ۴ آمده است

در مقابل این دو قوه تکلیف انسان در دنیا چیست؟ زرتشت در یسنا ۳۰ قطعه سوم میگوید «مرد دانا باید خود برابر گزیند» در قطعه هشتم همین یسنا میگوید «کشور جاودانی (بهشت) از آن کسی خواهد بود که در زندگانی خویش با دروغ بجنگد و آن را در بند نموده بدست راستی بسپرد» جهان عبارت است از رزم و نبرد جاودانی خوبی و بدی آرزو و آمال هر کسی باید این باشد که دیوبدی مغلوب شود و راستی و خوبی پیروز گردد

از پرتو همین فلسفه است که ایرانیان دلیر بودند و روزی یک قسمت مهم دنیای متمدن را در چنک تصرف خویش در آوردند سایر گردنکشان اقوام هند و اروپائی مثل اسکندر و قیصران روم از آنان سر مشق جهانگیری یافتند ایران زمین در پارینه مانند امروز خشک و کم آب بود ولی نباید دست بسته تسلیم عفریت خشکی شد باید فرشته زمین را یاری نمود و او را به هم آورد چیر ساخت کوشش دائمی برزگران سبب پیروزی فرشته زمین است از این رو است که ایرانیان مخترع قنات شدند کار یزها جاری و زراعت بحد کمال بود بخصوصه زرتشت در آباد کردن زمین و کشت و ورز اهمیت زیاد داد از بیابان نوردی و چادر نشینی رو گردان است با راهزنان که از دستبرد خویش روزی میبرد سخت در ستیزه و جنگ است میخواهد که مردم بزراعت بپردازند گاو و گوسپند پیرو رانند قرار و آرام گیرند چه تمدن و تربیت با زندگانی ایلی و صحرا گردی نمیسازد و نیز ممکن است در دشت و بیابان پیهائی دگر باره با اقوام وحشی دیو پرست آمیزش نموده از ره و رسم مزد یسنا دور شوند بی شک زرتشت در نظر داشت که در سرزمین خشک ایران بدون فلاح و زندگانی خوش غیر ممکن است در سخنان خویش غالباً

کشاورزان را مخاطب میسازد کشور خدا پرست گشتاسپ باید از نیروی آنان برتری بهمرساند و سر مشق دیگران گردد. باید در این جا متذکر شویم که رسالت زرتشت فقط مذهبی و معنوی نیست در ترقی امور اقتصادی و بهبودی زندگانی مادی نیز کوشاست

آئین اشو زرتشت پر از قوه و زندگانی است درویشی و زرتشت دنیا را خوار و پست میبرد
 دیوبوزی و قلندری در آن راهی ندارد نسبت بزندگانی دنیا بی اعتنا نیست از همه زشتیهای جهانی برای پاداش دیگر سرا بردباری نمیکند میگوید

اگر دیو طبیعت را بهشتی هم این جا و هم آنجا در بهشتی

در یسنا ۳۰ قطعه ۱۱ گوید «ای مردم اگر از حکم ازلی که مزدا برقرار داشت برخوردار گشتید و از خوشی این گیتی و دیگر سرای و از رنج جاودانی و زیان دروغ پرستان و از سود و بهره دوستاران راستی آگاه شدید آنگاه همراه در آینده جهان خوش خواهد بود» در پاداش و توجه یزدانی در همین جهان در یسنا ۳۴ قطعه ۵ و ۶ فرماید «تراست شهر یاری تراست توانائی ای مزدا» چنان که آرزو و خواهش من است ای اشا وای و هومناه از درماندگان و بیچارگان دست گیری کنید ما خود را از دسته را هزنان دیوها و مردم جدا کردیم چون شما راستی چنینید ای مزدا وای اشا وای و هومناه این خود مرا در این جهان علامت رستگاری و کامیابی است تا آنکه خرسند تر و شادمان تر باستایش و سرود بسوی تان گرایم» در قطعه چهاردهم همین یسنا آمده است «آری ای مزدا از پاداش گرانبهای تو در همین جهان کسی بهره مند شود که در کار و کوشش است و چارپایان و ستوران میپر و راند» و نیز باید ملتفت شد که پاداش ازودی چه در این جهان و چه در سرای مینوی فقط در مقابل تسبیح و ستایش و نماز نیست باید کار هم کرد کاریکه خود و دیگران را آباد کند و بالاتر از این نماز گذاردن و در زندگانی درکار و کوشش بودن نیز کافی نیست باید اندیشه هم پاک باشد هیچ وقت خیال زشت از مغز آدم نگذرد در واقع اندیشه نیک سرچشمه جمله خوبیهای دنیا است پیش از آنکه آدم بستایش خداوندگار ایستد

و یا بکشت و ورز پردازد نخست خیال از مغز آدم میگذرد و محرک آن است

هومت و هوخت و هوورشت یعنی پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک از خصایص آئین زرتشتی است و این مایه مباهات و افتخارات است از برای ایران که روزی در آن تنی از

پندار نیک گفتار
نیک کردار نیک
اساس دین زرتشت
است

فرزندانش در عهدیکه جهان مانند گوی تاریک بود مردم را از اندیشه زشت هم باز میداشت در سراسر گاتها و بعد در همه جای اوستا پُر است از این سه کلمه راستی پرستان را این سه کلمه در میدان نبرد با دروغ بمنزله خود و جوشن و سپر است تا در جهان بدی و دروغ موجود است انسان نباید سلاح هومت و هوخت و هوورشت را بکنار گذارد در مقاله آینده بسر این کلمات بر میگردیم

خود زرتشت موظف است تا دامنه رستاخیز پندار و گفتار و کردار مردمان را در گنجینه اعمال نگهداری کند در روز حساب واپسین آنچه از انسان در طی زندگانی از بدی و خوبی سرزد در مقابل هم میسنجند اگر در ترازوی اعمال کفه خوبی

قیامت و صراط
و میزان و
حساب و محاکمه
و بهشت و
دوزخ و برزخ

سنگین تر شد این فتح راستی و شکست دروغ است و خشور زرتشت خود داور محکمه اهورا راست پس از آن هنگام گذاشتن از پل چنوات که در روی رودی از فلز گداخته برافراشته اند فرا رسد نیکو کاران خرم و خوش از روی آن گذشته برای ستایش بکشور جاودانی بکاخ پاک منشی بخانه راستی بیارگاه اهورامزدا در آیند و بیاداش موعود رسند آنچه را که در جهان خاکی آرزوی داشتن آن داشتند بآنان بخشیده شود اگر در روز اماره^۱ بدی فزونی کرد آنگاه مرد گنه کار از وجدان خویش رنج و شکنج دیده از سر پل چنوات اندر رود ژرف فلز گداخته سرنگون گردد بکوخ دیو و کلبه دروغ در آید اگر بدی و خوبی یکسان شد ناگزیر نه از بخشایش فردوس بهره مند گردند و نه از شکنج دوزخ در آزار باشند جای آنان را سرائی بمنزج و آمیخته گویند و در پهلوی بآن همستان نام دادند یعنی جاودان آرام و

۱ اماره یعنی حساب اگر خواهی سپاهش را شماره برون باید شد از حد اماره (لبی)

هماره یکسان این برزخ نیز جای کسانی است که در طی زندگانی خویش در

تردید زیستند

هر کس باید در دنیا کوشا باشد که از بهشت و بخشایش
اهورامزدا بی بهره نماند و کاری کند که بشکر دروغ
شکست آید مردم خود باید بمیل در پیروزی و فتح
راستی شرکت کنند و با اختیار راه درست برگزینند

انسان باید در
فتح راستی و
شکست دروغ
بکوشد

زور و جبر در آئین زرتشت نیست در یسنا ۳۰ قطعه ۲ گوید «گوش فرادهید
بسرخنان مهین با اندیشه روشن بآن بنگرید میان این دو آئین (راستی و
دروغ) خود تمیز دهید هر کسی بشخصه دین خود بگزیند پیش از آنکه
روز رستاخیز فرا رسد بشود که در سر انجام کار بکام ما گردد»

زرتشت در خوشی و ناخوشی مردم بی قید نیست چه از برای
دستگیری و رهنمائی جهان خاکی بر انگیزخته شده است چنان که
خود در یسنا ۴، ۲۸ گوید «چون من از برای نگهداری روان

زرتشت در خیر
و شر انسان
بی قید نیست

مردمان گماشته شده ام و از پاداش و سزای اهورامزدا برای کردار آگاهم
از این رو تا مرا تاب و توانائی است خواهم کوشید که مردم جو یای راستی شوند
در جای دیگر کائنات خود و خورشید^۱ حاضر است که راه راست را بنماید در
صورتی که مردم از جستن آن عاجز باشند در یسنا ۳۱ قطعه ۲ اشاره باین معنی
کرده فرماید «چون بهترین راهیکه باید برگزید بنظر تان نیا مد پس خود برای داوری
بسوی شما هر دو دسته آم آم چنان داوریکه اهورامزدا نیز گواه راستی
و درستی اوست تا آنکه همه ما بحسب آئین مقدس زندگانی بسر ببریم»
این است خلاصه آئین اشو^۲ زرتشت پیغمبر ایران که از سخنان

۱ و خورشید که به معنی پیغمبر است از کلمه اوستائی و خش آمده است این کلمه در اوستا
سه معنی دارد نخست روئیدن و رستن دوم ترک کردن و نهم زدن سوم گفتار و سخن و فرمان و خورشید
از سومی مشتق است کلمه پیغمبر که ما در ترجمه گاتها استعمال کرده ایم از یک کلمه دیگر
اوستائی است که در جای خود گفته خواهد شد

۲ کلمه اشو نیز اوستائی است و در ادبیات کهنی زرتشتیان هم مستعمل است از کلمه
اشاوت می آید یعنی کسیکه بسته بر راستی و بیرو درستی است از کلمه اشا صحبت خواهیم کرد
عجالتاً در این جا متذکر می شویم که اشو و یا اشاوت در مقابل در گونت می باشد یعنی
بیرو دروغ که الحال دروند گویند

خود او استخراج شده و معنی سنتی را در آن راه نیست در سراسر گاتها همین مطالب عمده و اساسی است که با ثبات و دوام در سرآنها پافشاری میشود برای پیش بردن این آئین مؤسس دین با گروهی از دشمنان و مخالفین خود در سر ستیزه است و کوشاست که آنان را بر اندازد

البته بی فائده نیست که در چند سطر نظر بات برخی از مستشرقین معروف را در خصوص گاتها بنگاریم یکی از اوسنا شناسهای معروف که عمر خود را وقف تفتیش و تحقیق دین قدیم ایران نمود پروفیسور دانشمند گلدنر میباشد دارای تألیفات بسیار مهم و معتبر است در یکی از کتابهای خود موسوم به ادبیات اوستا در خصوص گاتها چنین گوید «در گاتها زرتشت بطرز مخصوص و با خیال عمیق صحبت میدارد هر یک از قطعاتش دارای فکری است اساساً یک مطلب را تعقیب میکنند و لی هر لحظه بشکلی فکر خود را جلوه میدهد سخنانش عاری از بیرایش و ساختگی است یکسو و یک آهنگ با عزم راسخ مطالب خود را بیان میکند هیچ چیز در آن پاشیده و پریشان نیست حرفی زیادتی ندارد همه سخنانش از روی اندازه و مقیاس است گفتارش پراز روح و قوت است ابداً بجشو و زواید نمیپردازد آنچه میگوید اساسی است متنازع دو گوهر خوبی و بدی که عبارت است از خود این جهان و مزد موقتی در این دنیا و پاداش جاودانی در آخرت و عدالت در روز جزا و امید بسوی بخشایش و نعمت فردوس مطالب و خیالات عمده و اساسی زرتشت است همیشه از همین ها صحبت میدارد و در سرانها ایستادگی میکند بالا خره سراسر گاتها مجموعه ایست از اخلاق»

عقیده مستشرق معروف فرانسوی پروفیسور میه دانشمند فرانسوی میه میگوید «آزادی خیال و غیرت و همت مذهبی هوش تند و تیز و ذوق مخصوص برای چیز های نو ظهور اخلاقی که همیشه از خصایص

ایرانیان بود در گاتهاي زرتشت بخوبی دیده میشود»

دانشمند دیگر المانی هرتل بنوبت خویش چنین گوید «در گاتها یک مرد ماهوش و با غیرت که از برای نیکی و خوبی در هیجان است با یک طرز بسیار دلسوز و مهربان با ما سخن میدارد کسی است که از برای درست کردن اخلاق برخاسته است زراعت و پروراندن ستوران را اساس آسایش و خوشی زندگانی میداند بضد خرافات قومی میباشد قوای طبیعت را از پروردگاران نمیشمرد»

عقیده علامه
المانی پروفیسور
هرتل

دانشمند مشهور المانی گیگر در کتاب خویش زرتشت در گاتها چنین مینویسد «آئین زرتشت آنطوریکه در گاتها محفوظ ماند بکلی از آلائش نو بیگانه و بری است مرتبه اخلاقی زرتشت و جنبه جدیت و علو مقام بشریت و درجه فلسفی او را بخوبی از گاتها میتوان فهمید که با چه جرأت و استحکام به بلندترین و مهم ترین مسئله پرداخته او مردی است که بسا از دایره استعداد زمان خویش پای بیرون نهاد در این عهد کهن از برای ملت خود رده و رسم آئین یکتا پرستی مقرر داشت و از برای ذات پروردگار و نسبت او با فریدگان و برخاستن قوه شریانات فلسفی آورد اصول مذهب او در فدیة و قربانی و رسومات ظاهری نیست بلکه خیال پارسا و پاک و برطبق آن زندگانی بسر بردن اساس تعلیمات او است»

عقیده دانشمند
المانی پروفیسور
گیگر

پول هورن المانی در کتاب تاریخ ادبیات ایران مینویسد «مادر گاتها احساسات شریف و جرأت ایمان و علو مقام اخلاقی سراینده آنها را تحسین میکنیم»

عقیده مستشرق
مرحوم پروفیسور
هورن

دانشمند امریکائی ویتنی (Whitney) مینویسد «ایران از عهد کورش به بعد تا در جنگ مارا تین (جنگ یونان و ایران) بسیار متمدن و قادرو قوی بزرگترین ملت روی زمین بود هنوزم طفل و اروپای جدید یا بعرضه وجود نگذاشته بود یونان مملکت متحدی نبود ملتش یچندین طوایف منقسم و از بیم لشکر ایران چندی با هم متفق شدند

عقیده دانشمند
امریکائی ویتنی

ایران در این زمان برای جهان قوانین وضع نمود و مذهب بوجود آورد این مذهبی است که در اوستای زرتشت بیان شده است پس از آن عیسی خواه انسان و خواه خدا او را پیروی نمود و همان را موعظه میکرد و در سر آن ایستادگی نمود تا آنکه بالای دار جان سپرد با آنکه این شرف بزرگست از برای کسیکه در سر عقیده خود جان خود را فدا کند ولی از برای عیسی چگونه ممکن بود آئینی را که زرتشت در جزو پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک غالباً تکرار کرده است بهتر و پاک تر از او بیان نماید آیا این سه کلمه دارای همه چیز نیست و اساس کلیه مذاهب شمرده نمیشود؟ آیا ممکن است کسی از مرسلین پارسی چیزی بآن بیفزاید شاید کسی در جواب بگوید آری عشق عیسی را نیز میتوان ضمیمه این اصول نمود اما کسی را که اندیشه خوب و پاک است نه فقط عیسی بلکه سراسر جهان و خالقش را دوستدار خواهد بود کسی را که اندیشه پاک است لا جرم دل هم پاک است همیشه اندیشه نیک اساس و بنیان حقیقی گفتار نیک و کردار نیک است»

آنچه این دانشمندان در خصوص آئین زرتشت نوشته اند و فقط چند فقره از آن برای نمونه درج شد در واقع با عبارات مختصر آنچه را که هر یک از خوانندگان ممکن است از گاتها استنباط کنند بیان نموده اند گاتها در هر جای دنیا که خواننده شود و خواننده آن در زیر نفوذ هر دینی که باشد همان تأثیر مخصوص خود را میبخشد

شاعر و فیلسوف معروف هندوستان را بیند رانات تاگور
عقیده فیلسوف و شاعر مشهور و بنگالی تاگور (Rabindranath Tagore) در مقدمه ترجمه انگلیسی گاتهای
دیشاه ایرانی بنوبت خویش مقاله بسیار دلکشی در خصوص
آئین زرتشت مینویسد سزاوار است که تمام مقاله دانشمند بنگالی
ترجمه شود و عموم ایرانیان از نظریات این مرد بزرگ آریائی نژاد و برهن
کیش که امروز در تمام دنیا بواسطه فضل و هنر خویش مشهور است
و اشعارش بهمه زبانهای اروپائی ترجمه شده است و یک بار جائزه نوبل
باورسید مطلع شوند ولی بواسطه مختصر بودن این نامه بترجمه بعضی از فقرات آن

اکتفا میکنیم اینک تا گور گوید «مهم ترین وقایع تاریخی ایران همان ظهور آئین مذهبی است که بواسطه زرتشت صورت گرفت او نخستین کسی است که یک اخلاق ثابت و یک خط سیر معین از برای دین برقرار نمود و در آن واحد مردم را پرستش خدای یگانه رهنمون گشت و یک اساس جاودانی از برای نیکی و تکامل نهاد»

در ایران قدیم هنگام ستایش قربانی کردن چارپایان و فدیة هوم از برای دیوها (پروردگاران) باز داشته شد این طرز عبادتیکه زرتشت منع نمود نه فقط جرأت بلکه قوه معنوی او را در بیان حقیقت ذات ااریتمعالی نیز نشان میدهد گفتیم پلوتارک نوشته است از آنکه زرتشت ایرانیان را در عبادت اهورامزدا فقط بفدیة معنوی که نیایش و سپاسگزاری باشد موعظه نمود میان عبادتیکه با قربانی و فدیة خونین و پرستشیکه با دعا و نماز بجای میآورند فرق و تفاوت بسیار است زهی شگفت آمیز است از آنکه زرتشت در میان مردان عهد کهن اول کسی است که بایک شور مذهبی این سدرا شکسته از حجاز بحقیقت رسید حقیقتیکه ضمیر او را پر کرده بود نه از کتاب و رهنمائی بعاریت گرفته و نه از تعلیم سنتی با و سرایت شده بلکه مانند پرتو ایزدی و الهام غیبی سراسر وجود او را فرا گرفته بود»

چند لغت از گاتها

صفات اهورامزدا و فرشتگان در گاتها

در گاتها بیک دسته از لغات برمیخوریم که دانستن معانی آنها از بیش لازم است از آن جمله است اشاو هومناه - خشت آرمق - هروتات - امرتات تقریباً در هریک از قطعات این کلمات تکرار شده است دو تایی اخیر که هروتات و امرتات باشد نسبتاً کمتر آمده است اشا که بمعنی راستی و درستی و قانون انزدی و پیاکی (اخلاقی) است صد و هشتاد بار در گاتها تکرار شده است و کلمه اشو که ذکرش گذشت نیز از همین ریشه و بنیان است و هومناه که مرکب است از وهو و مناه بمعنی خوب منش میباشد کلمه خوب فارسی و وهو اوستائی یکی است منش بامناه اوستا نیز از یک ریشه است و هومناه را نیز میتوان به نیک نهاد و یا پاک سرشت ترجمه کرد و هومناه و یا وهیشو مناه که هر دو ترکیب دارای یک معنی است تقریباً صد و سی بار در گاتها تکرار شد خشت یعنی کشور و توانائی و خسروی کلمه شهر که در قدیم دایره اش بیشتر وسعت داشت بمعنی کشور و مملکت بود میگفتند ایران شهر چنانکه کلمه مدینا در ارامی بمعنی ایالت بوده است بعدها بشهر اطلاق گردید و امروز مدینه عربی بمنزله شهر فارسی است این کلمه نیز با کلمه شهریار هر دو از خشت اوستائی میباشد آرمق بمعنی بردباری و فروتنی و مهر و اخلاص است هروتات یعنی رسائی و سلامت و عافیت امرتات که مرکب است از آ (از ادات نفی مثل اُپوئرا - بی فرزند) و مرتات (مرگ) مجموعاً بمعنی بيمرگی و جاودانی میباشد این کلمات را امروز بحسب ترتیبی که گذشت اردی بهشت، بهمن، شهریور، سپندارمز، خرداد، مرداد گوئیم که باز امروز مانند پارینه اسم ششاه از سال گردید در قدیم مثل حالا نزد زرنشتیان این شش کلمه بعلاوه از اسم ماهها اسم شش روز از سی روزه ماه هم هست این کلمات گاهی از مجردات است و صفات اهورامزدا و گاهی هریک فرشته

خصوص است مثل ملائکه در تورات بطوریکه تفکیک این دو از هم بسیار مشکل است و ترجمه گاتها را دشوار ساخت در یسنا ۴۷ قطعه اوّل برخی از آنها را باید مثل مجردات ترجمه کرد و برخی را باید اسم فرشتگانی داشت مثلاً اینطور «نسبت بنجر دمقدس (سپنتا مینو) و قانون ایزدی (اشا) نیک اندیشیدن و نیک گفتن و نیکی بجای آوردن اهورا بتوسط خشترا و آرمی بها رسائی (هروتات) و جاودانی (امراتات) بخشد» در یسنا ۵۱ قطعه ۷ گوید «ای کسیکه از خرد مقدس (سپنتا مینو) خویش ستوران و آب و گیاه و جاودانی (امراتات) و رسائی (هروتات) آفریدی بدستکاری و هومنا در روز داوری واپسین بمن نیرو و پایداری بخش» همینطور است در سایر قطعات باید همیشه هر دو جنبه را در نظر داشت

در سایر قسمتهای اوستا این کلمات مثل گاتها استعمال گردید مگر آنکه شخصیت آنها ثابت تر شده است بمجموع اسم امشاسپندان

مبین فرشتگان
موسومنده
امشاسپندان

متمنزه کارگران و وزیران پادشاه حقیقی اهورامزدا میباشند کلمه امشاسپند مرکب است از سه جزء نخست (آ) که گفتیم ازادات نفی است مثل آخشنوت (ناخشنود) دوم از من که در خود گاتها بمعنی انسان و مردنی و درگذشتنی و فناپذیر میباشد مرت نیز که در گاتها آمده است بمعنی انسان و نابود شدنی است در تفسیر پهلوی مرتم و در فارسی مردم شد ریشه این کلمات مر میباشد که در کتیبه بیستون آمده و بمعنی مردن است مرتیا نیز در کتیبه مذکور بمعنی مردم میباشد کلمات مردم و مرگ و بنا بقولی مار (حیه عربی) بمناسبت زهر جانستاش همه از یک ریشه است کلمات یونانی و لاتینی موروس Moros و موریور Morior از خویشان مر فرس میباشد جزء سوم سپنتا در سانسکریت سونت آمده آن را باید مقدس ترجمه کرد پس معنی امشاسپند میشود مقدس بیمرک و یا جاودانی مقدس این کلمه در گاتها نیست در جائیکه نخستین بار بآن بر میخوریم در هفت پاره (هپتن هایتی) یسنا ۳۵ فقره ۱ میباشد در سایر قسمتهای اوستا

باشا کلمه و هیشتا و ونجسترا کلمه وئیریا و بآرمی کلمه سپنتا افزوده گفتند اشا و هیشتا، خسترا وئیریا و سپنتا آرمی ارد و اشا هر دو یکی است اردی بهشت و شهریور و سپندارمز که الحال در فارسی زبان موجود است از این ترکیبهای اخیر است در گاتها و هپتن هایتی اشا فرشته راستی و درستی دارای مقام اولی است ولی در سایر قسمتهای اوستا در رتبه دوم است انیک بحسب رتبه و مقام اول بهمن دوم اردی بهشت سوم شهریور چهارم سپندارمز پنجم و ششم خورداد و مرداد میباشد این دو فرشته اخیر همیشه با هم میآیند^۱

سپنتا مینو ویا اهورامزدا را در سر امشاسپندان قرار داده هفت امشاسپند گویند عددیکه از زمانهای بسیار قدیم در میان اقوام آریائی مقدس شمرده میشد (پلوتارخس) مورخ یونانی که ذکرش گذشت در جزو آئین ایران از این شش فرشتگان صحبت میدارد هر یک از این فرشتگان در عالم روحانی مظهر یکی از صفات اهورامزدا میباشد و در جهان مادی نگهبانی و پرورش یکی از اجسام بدو سپرده شده است مثلاً بهمن یا وهمن مظهر و نماینده اندیشه مقدس و خرد و دانائی اهورامزداست و در دنیا پرستاری جانوران سودمند و چارپایان با او است اردی بهشت مظهر راستی و درستی آفریدگار است در عالم جسمانی نگهبان آتش است شهریور نماینده خسروی و توانائی مزداست و در جهان خاکی پرستاری فلزات با او است سفندارمز مظهر مهر و محبت اهوراست در دنیا پرورش زمین بدو سپرده شده است خورداد و امرداد نمایندگان رسائی و جاودانی خداونداند و در عالم مادی نگهبانی و پرورش آب و گیاه با آنان است

در آئین مزدیسنا خصوصاً داستان امشاسپندان دلکش و پر از اخلاق است ولی چون زیادتر از اندازه از حدود گاتها دور خواهیم شد بناچار باید سخن را کوتاه کرده بدسته دیگری از فرشتگان که ایزدان نام دارند بپردازیم چون مقصود ما این است که در گاتها هیچ چیز مجهول نماند ناگزیر باید از آنان نیز مختصراً صحبت بداریم چه از میان گروه ایزدان اوستا سه تن از آنان در خود گاتها آمده اند

۱ بنا بقول برخی از مستشرقین هاروت و ماروت در قرآن همین هروتات و امرتات اوستا میباشد

ایزدان جمع ایزد و یا یزد میباشد یعنی کسیکه سزاوار ستایش
 است یسنا و یشت نیز از همین ماده میباشد یشت ششم فقره
 اول از صدها و هزارها ایزد صحبت میدارد دیوژنس ارتوس

بکروه فرشتگان
 مزدیسنا ایزدان
 نام دارند

(Diogenes Laertius) مورخ یونانی در قرن سوم پیش از میلاد مینویسد که
 با اعتقاد ایرانیان تمام آسمان پر است از فرشتگان یلو تارخس نیز میگوید
 که پس از شش فرشتگان بزرگ در دین ایرانیان ۲۴ فرشته دیگری نیز وجود
 دارند هر چند که ایزدان هزارها باشند ولی معروف ترین همانهای هستند که
 با اسم آنها یشتی مخصوص است و یا اسم آنها یکی از دوازده ماه سال و سی
 روز ماه داده شده است و یا آنکه در طی سال جشتی با اسم یکی از آنهاست
 بنا بر این یلو تارخس یونانی چندان از حقیقت دور نیست از آنکه میگوید
 ۲۴ فرشته دیگر نیز در کیش ایرانیان وجود دارد در یسنا ۱۶ و در دوسی
 روزه بزرگ و کوچک و در بندهش از مهم ترین ایزدان اسم برده شد پس
 از امشاسپندان آنان میان اهورامزدا و مردمان واسطه میباشند این فرشتگان
 نیکبایان خورشید و ماه و ستاره و آسمان و زمین و هوا و آتش و آب میباشند
 گروهی از آنان نماینده مجردات و مظهر معنویات هستند مثل پیروزی و
 راستی و درستی و آشتی و توانائی و غیره در عالم روحانی خود اهورامزدا در سر
 ایزدان جای دارد و بزرگترین ایزد خوانده میشود در جهان خاکی زرتشت
 افسر ایزدان است بحسب ترتیب سی روزه پس از تفریق هفت امشاسپندان
 ایزدان مهم از این قرارند آذر ایزد آبان ایزد خورنید ایزد ماه ایزد
 تیر ایزد گوس ایزد مهر ایزد سروش ایزد رشن ایزد فروردین ایزد
 بهرام ایزد رام ایزد باد ایزد دین ایزد ارد ایزد اشقاد ایزد آسمان ایزد
 زمین ایزد ایران ایزد

آن سه ایزد نیکه گفتیم در خود گاتها آمده اند آذر و
 سروش و اشی میباشد آذر در گاتها و سایر جزوات اوستا آثر
 آمده است در پهلوی آثر گویند آثر وان که ذکرش بزودی
 بیاید بمعنی موبد میباشد آتش نیز با آذر و آثر از یک ماده است در فرس هخامنش

آذر ایزد و
 سروش ایزد
 و آثر ایزد

نیز آثر آمده است در اوستا پنج قسم آثر تشخیص داده شده است
 ۱ برِزي سَوَه در ترجمه پهلوی بلند سَوَت شد یعنی بزرگ سود و این آتش
 بهرام است ۲ و هو فریان آتش بدن انسانی و یا حرارت غریزه است
 ۳ اُوروازیسته آتشیکه در چوب پیدا شود ۴ وازیسته آتش برق
 ۵ سپنیسته آتشیکه جاودان در مقابل اهورا مزدا فروزان است و جوهر
 آتش در فرو یا خره که فروغ مخصوص پادشاه است ظاهر میشود در اوستا
 و شهنامه غالباً از فریانی صحبت شده است ۱ سروش در گاتها سَراوَش
 میباشد بمعنی شنوائی و اطاعت و فرمانبرداری آمده است در گاتها مانند
 سایر فرشتگان گهی از مجردات است و گهی فرشته روز هفدهم ماه باسم
 این فرشته است یشت یازدهم متعلق با و است سروش در روز رستاخیزی
 از فرشتگانی است که بحساب ثواب و گناه مردم پردازد اشی سَریس
 فرشته دولت و روت در چندین جای گاتها آمده است از این قبیل در یسنا
 ۳۱ قطعه ۴ یسنا ۴۳ قطعه ۱۲ این کلمه را الحال ارد یا ارت گویند یشت
 هفدهم مختص باین فرشته است و روز ۲۵ ماه در نخت نگهبانی او است ۲
 از جمله لغاتی که در گاتها موضوع مباحثات طولانی گردید
 و هریک از مستشرقین معنی مخصوصی از برای آنها تصور کرد
 سه کلمه خَوَتو (۳۳۳۳۳) وَرِزَن (۴۴۴۴۴) آئیر یا مَن

طبقات سه گانه
 در ایران
 قدیم

Vohunfray āna	(۲)	Berezisavah	(۱)	اسامی آتشها باملاء لاتین
Sepenīšta	(۵)	Vāzišta	(۴)	Urvāzišta (۳)
(۶) فرو یا خره در اوستا هورنه Havarenah و در فرس هخامنشی فَرَنَه Farnah میباشد				

۲ در چند صفحه پیش گفتیم که اشا نیز در پهلوی به ارت مبدل شد در اینجا لازم دانسته
 برای رفع اشتباه چند کلمه دیگر بیفزائیم که اشا و اشی هر دو از یک ماده است مگر آنکه
 دومی بصیغه تأنث برای فرشته نروت و نعمت ایزدی تخصیص یافت این دو کلمه هر دو در
 پهلوی ارت شد و اینک در فارسی ارد کوئیم سومین یشت اوستا که مختص باشا است اردیبهشت
 یشت نامیده میشود و چنانکه در فوق گفته شد هفدهمین یشت باسم اشی است و آنرا اردیشت
 یا ارت یشت گویند

(سردرودس) ۱ می باشد که از برای طبقات سه گانه ایران قدیم استعمال شده است در تفسیر پهلوی اوستا کلمات مذکور به خویش والونا - ایرمان ترجمه شد غالباً این سه کلمه با هم در قطعات گاتها آمده است از آن جمله در یسنا ۱۳۲ و یسنا ۳۳ ، ۳ و یسنا ۱۴۶ و غیره *خَوَوَتَو* امروز بشکل (خویش) در زبان فارسی موجود است و *وَرِزَن* بمعنی کار و کوشش باشکال مختلف داخل زبان ماست برزو و ورز که بمعنی کار مرزعه باشد و کشاورز و برزیگر که مرزعه کار است شاید کلمه کشت و زر اصلاً کشت و ورز باشد یعنی مرکب از دو کلمه فارسی نه از زر که مخفف زرع عربی تصور شده است و ورز گاو یا ورزا و گاو نریکه بکشت و ورز بکار اندازند ورزش و ورزیدن و ورزشکار و ورز شگر جمله از ریشه و بن ورز می باشد که در گاتها بسیار استعمال شده است ایرمان نیز در ادبیات ما بمعانی مختلف آمده است فردوسی در شاهنامه بمعنی مهران و مولا آورده است در جایی گوید

چو موبد پدید اندر آمد ز در ابا او یکی ایرماني دگر
در جاي ديگر گوید

اگر کشته گردد بدست تو گرگ تو باشی بروم ایرماني بزرگ
فیخرالدین گرجانی سراینده داستان ویس و رامین که ۲۷ سال پس از فردوسی میزیست ایرمان را بمعنی چاکر و بنده استعمال کرد
چو داري در خراسان مرزبانی چرا جوئی دگر جا ایرماني
ولی غالباً بمعنی مهران گرفته اند ایرمان سرای بمعنی خانه عاریت آمده است خاقانی گوید

یا رب چه نا خلف پسری کز وجود تو دارا الخلافه پدر است ایرمان سرای

۱ کلمات مذکور در املاء لاتین این طور است *Xvaetav* *خَوَوَتَو* *Verezena* و *وَرِزَن* *Airyaman* ایریامن یا رتولومه آنها را به آلمانی *Sodalen, Gemeinde, Adlige* ترجمه کرده است میز انگلیسی کلمات مذکور را به *Peersman, Retainer, Kinsman* ترجمه کرده است دار مستتر آنها را در فرانسه این طور میدانند *Serviteurs, Confrères, Parents* سایر مستشرقین نیز مانند این دانشمندان در سر کلمات مذکور با هم اختلاف دارند

هندوان نیز در سه کلمه اوستائی با ما شرکت دارند خو تو نزد آنان بهمان معنی است که گذشت و رِزَن را بمعنی گله بانی و شبانی گرفته اند اریامن نام یکی از پروردگاران آنان است و بمعنی یار و دوست هم گرفته اند گذشته از گاتها در سایر قسمتهای اوستا ائیریامن اسم یک فرشته و یا یک رهاننده میباشد چنانکه در فرگرد ۲۲ و دیداد فقره ۷ و ۱۳ باین معنی آمده است در بندهش نیز ایرمان اسم فرشته ایست که درد جهانیان را دار و درمان بخشد^۱ هر معنی که اکنون این سه لغت در فارسی داشته باشد و هر معنی که در هزار و پانصد سال پیش از این مفسرین پهلوی اوستا برای آنها تصوّر کرده باشند بی شک این سه کلمه در گاتها برای طبقات سه گانه استعمال شده است جز از معانی پیشوایان مذهبی و جنگیان و بزرگان معانی دیگری برای آنها مناسب نیست این کلمات که در طی روزگاران چندین هزار ساله رنگ و روی دیگر گرفت اصلاً اشو زرتشت آنها را در مقابل طبقات سه گانه هندوان که برهنه (Brahmana) خشتریا^۱ (Xšatrya) ویسا (Vaisya) باشد بکار برده است بخصوصه چیزیکه معنی این کلمات را در گاتها دشوار نمود این است که در اوستا از برای طبقات سه گانه لغات دیگری بکار آمده است در همه جای اوستا از سه طبقه سخن رفت مگر آنکه در یسنای نوزده فقره ۱۷ یک طبقه دیگر افزوده گردید در یسنای مذکور گوید که اندک این چهار طبقه (پیشتر - پیشه) در جواب گوید ائروان رتشت رتشت رتشت رتشت و استریه فشیانت واسدودد رتشت رتشت رتشت - و هوئی تی رتشت رتشت رتشت اتر بمعنی آذر و آتش است نگهبان آن از پیشوایان مذهبی است رت رت رت یعنی گردونه در لاتینی روتا Rōta گویند از رتشت کسی اراده شده است که با گردونه جنگی در نگاپو است مقصود همان رزمیان و شرفاء میباشد و استر بمعنی چمن و چراگاه است و هوئی تی از اهل حرفه و صنعت بشمار است این چهار کلمه در پهلوی و ادبیات زرتشتیان و در جزو لغات فرهنگهای فارسی ائورنان - ارتتاران - واستریوشان - هتخشان ضبط شده است لابد

۱ در خصوص ایرمان در مقاله ملحقات بنماز ائیریامن ایشو airyamanišyo ملاحظه کنید

در قدیم هتخششان را در جزرواستریوشان می‌شمر دند در عهد ساسانیان کلمات مذکور اوستائی معمول بوده است ارتشتاران سالار بزرگترین مناصب جنگیان بوده است مثل وزیر جنگ کنوفی میباشد واستریوشان سالار بزرگ برزیگران شمرده میشد در ابران قدیم مالیات فقط بزمین تعلق میگرفت و واستریوشان سالار بریاست مالیّه مملکت گهاشته بود بنابر این درست مثل وزیر مالیّه امروز می‌شود هتخشبد نیز رئیس و بزرگ اهل حرفه و صنعت بوده است بنابر این بمنزله وزیر صنایع کنوفی است بنا بقول مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف بجای واستریوشان سالار واستریوشبد هم میگفتند اینک که اسم وزرای مختلف عهد ساسانیان را ذکر کردیم بی مناسبت نیست که بگوئیم برئیس الوزرای دولت ساسانیان بزرگ فرماندار میگفتند قدمت این کلمه تابعهد هخامنشیان میرسد در خطوط میخی نیز فرماندار بمعنی حکمران و فرمانده آمده است فقط برئیس پیشوایان مذهبی اسم دیگر داده مویتان فویت (موبدان موبد) میگفتند نفس پیشوای بزرگ عهد اردشیر پایکان به هرپتان هرپت مشهور است گفتیم در سنت است که سه پسر زرتشت ایسدواستر - اروتدتر - خووشید چهار نخستین موبد و نخستین برزیگر و نخستین رزمی بودند بنابر این تشکیل طبقات سه گانه منسوب بآنان است فردوسی در شاهنامه از برای طبقات چهار گانه لغات دیگری استعمال کرده است و تشکیل طبقات مذکور را بجمشید نسبت میدهد از این قرار

گروهیکه کائوزیان خوانیش	برسم پرستندگان دانیش
صفی برد گردست بنشانند	همی نام نیساریان خواندند
کجا شیر مردان جنگ آورند	فروزنده لشکر و کشورند
نسودی سه دیگر گره را شناس	کجانیست برکس ازایشان سپاس
بکارند و ورزند و خود بدروند	بگاه خورش سرزتش نشوند
چهارم که خوانند اهنو خوشی	همان دسب ورزان بر سر کشی
کجا کار شان همکنان بیشه بود	روانشان همیشه بر اندیشه بود

لغات شاهنامه طوری خراب شده و از شکل و ترکیب اصلی خود بیرون

رفته که بهیچ وجه نمیتوان اساس و بنیانی برای آنها پیدا کرد نه شبیه بلغات گاتهاست و نه نزدیک بلغات اوستا فقط اسم طبقه چهارم که اهنو خوشی باشد نزدیک است با اسم طبقه چهارم اوستا هوئی تی (هُتخش) هر حال نگارنده از برای طبقات سه گانه گاتها خَوَنَو را به شُرَفَا وِرِزَن را به برز یگران ائیریا من را به پیشوایان ترجمه کردم

هُوَمَتَ هَوَخَتَ هَوَوَرِشَتَ هَوَوَرِشَتَ ۱

هو مت
هوخت
هو ورشت

اساس آئین زرتشت میباشد در گاتها بسیار استعمال شده است آنها را به پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک ترجمه کردیم دیر زمانی است که کلمات مذکور در فارسی این طور ترجمه شد اگر خواسته باشیم درست تحت اللفظی معنی کنیم باید بگوئیم خوب پنداشته خوب گفته خوب کرده جزء اول این کلمات که هو باشد در سانسکریت (سو) و در فرس هخامنشی (او) میباشد داریوش در یکی از کتیبه های فارس گوید «این بوم (مملکت) پارس را که اهورامزدا بمن ارزانی داشت زیباست اواسپ اومرنیا (اسب و مردم خوب) دارد از پرتو اهورامزدا و نیروی خود من که پادشاه هستم این کشور از دشمن بیم و هراس ندارد» بسا از لغاتیکه در فرس (او) دارد در اوستا (هو) شد و در فارسی خوب گردید هئل اووارزمیا - هوارزم خوارزم برخی از لغات فارسی تا کنون های اوستائی را محفوظ داشت از آنجمله است هژیر که بمعنی هو ی اوستا میباشد منوچهری گوید

نوروز فرخ آمد و نقر آمد و هژیر با طالع سعادت و با کوکب منیر
هویدا بمعنی خوب پیدا (آشکارا) میباشد سومین پادشاه ماد
که از سال ۶۲۵ تا ۵۸۵ پیش از مسیح سلطنت کرد موسوم
است به هووخشتر یعنی خوب بالا و خوش اندام کلمه خجسته و
خورسند در اوستا هوخست و هورسنت میباشد مت، اوخت، ورشت
هر سه اسم مفعول است مت از ریشه من میباشد که بمعنی اندیشیدن
است اوخت از کلمه وچ مشتق است بمعنی گفتن و در سانسکریت واج میباشد

در سایر زبانهای هندواروپائی نیز این کلمه موجود است مثل وُ کس (Vox) لایتی و وَا (Voix) فرانسه و وایس Voice انگلیسی و اچ در کتب مذهبی چنانکه در بندهش آمده آهسته در زیر لب ستایش کردن است این کلمه در فارسی مشتقات زیاد دارد از این قبیل است وارَه، گوارَه اسدی طوسی گوید گوارَه همیزد چنین با فوس همهخواند مهراج را نو عروس

کلمه سومی درست از ریشه وِرِز می باشد که بمعنی ورزیدن و کوشیدن و کار کردن است شرح آن گذشت در مقابل هو اوستائی دُرِیا دُش می باشد که بمعنی بدوزشت است در فارسی نیز برای آنها و بعلاوه دز که شکلی از دُر می باشد مثال بسیار داریم و جزء لاینفک یکدسته از لغات فارسی است مانند دشمن - دشنام - دشوار - دُر خیم^۱ - دوزخ - دزد و غیره در سایر قسمتهای اوستا مثل یشت بیست و دوم فقره ۱۵ هومت - هوخت - هوورشت اسم سه طبقه بهشت است روان نیکوکار در نخستین گام میرسد بسرای هومت (پندار نیک) در گام دوم میرسد بمقام هوخت (گفتار نیک) در گام سوم میرسد بکاخ هوورشت (کردار نیک) پس از پیمودن این منازل میرسد ببارگاه روشنائی بنی پایاب (انقره روچ) در آنجائی که گر زمان برین و بارگاه جلال اهورا و عرش باریتعالی است در کتاب مینو خرد باین سه مرتبه و مقام هومت گاه هوخت گاه هوورشت گاه نام داده شد روان گناه کار نیز پیش از آنکه بکوخ دروغ (دروج دنهان) در آید باید از مراحل درُمت در اوخت درُورشت بگذرد انسان خود در طی زندگانی معمار این بناهای زشت و زیباست

در انجام مقال باید بگوئیم اسم خاص سه بوخت که در عهد ساسانیان معمول بود اشاره بهمین سه کلمه مقدس مذکور است سه بوخت یعنی هومت و هوخت و هوورشت نجات داد چنانکه پنج در پنج بوخت مقصود از پنج گاتهاست و هفت در هفتاد بوخت مراد از هفت امشاسپند است

۱ دژ خم بدون یاء نیز آمده است فخر گرگانی گوید
چنان شو تو واضح کنان سوی او که باز آید از دژ خمی خوی او

اسامي خاص در گاتها

۱ اوسيج 𐬰𐬀𐬎𐬎 (Usij) یکی از پیشوایان دیویسنا مخالف آئین مزدیسنا و از دشمنان زرتشت است فقط یکبار در گاتها یسنا ۴۴ قطعه ۲۰ از او اسم برده شد در سایر قسمتهای اوستا اسمی از او نیست دروید هندوان اوشیک میباشد معنی آن را دانا و هوشیار و مخصوصه غیرتمند و بااراده ضبط کرده اند در دین برهمنان دارای مقام بزرگ و محترمی است بمناسبت مخالفتش با آئین مزدیسنا در گاتها گمراه کننده و پیرو آئین دروغین دیو از او اراده شده است در تفسیر پهلوی این کلمه فرقی نکرد اوسيج استعمال کردند

۲ بندو 𐬠𐬀𐬨𐬀 (Bēdva) امیری است که با آئین زرتشت مخالفت میورزد در گاتها دو بار در یسنا ۴۹ قطعه یکم و دوم از او اسم برده شد

۳ پوروچیستا 𐬱𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 (Pōuručīsta) ۱ جوانترین دختر زرتشت زن جاماسپ میباشد یکبار در گاتها یسنا ۵۳ قطعه سوم از او اسم برده شد در سایر قسمتهای اوستا نیز اسم او هست معنی لفظی این کلمه پردانا و بسیار دان میباشد

۴ تور 𐬀𐬎𐬀 (Tōr) نام یک قبیله ایرانی است در شاهنامه فردوسی نیز تور آمده است توران خاک تورا است ترک مربوط بتور نیست هر چند که این اشتباه بسیار قدیم باشد و ترکهای عثمانی مایل باشند که منسوب به چنین قوم قدیمی باشند تور در واقع یک دسته ای از ایرانیانند که از حیث تمدن پست تر بوده اند اشکانیان را باید از این قبیله دانست چطور ممکن است که تورانیان از ترکهای مغولی باشند در صورتیکه اسامي آنان آریائی است

۵ جاماسپ 𐬙𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 (Jamāspa) از خاندان 𐬀𐬎𐬀𐬀 (Hvōga) برادر فروشتر و وزیر کی گشتاسب داماد زرتشت

و شوهر پور و چیت میباشد از حامیان آئین مزدیسنا ست در گاتها یسنا
۱۷،۴۶ و ۹،۴۹ و ۱۷،۵۱ آمده است

۶ زرتشت *Zoroastros* در اوستا زرتشت مورخین یونانی نوشته اند- پیغمبر ایران آورنده آئین مزدیسنا و سراینده گاتها از آذربایجان میباشد پیش از تشکیل سلطنت ماد میزیست اسم خانواده خود را غالباً در گاتها سپیتم ذکر میکند در یسنا ۵۳ قطعه سوم دخترش را از دودمان هیچتسپ خطاب میکند بسا خود را مائران یعنی پیغمبر مینامد و یکبار بخود اسم زوتر یعنی پیشوا میدهد در قطعات ذیل از خود اسم میبرد یسنا ۶،۲۸ و ۸،۲۹ و ۱۴،۳۳ و ۸،۴۳ و ۱۶،۴۳ و ۱۳،۴۶ و ۱۴،۴۶ و ۱۹،۴۶ و ۱۲،۴۹ و ۶،۵۰ و ۱۱،۵۱ و ۱۲،۵۱ و ۱۵،۵۱ و ۱،۵۳ و ۲،۵۳ و ۳،۵۳ مجموعاً ۱۶ بار زرتشت در گاتها آمده است ۳ بار در اهنود ۵ بار در اشتود ۲ بار در سپینستمد ۳ بار در وهوخستر ۳ بار در وهشتوانتی

۷ سپیتم *Spitama* اسم خانواده زرتشت است همین جد اوست در یسنا ۵۱ قطعه نوزده مدیوماه را نیز باین خانواده نسبت میدهد دخترش نیز پور و چیت را با اسم خانواده نام میبرد این اسم در تفسیر پهلوی سپیتا مان شد امروز اسپنتمان و یاسپنتمان گوئیم جز اول این کلمه سپیت بمعنی سفید (سفید) میباشد ظاهراً معنی لفظی این اسم چنین باشد از خاندان و یا از نژاد سفید در جاهائیکه این اسم در گاتها آمده است از این قرار است یسنا ۸،۲۹ و ۱۳،۴۶ و ۱۵،۴۶ و ۱۱،۵۱ و ۱۲،۵۱ و ۱۹،۵۱ و ۱،۵۳ و ۲،۵۳ و ۳،۵۳

۸ فراشوشت *Fraaostra* از شرفای ایران از خانواده هوگو برادر جاماسپ وزیر کی گشتاسپ پدر زن و حامی زرتشت میباشد اسمش مرکب است از دو جز یعنی دارنده شتر راهوار و تندرو در گاتها یسنا ۸،۲۸ و ۱۶،۴۶ و ۸،۴۹ و ۱۷،۵۱ و ۲،۵۳ از او اسم برده شده است

۹ فریان Fryāna از امرای توران کسی است که هنوز بائین مزدیسنا نگروید ولی با زرتشت مخالفت هم ندارد بعضی از مستشرقین گمان کردند که این اسم با پیران که در شاهنامه زیاد استعمال شدیکی باشد در یسنا ۴۶ قطعه دوازده از او اسم برده شد

۱۰ کرپان Karpan در گاتها غالباً با کاوی یکجا نامیده میشود این کلمه از کَلَب می باشد که در سانسکریت بمعنی رسومات مذهبی است بمناسبت آنکه (ل) در زبان اوستا نیست چنانکه در فرس هخامنشی ^۱ به (ی) تبدیل یافت بنا بر این معنی کرپان مجری دارنده آداب قربانی و فدیہ میباشد و دروید هندوان دارای مقام بسیار بزرگی است و از پیشوایان آئین برهمن یا دیو یسناست لاجرم در آئین یکتا پرستی زرتشت از گمراه کنندگان شمرده شد در تفسیر پهلوی این کلمه (کرپ) شد و در توضیحات کر و کور ذکر کردند یعنی در احکام مزدیسنا دارای چشم بینا و گوش شنو نیست در سایر قسمتهای اوستا نیز از او اسم برده شد در گاتها یسنا ۱۲۰۳۲ و ۲۰۱۴۴ و یسنا ۱۱۴۶ و ۱۰۱۴۸ و ۱۵۰۳۲ و ۱۴۰۵۱ تکرار شده است

۱۱ کاوی و سده از امرای بزرگ ایرانی از طرف فرقه دیویسنان سردار و پیشواست مخالف آئین زرتشت میباشد در سانسکریت معنی این کلمه شاعر و سرود گوی میباشد در وید معنی پیشوا و پیغمبر دارد او را دارای الهامات غیبی و حکمت سری میپنداشتند گاهی عنوان کاوی را بخود پروردگاران میدهند از این جا معلوم میشود که این عنوان بسیار بزرگی است فقط بمران قوم و بزرگان دین داده میشود و او را نیز پیشوای سوم که شربت مسکری است و در وقت بجای آوردن رسومات دینی استعمال میکنند خوانند چون زرتشت صراحة در گاتها برخلاف استعمال چنین مسکری است و فدیہ و قربانی را باز میدارد و این کاویها که دسته مخصوصی از پیشوایان دیویسنا بودند مخالفت ورزیدند زرتشت نیز آنان را از گمراه کنندگان شمرد این کلمه نیز بعد ها در توضیحات تفسیر پهلوی اوستا بکر و کور

تعبیر شد ولی این مسئله را چگونه میتوان حل نمود که همین عنوان در یسنا ۱۴،۴۶ و ۱۶،۵۱ و ۲۰،۵۳ به بهترین دوست و حامی زرتشت که ویشناسپ باشد داده شد و بعنوان کی گشتاسپ سرافراز گردید و در جزو اسامی کیخسرو و کیقباد نیز کاوی موجود است کلبه سلسله کیانی که در باختر سلطنت داشتند از همین کلمه کاوی میباشد جای شبه نیست که کاوی اسم دسته ای از پیشوایان دیویسنا بود و کاوی که امروز کی گوئیم و عنوان بسا از یلان و ناموران و شهریاران است هر دو یکی است لابد باید مسئله را این طور حل نمود که پیش از برانگیخته شدن حضرت زرتشت کاوی عنوان ناموران هر دو دسته اریائی هند و ایرانی بود از دیر زمانی باین عنوان آشنا بودند پس از نو شدن آئین ایرانیان بکلی معنی خوب را از این کلمه سلب کردن ممکن نبود هر وقت که از برای پیشوایان دیویسنا استعمال میشد معنی بد از آن اراده میکردند ولی از برای شاه بهمان معنی قدیم خوب باقی ماند کاوی بمعنی بد و دشمن مزدیسنا در یسنا ۱۴،۳۲ و ۱۵،۳۲ و ۲۰،۴۴ و ۱۱،۴۶ و ۱۲،۵۱ استعمال شده است

۱۲ گرهما گرهما Grehma یکی از پیشوایان و پیغمبران دیویسناست و مخالف آئین زرتشت است بار تولوم میگوید در هر جای گاتها که از دروغ پرست اسم برده میشود مقصودش یکی از امراء و یا پیغمبران دیویسناست بخصوصه بند و که ذکرش گذشت و گرهما که فقط در گاتها سه بار در یسنا ۳۲ قطعه دوازده و سیزده و چهارده بآن بر میخوریم

۱۳ مدیو مانگه Maidyomangha یکی از یاران مهم زرتشت و بقول اوستا و سنت اول کسی است که با و گروید پس عموی او است از این رو مدیو مانگه سیمتم خوانده شد در یسنا ۵۱ قطعه نوزده از او اسم برده شد در همین یسنا به ترتیب در قطعه شانزده و هفده و هیجده از سایر یاوران زرتشت که گئی گشتاسپ و فراشترا و جاماسپ باشند نام برده میشود معنی لفظی آن چنین است کسیکه در وسط ماه تولد یافت (در ۱۵ ماه)

۱۴ ویشتاسپ *𐬯𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀* پسر اوروت اسپ تلفظ این اسم در اوستا و کتیبه هخامنشی یکی است و در یونانی هیستاسپس *Hystāspes* گویند^۱ پادشاهی بود در مشرق ایران از سلسله کیان دوست و حامی پیغمبر است بسا عنوان کاوی با و داده شد امروز کی گشتاسپ گوئیم در یسنا ۷، ۲۸ و ۱۴، ۴۶ و ۱۶، ۵۱ و ۲، ۵۳ از او اسم برده شد معنی لفظی آن دارنده اسپ چموش و صاحب اسب سرکش میباشد

۱۵ ویووهونت *𐬯𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀* *Vivahvant* در سانسکریت ویووهونت میباشد اکنون ویوانهان و یا ویونگهان گویند معرب آن و یونجهان میباشد پدر جمشید است در گاتها فقط یکبار با خود جمشید از او اسم برده میشود در یسنا ۸، ۳۲

۱۶ هچتسب *𐬵𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀* *Haēdatspa* اسم خانواده زرتشت و مدیوماه میباشد چهارمین جد زرتشت است در یسنا ۱۵، ۴۶ و ۳، ۵۳ از او اسم برده شد این اسم مرکب است از دو جزء هچت واسپ (اسب) هچت بمعنی نم زدن و آب پاشیدن میباشد مناسبت دادن میان این دو کلمه مشکل است

۱۷ هوگو *𐬵𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀* *Hvōgva* در سایر قسمتهای اوستا هوو *Hrōva* آمده است اسم خانوادگی فروشستر و جاماسب میباشد جزء اولی کلمه که هو باشد بمعنی خوب و نیک است در یسنا ۱۶، ۴۶ و ۱۷، ۴۶ و ۱۷، ۵۱ و ۱۸، ۵۱ آمده است

۱۸ یم *𐬵𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀* *yima* فقط یکبار در گاتها یسنا ۳۲ قطعه هشت آمده است در سایر قسمتهای اوستا در چندین جا از او صحبت شده است در وندیداد فردگرد دوم آمده است که اوّل اهورا بحجم تکلیف پیغمبری نمود چون او در خود قوه رسالت ندید عجز آورد آنگاه با و سلطنت بخشیده شد در مدت هزار سال سلطنت خویش در سه بار بر زمین و سعت داد برای آنکه مخلوقات

۱ اوروت اسپ *Aurvataspā* اکنون همراه اسپ گوئیم یعنی دارنده اسب تند و قوی

از انسان و چار پایان و گیاه زیاد گشته جا بآنها تنگ شده بود پس از این مدت اهورامزدا او را از پیش آمد زمستان بسیار سختی که روی زمین را ویران کند آگاه نمود و بدو امر کرد که باغ (ور) را بنا کند و باچند تن از برگزیدگان مردم و خیلی از جانور و گیاه در آنجا در انتظار بسر برد در یسنا ۹ فقره ۵ گوید که در مدت شهر یاری جم گرما و سرما و پیری و مرگ و رشک در جهان نبود دنباله این واقعه در یشت ۱۹ فقرات ۳۱-۳۸ چنین آمده است که در مدت سلطنت جم زندگانی آیتی بخوشی و خرمی میگذشت از رنج و آسیب اثری نبود سرما و گرما و مرگ و رشک و پیری وجود نداشت تا آنکه جم فریفته گشته دروغگوئی آغاز کرد آگاه فر ایزدی (فروغ سلطنت) بصورت مرغ پیروزی از او پرواز نمود و به مترا (مهر) رسید بار دوم مرغ پیروزی از او در گذشت و بفریدون رسید بار سوم مرغ پیروزی از او جدا گشته به یل نامور گر شاسپ رسید در شاهنامه نیز چنین آمده است که خود ستائی جمشید سبب گردید که فر ایزدی از او گذشت یم را اکنون جمشید گوئیم در گاتها شید جزواسم او نیست اما در سایر قطعات اوستا در چند جائیکه ذکرش گذشت شید بشکل خشت *Xašaeta* جزواسم او است و همین کلمه است که جزو خور گشته خورشید گوئیم معنی آن درفشان و درخشان میباشد معنی خود کلمه جم شاید همزاد و توامان باشد چه در گاتها ۳۰۳ و در جاهای دیگر اوستا (یم) . معنی توامان و همزاد و جنابه آمده است بخصوصه که در کتاب مذهبی برهمنان یم و خواهرش یمی نخستین نرو ماده جنس بشر هستند مثل آدم و حوا در تورات و این نیز عمد معنی فوق است اسم پدر جم در گاتها و یوهونت میباشد که ذکرش گذشت

گوشورون

𐬔𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀

کلماتیکه ما به روان آفرینش ترجمه کردیم در متن اوستا گئوش اوروان Gēuš urvan میباشد در کتب پهلوی گوشورون شداکنون گوش گوئیم چهاردهمین روز هر ماه سپرده به نگهبانی این فرشته است و نهمین یشت اوستا که نیز به درواسپ drvasp موسوم است مختص با و است این کلمه از گاو مشتق است که در اوستا و فرس هخامنشی با تلفظ فارسی امروزی چندان فرقی ندارد از این گاو مذکر اراده شده است یعنی ورزاو (گاوَر) در اوستا از گئوش اوروان روح نخستین آفریده اهورامزدا مقصود میباشد چه در آئین مزدیسنا در میان مخلوقات جاندار گاو اولین آفریده کردگار است بزودی شرحش بیاید

از درواسپ که گفتیم نیز نام نهمین یشت است همان روان نخستین آفریده جاندار اراده شده است چون پس از گاو اسب مفیدترین جانور است و در طی زندگانی انسان بهترین یار او است از این جهت از پی شکرانه نعمت ایزدی روان نخستین جاندار با اسم گاو و اسب مانند سایر فرشتگان ستوده شده است در آئین مزدیسنا آنچه مفید و نیک است و آنچه بحال انسان نافع است ستوده و مقدس است آسمان و زمین و آب و گیاه و ستور و باد و ماه و خورشید و ستاره همه از برای آسایش انسان در کاراند و همه مظهر نیکی و مهربانان میباشند لاجرم در مزدیسنا از کلیه نعم ایزدی هر یک را با اسمی و عنوانی باید سپاسگزار بود و آنچه از طرف آفریدگار مهربان است باید عزیز شمرد در واقع مزدیسنا سرچشمه تصوف ایران است بزودی ۲۱ یشت را که در ستایش کلیه جهان و آنچه در آن است میباشد منتشر ساخته و بمعنی

جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
بی خواهم برد عجله از مطلب دور نشویم کلمه درواسپ مرکب است

از دو جزء از درو drva که در فارسی کنونی (درست) گردید و از اسب مجموعاً یعنی دارنده اسب درست و سالم درواسپ و گوش هر دو اسم فرشته است که حایت چاریان و جانوران سودمند سپرده باو است

حضرت زرتشت در قطعه اول از یسنای ۲۸ میگوید که «من پیش از همه چیز خواستارم که وهومن و روان آفرینش را از خود خوشنود سازم» سابقاً گفتیم که وهومن مظهر اندیشه پاک و منش نیک اهوراست و بعد ها با اسم اولین امشا سپند در عالم مادی پرستاری جانوران مفید بد و سپرده شد بنابر این در این وظیفه با ایزد گوش مناسبتی دارد زرتشت امیدوارست که از نه تو تعالیمات خود چنان سازد که مردمان از جانوران سودمند محافظت کنند حقوق آنها را پاس داشته ستم و آزار روا ندارند بطوریکه فرشتگان نگهبان آنها شاد و خورسند شوند گرچه در طی قرائت کلیه گاتها معنی مذکور بخوبی واضح خواهد شد چه پیغمبر ایران مکرراً مردم را بزراعت و پروراندن ستوران پند میدهد و از فدیة و قربانی خونین که در میان اقوام آریائی معمول بود بشدت منع میکند ولی چون در یسنای ۲۹ در هر یازده قطعه اش صحبت از گئوش اوروان میشود لازم است چند کلمه در این خصوص گفته آید در یسنای مذکور که بهترین فصل گاتها و پر از رحم و مروت است گئوش اوروان فرشته آسا فغان بر آورده بدرگاه اهورامزدا از آزار و شقاوتیکه از انسان بد عمل بجنس ستوران و جانوران سودمند میرسد گله مند است و خواستار شهریار زبردستی است که از بر تو قانون او حقوق جانوران نیز رعایت شود زرتشت بایک فروتنی (قطعه ۹) خود را معرفی نموده در انجام (قطعه ۱۱) برای بهبودی جهان آئین خود را پیش نهاد میکند

هر چند که معنی قطعات روشن است ولی در کتب پهلوی از آن قبیل بندهش از گوشورون مفصل تر صحبت شده است و معنی یسنای مذکور روشن تر گردیده است بقول بندهش اول چیزیکه اهورامزدا در میان مخلوقات جاندار بیافرید گاو (ورزاو) بوده است اهریمن از برای تباہ نمودن این جانور

سودمند دیوهای آرزو و نیاز و آزار و ناخوشی و گرسنگی را بر آن گذاشت که گاو رانا بود کنند و قتیکه گاو جان سپرد از هر یک از اعضایش ۵۵ قسم از حبوبات و ۱۲ قسم از گیاههای درمان بخش بوجود آمد نطفه گاو جانسپار بکره ماه نقل شده در آن جا پاک و تصفیه گردید و از آن یک جفت گاو نر و ماده پدید گشت که سبب بوجود آمدن ۲۷۲ قسم چارپایان سودمند شدند اما روان گاو جانسپار گوشورون (گئوش اودروان) از کالبد گاو بدر آمده در مقابل او ایستاد و با یک آواز بسیار بلندی که گوئیا از گلوی هزار مرد برخاسته است بدرگاه هرمزد شکوه کنان خروش بر آورده گفت «کشور مخلوقات را بکه سپردی زمین روی بوی رانی نهاده و گیاهها خشکیده آنها زهر آلود شد بجاست آن کسیکه تو وعده آفریدن دادی آن کسیکه آئین رستگاری آورد» هرمزد در جواب گفت «ای گوشورون بیمار رنج تو از اهریمن است اگر آن مرد بکه وعده کردم امروز وجود داشت هر آینه اهریمن چنین کستاخ نکشتی» آنگاه گوشورون بفلک ستارگان شتافت فغان از سر گرفت دگر باره زبان گله گشود پس از آن بفلک ماه درآمد فریاد و ناله بر آورد چون سودی نیافت بکره خورشید (مهر) روی نهاد آنگاه هرزد فروهر زرتشت را با و نمود و گفت من او را خواهم آفرید و بجهان خاکی خواهم فرستاد تا کلامش مایه نجات عالمیان گردد گوشورون از دیدن فروهر زرتشت خوشنود گشته پذیرفت که هماره مایه تغذیه مخلوقات گردد

فقط در این جا اشاره میکنیم تا در مهریشت در جای خود مشروحاً گفته شود که پس از نفوذ نمودن آئین مهر از آسیا برُم قدیم و بتدریج تمام اروپا را فرا گرفتن در مدت چندین صد سال داستان گوشورون بندهش در جز و عقیده مهر پرستان دوام داشت تا آنکه بشکل دیگری بدین عیسی انتقال یافت از نقوشیکه تا امروز از معابد مهر باقی مانده است در همه جا بهر دگر مهرگاری را برای رستگاری جهان فدا میکند و از اعضا و خون و نطفه آن حبوبات و گیاههای و جانوران گوناگون بوجود میآید

ملحقات گاتها

ملاحظه آنکه در آغاز و انجام هر یک از هفده ها یا فصل گاتها در هنگام مراسم مذهبی و سرودن آیات چند ادعیه معروف افزوده میشود و نیز برخی از قطعات خود گاتها تکرار میگردد لازم است چند کلمه در خصوص این ملحقات و اضافات گفته شود آنچه بخط ریز و بی شماره نوشته شد جزو گاتها نیست بلکه برای ادای مراسم و تکمیل ستایش افزوده گردید از آن جمله است ۳ نماز معروف بتا اهو وئیریو اشم و هو ینگه هاتام این سه نماز کوتاه که مقدس ترین ادعیه مزدیسنان است همیشه در سر زبانهاست در هر موقعی از زندگانی در خوشی و ناخوشی در شادی و بیماری در سختی و گشایش از برای شکرانه نعمت و یا تسلیت خاطر در مصائب مکرراً خوانده میشود در کتب مذهبی اثرات فوق العاده از برای آنها مندرج است در خود اوستا مکرراً از این سه نماز اسم برده شد از آنجمله در ویسپرد کرده اول فقره ۴ و یسنای ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ که مجموعاً بغان یشت گفته میشود و سه فرگرد تقسیم گردید فرگرد اول در توصیف و تأثیر و تفسیر بتا اهو وئیریو و فرگرد دوم و سوم در توصیف و تأثیر و تفسیر اشم و هو و ینگه هاتام میباشد بقول یسنا ۲۱ (فرگرد سوم بغان یشت) ینگه هاتام از گفتار زوشت است و دو نماز دیگر از الهامات اهوراست بتا اهو وئیریو مرکب است از ۲۱ کلمه و ۲۱ نسک اوستای عهد قدیم بعد از این کلمات مقدس نازل گردید بخصوصه این دعا شریف و مشکل کشای کلیه بلیات شمرده میشود در بندهش آمده است که اهورا مزدا در سرودن بتا اهو وئیریو باهریمن ظفر یافت این دعا چنانکه در پیش گفتیم مرکب است از سه فرد شعر و در وزن مثل اشعار اهنود گاتها میباشد لابد روزی در سر این گاتا جای داشته است و اسم این گات از دو کلمه اولی این نماز برداشته شده است امروز جای این سه نماز در یسنای ۲۷ بحسب ترتیب

[illegible]

مانند بہترین سرور (زرتشت) بر طبق قانون مقدس بہترین داور امت کیسکہ اعمال جہانی منش نیک را بسوی مزدا و سہریاری را کہ بمنزلہ نگہبان ہجہارگان قرار دادہ شد بسوی اہورا آورد^۲

اشم وهو وهیستم استی اوشتا استی
اوشتا اههائی هیت اشائی وهیشتائی اشم

၁။ အထွေထွေအကျဉ်းချုပ်
 ၂။ အကျဉ်းချုပ်
 ၃။ အကျဉ်းချုပ်
 ၄။ အကျဉ်းချုပ်
 ၅။ အကျဉ်းချုပ်
 ၆။ အကျဉ်းချုပ်
 ၇။ အကျဉ်းချုပ်
 ၈။ အကျဉ်းချုပ်
 ၉။ အကျဉ်းချုပ်
 ၁၀။ အကျဉ်းချုပ်

Zeitschrift für Indologie Iranistik Band 1 Heft 1 S. 16	رجوع شود به	۱
Avestische Einzelstudien von Herman Lommel Leipzig 1922.		
Ahuna vairyā Formel von Martin	در خصوص یثا اهو وئیریو رجوع شود به	۲
Haug München 1872.		

ینگه هاتام آئت یسنه ییتی و نگه
مزدائه اهور وائنا اشات هجا
یا اونگها مچاتا سچاتا اوسچا زه مئیده

اهورامزدا درمیان موجودات از زنان و مردان میشناسد آن کسی را که برای ستایشش با و توسط اشا بهترین پاداش بخشیده خواهد شد این مردان و این زنان را ما می ستائیم

یتا اهو وئیریو فقط در انجام هر یک از هفت های اهنود چهار بار تکرار میشود در صورتیکه اشم و هوسه بار و ینگه هاتام یکبار در آخر هر هفده های از پنج گاتها می آید و بعلاوه در آخر هر هفده ها قطعه اول از نخستین های همان گاتا دوبار مکرر میگردد و نیز در آخر هر هفده ها اسم مخصوص همان ها را یاد کرده بآن درود میفرستند و در آخر هر یک از پنج گاتا اسم مخصوص همان را یاد نموده بآن درود فرستاده میشود مثلاً آخر اهنود گاتها این طور میشود قطعه اول از نخستین های اهنود (برای ستایش آفرینش تو ای مزدا . . .) ۲ بار تکرار میشود یتا اهو وئیریو . . . چهار بار - اشم و هو . . . سه بار مابه های یاشئوئنا درود میفرستیم مابه اهنود گاتای مقدس و سرور تقدس درود میفرستیم مابسر اسر گاتها درود میفرستیم ینگه هاتام یکبار

در آغاز هر یک از پنج گاتها نماز خوشنومن سروده میشود از این قرار « بشود که فرو هر پاکان در هنگام نماز اهنود و اشتود و سپنتمد و وهو خستر و هشتواشت حضور بهمرسانند تو ای زوت^۱ برای خوشنودی اهورامزدائی که سر چشمه کلّیه اشیاء است اهورامزدائی که فروغ سرشار است و برای خوشنودی امشاسپندان و برای خوشنودی گانهای اهنود و اشتود و سپنتمد و وهو خستر و هشتواشت که سروران حقیقت اند و برای خوشنودی

۱ زوت وراسی اسمی است که در تشریفات مذهبی بدو نفر از پیشوایان مذهبی دهند که از برای اجرای مراسم دینی گهاشقه شوند

فروهرهای توانای نیکان و برای خوشنودی پور یوتکیشان و نازدیشان^۱
معنی کلام پناهو و ئیریو را برای ما آشکار ساز و بکند که راسپی پاک
و فرزانه معنی کلام اتارتوش اشات چیت^۲ چارای ما واضح کند^۲
«ما میستائیم اهورامزدائی که سرچشمه کلیه اشیاء است اهورامزدائی که فروغ
سرشار است

«ما میستائیم امشا سپند ان را که از روی دالش حکمفرمانید
«ما میستائیم گانهارا که سروران حقیقت اند و در بالیدن و نمو کردن اشیاء یاری کنند
«ما میستائیم اهنودگات را که سرور راستی و پاکی است
«ما میستائیم اشتودگات را که سرور راستی و پاکی است
«ما میستائیم سپندمدگات را که سرور راستی و پاکی است
«ما میستائیم وهو خسترگات را که سرور راستی و پاکی است

۱ پوریوتکیشان و نازدیشان کلماتی است که ترکیب جمعی پهلوی و فارسی گرفته
است در اوستا *paōiryū-θkanəša* پاورپو تکشه *paōiryū-θkanəša* و *nabānazdišta* نازدشته
میباشد این دو کلمه در تفسیر پهلوی اوستا تعبیر نکرده شکل اصلی
خود را محفوظ داشت پوریوتکیش مرکب است از (پوریو) که بمعنی اولین و نخستین میباشد و
از (تکیش) که امروز کیش گوئیم مجموعاً یعنی نخستین پیروان و یا آموزگاران دین از زمان
قدیم تاکنون در سر این کلمه اختلافی موجود است تفسیر پهلوی اوستا آن را بمعنی نخستین گروندگان
زرتشت گرفته است در کتب متأخر پهلوی مثلاً^۳ دین کرد پوریوتکیش را داناکان پیشنگان
مینویسد در سنت زرتشتیان است که پیش از ظهور حضرت زرتشت پادشاهانی که مثل جشید و
فریدون بر طبق آئین ایزدی رفتار کردند از پوریوتکیشان شمرده میشوند این کلمه در یسنای
اول فقره ۱۸ و یسنای ۲۳ فقره ۲ و یشت ۱۳ (فروردین یشت) فقره ۱۷ آمده است مثلاً^۴
در این فقره اخیر گوید فروهر پوریوتکیشان (نخستین آموزگاران دین) قوی تر است از
فروهر مردانیکه هنوز با بدائره وجود نه نهاده اند

نازدیش نیز مثل پوریوتکیش در سنت نخستین آموزگاران و یا پیغمبران پیش از
ظهور حضرت زرتشت تصور شده است و لی معنی لفظی آن اقارب و خویشاوندان میباشد
بخصوصه در وندیداد فرگرد ۴ فقره ۵ همین معنی است و در یسنای اول فقره ۱۸ با پوریوتکیش
یکجا آمده چنین مذکور است بفروهرهای پوریوتکیشان و بفروهرهای نازدیشان قدیه
میرستیم این کلمه که امروز بنظر غریب میرسد در واقع چندان غریب نیست چه کلمه ناف که
در زبان ما باقی است از همین لغت اوستائی است و در سایر زبانهای هندوژرمن نیز محفوظ
است مثل نابل Nabel در آلمانی نول Novel در انگلیسی

۲ مقصود از اتارتوش اشات چیت هچا جزء دوم از فرد اول نماز پناهو و ئیریو میباشد
که ذکرش گذشت

«ما میستائیم وهشتو اشت گات را که سروز راستی و پاکی است
 «ما میستائیم همه فروهران نیکان و دلیران و خیرخواهان را
 «اهو نور نکهدار بدن است^۱

نماز خوشنومن از جزو قطعات گاسائیک شمرده نمیشود
 فقط در سر نخستین گات (یسنا ۲۸) گفته میشود «سراسر اندیشه و گفتار و
 کردار زرتشت الهام شده است ای امشاسپندان این (نماز) گاتها را بپذیرید
 درود بشما گاتهای مقدس» در انجام هر یک از پنج گاتها نماز دیگری: «ما میستائیم
 در بندگی اقتدار و شوکت اهورامزدارا» میآید که در آن از ایزدان بزرگ
 اسم برده میشود قطعه اول از اهنود گات سه بار و قطعه اول از اشتود گات
 سه بار و قطعه اول از وهواخستر گات^۲ بار تکرار میشود و نیز از های ۳۳
 یازدهمین قطعه ۳ بار و ازهای ۳۴ یازدهمین قطعه چهار بار مکرر میشود

برای آنکه اشتباه روی ندهد در جاهای معین آنچه باید افزوده شود
 و قطعانی که باید تکرار شود علامت گذاشته معلوم خواهیم کرد

بملاحظه آنکه در انجام هر یک از هفده های گاتها از آنها اسم برده میشود
 لازم دانستیم که در آغاز هر ها اسم مخصوص آنها بنگاریم و از برای جبران
 نقصان الفبای عرب لازم دانستیم این اسامی را که جزاز زرتشتیان ایرانیان
 دیگر با آنها مأنوس نیستند با حروف لاتین بنویسیم تا آنانیکه با حروف
 مذکور آشنا هستند از عهده تلفظ درست کلمات برآیند

۱	(اهنود گاتا)	۱	اهیا سا ^۱ (۲)	Ahyāsa	یسنا ۲۸
۲	"	۲	خشهاویه گئوش اورو ^۲	Xšnavaya— gēuš urva	یسنا ۲۹
۳	"	۳	ات تاو خشیا	At. tavaxšyā	یسنا ۳۰
۴	"	۴	تاو آورو تا آند ^۳	Ta. ve urvatāta	یسنا ۳۱
۵	"	۵	اهیا چاخئو توش	Ahyačē Xvaetus	یسنا ۳۲
۶	"	۶	یثا آیش ایشا	Yatha aiš itha	یسنا ۳۳
۷	"	۷	یا شیئو ثنا	Yā šyaothanā	یسنا ۳۴

۱ مقصود از اهو نور نیز همان نماز اهو وئیراو میباشد

(۲) این یسنا نیز «اهیا سا» گفته میشود

۴۳	یسنا	Ušta	اوشتا	۱	(اشتود گاتا)	۸
۴۴	یسنا	Tat thva peresa	تت توا پرسا	۲	"	۹
۴۵	یسنا	At fravxšyā	آت فرَوَخشیا	۳	"	۱۰
۴۶	یسنا	Kamnamaēzā	کا مَنه مَنزَا	۴	"	۱۱
۴۷	یسنا	Sepenta mainyu	سپنته مینو	۱	(سپنتمد گاتا)	۲۱
۴۸	یسنا	Yezi adāiš	یزِی آدائیش	۲	"	۳۱
۴۹	یسنا	At māyavā	آت ما یوا	۳	"	۴۱
۵۰	یسنا	Kat moi urvā	کت موی اُرووا	۴	"	۱۵
۵۱	یسنا	Vohu Xšathra	وُهو خَشترَ	۱	(وهو خشتَر گاتا)	۱۶
۵۲	یسنا	Vahištōištay	وَهیشْتو اِشتی	۱	(وهیشْتو اِشت گاتا)	۱۷

در انجام مقاله باید متذکر شویم که گذشته از سه نماز مذکور نماز دیگر

مزدیسنان که معروف است به ایریما ایشیو airyēma išyō نیز منظوم و متعلق بگاتهاست و یا بقول دینکرد در جز و قسمت کاسانیک اوستا میباشد چه از حیث زبان شبیه است بگاتها جای این نماز امروز در یسنای ۵۴ در فقره اول است یعنی که یسنای مذکور عبارت است از همین نماز مختصر که یک قطعه بیش نیست از روی تجزیه دینکرد این نماز متعلق با آخرین گاتهاست و جای آن در انجام وهیشْتو اِشت گات بوده است در وزن هم با آخرین گاتا یکی است ایریما ایشیو از ادعیه بسیار شریف بخصوصه بضد ناخوشیها سروده میشود در جز و مقاله (چند لغت از گاتها) گفتیم که ایرمان فرشته در مان بخش است در یشت سوم (اردی بهشت) پس از توصیف نماز اشم وهوا از فقره ۵ تا آخر که فقره ۱۹ باشد در تعریف و تأثیر دعای ایریما میباشد معنی آن چنین است «(بشود که) ایریامن ارجمند برای یاری کردن و حمایت نمودن از منش پاک مردان و زنان زرتشتی باین جا آید با پاداش گرانها ئیکه در خور ایمان است من از او پاداش مطلوبه عدالت را که اهورامزدا خواهد بخشید خواهم دارم» بطور اجمال در این جا اشاره میکنیم تا بموقع دیگر مفصل تر صحبت داریم که یسنای ۵۸ فشو شو منترا fšušo manthrā و (فرو رانه) را در یسنای ۱۱ که در اعتراف و اقرار بدین زرتشتی است نیز باید از جز و قسمت کاسانیک اوستا محسوب نمود

بنام هر مزد پاک

خوشنومن ۱

مس و وه و فیروز گریاد مینوی که گاتابیو که اهنود که گاتابیو
که اشتود که گاتابیو که سپتند که گاتابیو که وهوخشر که گاتابیو
که وهشتواشت بر ساد

بخوشنودی اهورامزدا اشم وهو (۳ بار) من اقرار دارم که زرتشتی
و مزدا کیش هستم دین من آئین اهوراست و دشمن دیوها میا شم
بشود که فروهر یا کان در هنگام نیاز اهنود و اشتود و سپتند و وهوخشر
و وهشتواشت حضور بهم رسانند توای زوت برای خوشنودی اهورا
مزدائی که سرچشمه کلیه اشیاء است اهورامزدائی که فروغ سرشار
است و برای خوشنودی امشاسپندان و برای خوشنودی گاتهای
اهنود و اشتود و سپتند و وهوخشر و وهشتواشت که سروران حقیقت اند
و برای خوشنودی فروهر توانای نیکان و برای خوشنودی یوریوتکیشان
و نیازدشتان معنی کلام یتا اهو و یریو را [برای ما آشکار ساز
و بکند که راسبی پاک و فرزانه معنی کلام انا رتوش اشات چیت
هچا را رای ما واضح کند

ما میستائیم اهورامزدائی که سرچشمه کلیه اشیاء است اهورامزدائی
که فروغ سرشار است

ما میستائیم امشاسپندانی که از روی دانش حکمفرمایند
ما میستائیم گاتهارا که سروران حقیقت اند و در بالیدن و نوکردن اشیاء
یاری نند

ما میستائیم اهنود گات را که سرور راستی و پاکی است
ما میستائیم اشتود گات را که سرور راستی و پاکی است
ما میستائیم سپتند گات را که سرور راستی و پاکی است
ما میستائیم وهوخشر گات را که سرور راستی و پاکی است
ما میستائیم وهشتواشت گات را که سرور راستی و پاکی است
ما میستائیم همه فروهروان نیکان و دلبران و خیر خواهان را
اهو نور نگهدار بدن است

اهنود گات یسنا ۲۸

سراسر اندیشه و کفتار و کردار زرتشت الهام شده است ای
امشاسپندان این (نماز) گاتا را بپذیرید درود بشما
گاتای مقدس

اهیا یاسا^۱

۱ از پی ستایش خلقت خرد مقدس مزدا دستهارا برای یاری
خواستن بلند نموده پیش از همه چیز خواستارم ای اشاکه
وهومن و روان آفرینش را از خود خوشنود سازم ۲ ۰۰ ۳
(این قطعه دو بار تکرار میشود)

۲ منم آنکسیکه برای خدمت شما خواهم ایستادای مزدا
اهورا وای وهومن بواسطه راستی شکوه هر دو جهان
بمن ارزانی دارید از آن شکوه مادی و معنوی که دینداران
را خرمی و شادمانی بخشد ۰۰

۳ منم آنکسیکه ای مزدا اهورا وای اشا وای وهومن شما
را واز برای کسانیکه آرمتی کشور فنا ناپذیر را میآراید
سرود گویانم سرود هائیکه تا کنون کسی نسرود تا وقتیکه
شما را بیاری میخوانم برای دستگیری من بشتابید ۰۰

۴ منم آنکسیکه با منش پاک از برای محافظت روان
دینداران گماشته شده ام چه از پاداش مزدا اهورا برای
کردار نیک آگاهم تا مرا تاب و توانائی است خواهم
تعلیم داد که مردم بسوی راستی روند ۰۰

۱ تقریباً در هر یک از قطعات این ها اشا یعنی راستی و وهومنا یعنی منش پاک تکرار شده
است مبنای این ها را بآنها که گهی از صفات اهورا و گهی از فرشتگان اند
مخصص داد ۲ رجوع شود بقاله گوشورون ۳ در نسخ خطی قدیم در آخر هر جمله
سه نقطه میگذاشتند ما نیز این رسم الخط را که دلیل بنیادین کلام است منظور داشتیم

۵ ای راستی کی بتو خواهم رسید کی مانند دانائی از دیدن
منش پاک خوشنود خواهم شد و از نگریستن بارگاه
اهورای بزرگ و جلال مزدا امیدوارم که بازبان خویش
و بتوسط این آئین راهزنان را بسوی آنکسیکه بزرگتر
از همه است هدایت کنم ۰۰

۶ ای مزدا بنا بوعده مطمئن خویش با وهومن و اشا بسوی
زرتشت آمده مرا پایداری و پناه استوار بخش تا از پرتو
آن بتوانم بخصومت دشمنان غالب گشته پیروز شوم ۰۰

۷ ای راستی شکوه منش پاک را از آن من ساز توای آرمی
حاجت گشتاسب و مرا برآر ای مزدا و پادشاه من چنان
ساز که پیغمبر تو بتواند شنوندگانی برای خود فراهم
کند ۱ ۰۰

۸ توای بهتر از همه و با بهترین راستی هم اراده برای بل
نامور فر شوستر و خود من و از برای کسیکه اراده تو در
آن باشد نیک تر چیز را که نعمت پاک منشی
جاودانی است از تو تمنا دارم ۰۰

۱ کلمه ای که مادر گاتها به پیغمبر ترجمه کرده ایم در متن و خش کلمه ای که و خشور
مشتق از آن است و ذکرش گذشت نمیشد بلکه از کلمه ماثران است مشتق از ماثر
بمعنی اندیشه و پندار در سانسکریت مانترین آمده است هر دو کلمه اوستایی در نفیسین
پهلوی مانسر کرید در یسنا ۱۳۰۳۲ و ۵۰۵۰ و ۶۰۵۰ و ۸۰۵۱ استعمال شده است.

(9)

(10)

(11)

... ..

[...]

... ..

۹ از پی شکرانه بخشایش تو ای اهورا مزدا وای راستی و
ای منش پاک هماره در کوششم که مورد غضب واقع
نشوم سرودهای ستایش خود را نیازت میکنم ای کسیکه
آرزوهای ما از تو برآورده و امید بهشت ما بسوی تست ۵۵

۱۰ کسانی را که تو از برای درستی کردار و پاکی فکرشان
سزاوار میشناسی آرزوی آنانرا برآورده کامروا فرما چه
بخوبی میدانم این نیایشها و سرودهاییکه تقدیم تو
میشود بدرگاهت پذیرفته اثر نیک خود را بروز
میدهد ۵۵

۱۱ چون کردار درست و اندیشه نیک مردم را برای
محافظت خواهم سپرد از این جهت تو ای مزدا مرا از خرد
وزبان خویش بیا موز که زندگانی آینده چگونه خواهد
بود ۵۵ ۱

قطعه اولی همین هادو بار تکرار میشود— یتا اهو وئیریو... ۴ بار—
اشموهو... ۳ بار— مابه های اهیایاسا دورد میفرستیم— ینگه ها تام...
یک بار (رجوع شود بمقاله ملحقات گاتها)

۱ اعمال کسی در جهان تلف نمیشود چه خوب و چه بد جمله در گنجینه اعمال محفوظ خواهد
ماند پس از حساب روز واپسین و سنجیدن اعمال پاداش و سزا از روی آنها مقرر
گردد در یسنا ۳۴ قطعه دوم نیز اشاره بهین مسئله میباشد

یسنا ۲۹

خشاویه گئوش اوروه ۱

۱ (ای اهورا مزدا) روان آفرینش بدرگاه تو گله مند است از
برای که مرا ساختی که مرا بیا فرید ستم و ستیزه و خشم
و زور مرا بستوه در آورده مرا جز تو نگهبانی نیست یک
زندگانی پایدار و خرمی بمن بخش ۵۵

۲ آنگاه آفریدگار روان آفرینش از اشا پیرسید آباتو
داوری برای روان آفرینش می شناسی که بدو آسایش
بخشد یار و غمخوار او گردد کیست آنکسیکه سزاوار چنین
قضاوت است کسیکه خشم و هواخواهان دروغ را
در دم تواند شکست ۵۵

۳ اشا در جواب آفریدگار گوید یاور توانائی برای
روان آفرینش نیست در میان مردمان کسی نیست که
بداند چگونه بازیر دستان رفتار کند (اهورا گوید)
همان در میان خاکیان توانا ترین کسی است که من از
اثر استغاثه اش بیاری او شتایم ۵۵

۴ (اشا گوید) مزدا از همه کس بهتر بیاد دارد که در گذشته
از دیو و مردم چه اعمالی سرزد و از این پس چه از
آنان بروز خواهد کرد یا خود اهورا است قضاوت آنچه
اراده اوست ما بدان خوشنودیم ۵۵

۱ این ها عبارت است از گنگو و سؤال و جوابیکه در میان اهورا مزدا
و وهومن و اشا و گوشورون (روان آفرینش) و زرتشت میگردد
زجوع شود بمقاله گوشورون

۵ هادو من و روان آفرینش دستهارا بسوی اهورا بلند نموده
وی را میستائیم که روا مدارد نیکوکاران دچار زوال
شوند و هوا خواهان دروغ بکارگران درست غالب کردند ۵۵

۶ آنگاه مزدا اهورا خدای دانا و آئین شناس خود گوید
از برای تو دوار دادگری که از روی آئین مقدس رفتار
کند نیست خداوند دهقان ستور پرور را برای غمخواری
تو مقرر داشت ۵۵

۷ این سرودهای ستایش از مزدا اهورائی است که اراده اش
با راستی یکسان است و از برای رستگاری جهان و
مردم درستکردارش فرود آمده است
(روان آفرینش پرسد) در میان مردمان که ای وهومن
برای محافظت من برگزیده شد ۵۵

۸ (وهومن پاسخ دهد) یگانه کسی که آئین ایزدی پذیرفت
زرتشت سپنتمان است اوست ای مزدا که اندیشه راستی
بگستراند از این رو با و گفتار دلپذیر داده شد ۵۵

(9)

(10)

(11)

(12)

[...]

(13)

۹ آنگاه از روان آفرینش خروش برخاسته (گوید) آواز
مرد ناتوانی بمن رسید مرا خواهش مرد دلیر و زور مندی
بود کی چنین دلاور^۱ زبردستی بفریادم خواهد رسید^۲

۱۰ (زرتشت گوید) ای اهورا، بروان آفرینش تاب و توانائی
بخش از راستی و پاک منشی اقتدار^۱ بر انگیز که از
نیروی آن صلح و آسایش برقرار گردد آری ای مزدا^۲ من
دریافتم که خود آنرا توانی برانگیخت^۳

۱۱ کجاست عدالت و پاک اندیشی و شهریار^۱ پس ای
مردم مرا بپذیرید تا جمع پیروان تعلیم دریافت کند
(روان آفرینش گوید) ای اهورا، انیک پناه ما فرا رسید
و از پی شکرانه آن ستایش خویش تقدیمت کنیم^۲

قطعه اول از نخستین ها ۲ بار تکرار میشود — یثا اهو وئیریو ۴ بار
— اشم و هو ۳ بار — ما به های خشما و یه گئوش درود میفرستیم —
ینگه ها ۲ ام یک بار

یسنا ۳۰

ات تا و خشیا^۱

۱ انیک از برای کسانی که خواستار شنیدن اند سخن بدارم
پیش از همه مرد دانا راست که این سرودهای ستایش
اهورا و نیایش وهومن و سعادت کسیکه بآن گوش
فراداده با راستی بسوی سرای درخشان (فردوس) خواهد
نگریست بخاطر خود بسپرد ۵۵

۲ بسخنان مهین گوش فرادهید با اندیشه روشن بآن بنگرید
میان این دو آئین (دروغ و راستی) خود تمیز دهید پیش
از آنکه روز واپسین فرار سدهر کسی بشخصه دین خود
اختیار کند بشود که در سرانجام کامروا گردیم ۵۵

۳ آن دو گوهر همزادیکه در آغاز در عالم تصوّر ظهور نمودند
یکی از آن یکی است در اندیشه و گفتار و کردار و دیگری
از آن بدی (در اندیشه و گفتار و کردار) از میان این دو
مرد دانا با بد نیک را برگزیند نه زشت را ۵۵ ۲

۴ هنگامیکه این دو گوهر بهمرسیدند زندگانی و مرگ پدید
آوردند ازین جهت است که در سرانجام دروغ برستان از
زشت ترین مکان (دوزخ) و بیروان راستی از نیکو ترین محل
(بهشت) برخوردار گردند ۵۵

۱ در این ها در دو قطعه اولی توجه حضار از برای مطلب مهمی کنیده میشود و از
قطعه سوم از سستامینو (خرد مقدس) و از انگره مینو (اهر بن خرد خیش) صحبت میشود
رجوع شود بمقاله آئین زرتشت

۲ کلمه ای که ما بگوهر ترجمه کرده ایم در متن گاتها مینو میباشد مستشرقین اروپائی به
Geist و یا Esprit ترجمه کرده اند گوهر را معرب آن جوهر ما بمعنی اصلی و قدیمی کلمه
گرفته ایم که ذات و وجود و نژاد و تخمه باشد در پهلوی نیز بهمین معنی است گوهر و جوهر
(جواهر) بمعنی سنگ قیمتی بسیار جدید است

کلمه ای که به همزاد ترجمه شد در متن یم Yema میباشد که بمعنی نوامان است بزبان
عامیانه دو قلو و بزبان ادبی چنا به گویند اشتباه نشود با کمه یم (جم) رجوع شود باسم جم در
مقاله اسامی خاص در گاتها قصه چکنم که در ره عشق با محنت و غم چنا به زادیم (سنائی)

(5)

(6)

(7)

(8)

۵ از میان این دو گوهر دروغ پرست زشت ترین کردار را
 برای خود برگزید پیرو راستی آنکسیکه همیشه با کردار نیک
 خویش خواستار خوشنودی مزدا اهوراست خرد مینوی را
 که با زیور ایزدی آراسته است اختیار نمود ۰۰

۶ از میان این دو گوهر دیوها نیز بد را از خوب شناختند
 زیرا که در هنگام مشورت آنان با همدیگر (دیو) فریب
 فرارسید ناگزیر زشت ترین اندیشه برای خویش برگزیدند
 آنگاه بسوی خشم روی آورده تا بتوسط آن زندگانی بشر
 را تباه کنند ۰۰

۷ قدرت ایزدی (خشترا) ویا ک منشی (وهومنا) و راستی
 (اشا) نیز بیاری مردم شتافتند فرشته محبت آرمتی بکالبد
 انسانی پایداری و ثبات بخشید تا در آزمایش روز واپسین
 بیاداش تواند رسید ۰۰

۸ ای اهورا مزدا هنگامیکه کیفرنو برای گناهکاران فرارسد
 وهومن از فرمان تو کشور جاودانی را برای آنانی بیاراید که
 دروغ را در بند نموده بدست راستی سپردند ۰۰

۹ ما خواستاریم مانند کسانی بسربریم که مردم را بسوی راستی
 رهنمایند بشود مزدا و فرشتگانش بسوی ما آیند بما راستی و
 یاری خویش بخشند تا اندیشه ما با نجاتیکه سر چشمه دانائی
 است پی برد ॐ

۱۰ پس از آن بخوشی جهان دروغ آسیب فرار سد پاداش موعود
 در سرای فرخنده مزدا و وهومن و اشا بآن کسانی بخشیده
 شود که نام نیکی از خود گذاشتند ॐ

۱۱ ای مردم اگر از حکم ازلی که مزدا برقرار داشت
 برخوردار گشتید و از خوشی این گیتی و سرای دیگر و از
 رنج جاودانی و زیان دروغ پرستان و از بهره و سود راستی
 خواهان آگاه شدید آنگاه در آینده روزگار همیشه خوش
 خواهد بود ॐ

(قطعه اول از نخستین های اهنود ۲ بار تکرار میشود — یتا اهو و یربو
 ۴ بار — اشم و هو ۳ بار — ما به های اتا و خشا درود میفرستیم
 — ینگه ها نام یک بار)

اهنودگات یسنا ۳۱

تا و آورو آته ۱

۱ نظر بفرمان تو انیک از کلامی خبر دهم که شنیدن آن برای
کسانیکه گوش بحکم دروغ داده و آنچه از راستی است
تباه کنند ناگوار است اما برای کسانیکه از روی خلوص
بمزدایمان آوردند دلپذیر میباشد ۵۵

۲ چون بهترین راهیکه باید برگزید بنظر آنان نیامد پس خود
برای داوری بسوی شما هر دو دسته میشتابم آنچنان
داوریکه اهورامزدا نیز گواه راستی و درستی اوست تا آنکه
همه ما بحسب آئین مقدس زندگانی بسر بریم ۵۵

۳ چه پاداش و سزائی بدستیاری سپنتامینو و آذر برای این
دو گروه مهیا خواهی نمود سرانجام کسیکه در راه دین
کوشاست چیست ای مزدا مرا از زبان و کلام خود آگاه فرما
تا آنرا بجهانیان برسانم ۵۵

۴ هنگامیکه از راستی استغاثه نموده مزدا و فرشتگانش بباری
خوانده شدند از اشی و آرمی (باوری طلب گردید) پس
آنگاه ای و هومن بکشور جاودانی امیدوار توانم بود و
از نیروی آن بدروغ ظفر توانیم یافت ۵۵

۱ مطالب عمده اینها در راستی و دروغ و دین برحق و مذهب باطل میباشد

۵ ای اشامرا از بهترین بهره‌ام بی‌گاهان تا آنکه ای و هومن
بتوانم آترا از هم شناخته در یابم و بحافظه بسپرم که چرا از
من رشک می‌برند ای مزدا اهورا بیا موز مرا از آنچه خواهد
شدو از آنچه پیکره هستی نپذیرد ۰۰

۶ از بهترین بهره کشور ایزدی از همان کشور مینوی مزدا که از
پرتو پاک منشی بریاست برخوردار باد کسیکه مرا از
سرود فرخنده تکامل و جاودانی راستی آگاه سازد ۰۰

۷ آنکسیکه در روز نخست بدرخشیدن و نورانی گشتن این
بارگاه نغز اندیشید ^۱ کسی است که از نیروی خرد
خوش راستی بیافرید ای مزدا اهورا ای کسیکه هماره
یکسانی آن بارگاه مقام نیک منشانی است که تو آنان را
برتری دهی ۰۰

۸ ای مزدا همانکه ترا با دیده دل نگر بسته در قوه اندیشه
خود دریافتم که توئی سر آغاز که توئی سر انجام که توئی بدر
منش پاک که توئی آفریننده راستی که توئی داور دادگر
اعمال جهانی ۰۰

۱ شباهت دارد بنخستین جمله تورات در سفر یدایش در جائیکه گوید خدا گف
روشنائی بشود روشنائی شد

۹. از آن تو بود آرمتی از آن تو بود نیروی آفریننده ستوران
و خرد روشن که ستور را آزاد گذاشته تا پناه خویش نزد
برزیگر و غیر برزیگر اختیار کند^۱

۱۰. از این دو او (ستور) برزیگر کوشا را که دوستاو منش پاک
است سرور دادگر خویش برگزید غیر برزیگر (چادر نشین)
هر چند که در جستجوی آن خویش رنجه کند از پیام
ستوده تو بهره مند نگردد ۲ ۰۰

۱۱. در هنگامیکه تو ای مزدا در روز نخست از خرد خویش
بشرو دین و قوه اندیشه آفریدی در هنگامیکه زندگانی را
بقالب مادی در آوری و قتیکه تو کردار و اراده (آفریدی)
خواستی که هر کسی بحسب اراده خود از روی اعتقاد باطنی
رفتار کند ۰۰

۱۲. از همان آغاز این یکی با سخنان سنجیده آواز بلند نموده و
دیگری با گفتار دروغین غوغا برداشته هریک بفرخور
دل و فکر مغز خویش دانا مانند نادان آرمتی از این یکی
بسوی دیگری شتافته بآنکسیکه باز در تردید است بند و اندرز
میدهد ۰۰

۱. دلالتیکه مابه برزیگر و غیر برزیگر ترجمه کرده ایم در متن گاتها و استریا و آواستریا
آمده است در تفسیر پهلوی و رزیتار و اورزینار شد در خصوص آرمتی رجوع کنید بمقاله
انفات گاتها (امشاسپند)

۲. رجوع شود به های دوم اهنود گاتها و بمقاله گوشورون

(13)

(14)

(15)

(16)

۱۳ از هر کار آشکار و پنهان که در خور سزاست و از هر کردار
زشت هر چند بسیار کوچک که شایسته بزرگترین توبه است
توبه ستیاری اش آگاهی و با دیدگان روشن خود نگهبانی ۵۵

۱۴ از تو میپرسم ای اهورا چگونه خواهد بود سر انجام کسانی که
از روی دفتر اعمالشان از دوستاران راستی بشمارند و
سزای آنانی که از یاران دروغ خوانده میشوند ای مزدا در
هنگامیکه حساب روز واپسین فرارسد ۵۵

۱۵ از تو میپرسم ای اهورا چه چیز است سزای آنکسی که از
مهای سلطنت بد کنشی و دروغ پرستی در کار و کوشش است
آن بد کنشیکه جز از آزار کردن بستوران و کارگران
دهقان کار دیگری از او ساخته نمیشود هر چند که از
دهقان آزاری با و نمیرسد ۵۵

۱۶ از تو میپرسم اگر دانائی را بواسطه راستی آرزوی برتری
بخشیدن به خان و مان و شهر و ده است (و اگر) میخواهد
که مثل توبه شود ای مزدا اهورا کی بدان رسد و چگونه
باید رفتار کند ۱ ۵۵

۱۷ کدام یک از این دو بزرگتر است کسیکه پیرو راستی است
و یا کسیکه بدروغ گرویده است دانائی باید دانای دیگر
را از آن آگاه سازد بیش از این نشاید که نادان سرگشته
بماند تو خود ای مزدا اهورا در پاک منشی آموزگار ما
باش. ۵۵

۱۸ هیچ یک از شما نباید که بسخنان و حکم دروغ پرست گوش
دهد زیرا که او خان و مان و شهر و ده را دچار احتیاج و
فساد سازد پس با سلاح او را از خودتان برانید. ۵۵

۱۹ بآن کسی باید گوش داد که از راستی بر خوردار است بآن
دانائیکه درمان بخش زندگانی است بآن کسیکه برای اثبات
کلام خویش در برابر آتش سرخ تو ای اهورا که از برای
قضاوت مدعیان برافروخته شود استوار تواند ایستاد. ۵۵

۲۰ کسیکه بدوستار راستی بگردد از او در آینده ذلت طولانی
و تیرگی و خورش زشت و ناله و فغان دور ماند اما شما
ای دروغ پرستان روزگارتان چنین خواهد بود اگر کردارتان
رهنمای و جداتان گردد. ۵۵

۲۱ مزدا اهورا تمام قدرت کامل و اقتدار خسروی خود را
 با رسانی (هروتات) و جاودانی (امرتات) و راستی (اشا)
 و شهریار (خسترا) و پاک منشی (وهومنا) بآن کسی
 بخشد که در اندیشه و کردار دوست او باشد ۵۵

۲۲ نزد مرد دانا و نزد کسیکه از فهم خویش دریافت آشکار است
 که یاور ارچند تو ای مزدا اهورا کسی است که از گفتار
 و کردار خویش پشتیبان راستی و مملکت جاودانی نیکی است ۵۵

(قطعه اول از نخستین ها ۲ بار تکرار میشود — یثا هو و یرو ۴ بار —
 اشم وهو ۳ بار — مابه های تاو اورواته درو میفرستیم —
 ینگه ها ۲۴ یک بار)

اهنود گات ۳۲

اهیا چا خئو توش ۱

۱ (زرتشت گوید) برای رسیدن بآمرزش مزدا اهورا باید
 بیشوایان و شرفا و برزیگران و شما نیز ای دیوها آنچنان که
 من میآموزم کوشا باشید مایمخواهیم مانند گماشتگان تو دور
 سازیم کسانی که ترا دشمنند ۲ ۵۵

۲ بآنان ۳ مزدا اهورا پروردگاری که با پاک منشی پیوسته
 و با روشنائی یکسان است بتوسط خشترا باسخ دهد برای
 احلاص و پارسا و مقدسان ما برآئیم که شما را از خود
 دانیم ۵۵

۳ (زرتشت گوید) اما همه شما دیوها و آن کسی که شما را میستاید
 از نژاد زشت منشان هستید دروغ و خودستائی و از این قسم
 اعمال که از آن مدتی است در هفت کشور از خود شهرتی
 انداختید کارتان است ۴ ۵۵

۴ از زمانیکه شما برآن شده اید که بمردمان بدترین صدمه
 رسانید باید شما را دوستکان دیوها نامد که از اندیشه
 نیک دور و از اراده مزدا اهورا گریزان و از آئین مقدس
 رو گردانند ۵۵

۱ در این ها غالباً از دیوها و گمراه کنندگان مردم و بیشوایان آئین دروغین مثل کاویها
 و کرپانها صحبت میشود

۲ در این قطعه زرتشت بهر سه طبقه از مردم و دیوها خطاب میکند اما فقط طبقات سه
 گانه جواب میگویند مایمخواهیم مانند گماشتگان تو و غیره از قطعات بعد معنی روشن تر میشود
 ۳ مقصود از آنان طبقات سه گانه است

۴ آن کس که دیوها را میستاید گمراه است که از بیشوایان دیو یسناست در قطعات بعد
 از او اسم برده میشود رجوع شود باین اسم بمقاله اسامی خاص در گاتها

(5)

... ..

(6)

(7)

(8)

۵ شما ای دیوها بتوسط کرداریکه او (گرهما) و آک منش با اندیشه و گفتار زشت خویش بیاموخت مردم را از حیات نیک و جاودانی محروم میسازید و هم اوست (گرهما) که دروغ پرست را در تباہ کردن زندگانی انسان تعلیم داد ۰۰

۶ از بسیاری جرم او موفق شد از آنکه شهرتی از خود بیچاند چنانکه آرزوی وی چنین بود ای اهورا تو خدمت هر کسی را بیاد داری تو از خرد کامل خویش از آن آگاهی و در کشور جاودانی تو ای مزدا و ای اشا قضاوت آن خواهد شد ۰۰

۷ هیچ یک از این جرم ها نباید از مرد دانی سر زند زیر چنانکه معلوم است بعد از آزمایشی که با فلز گداخته مقرر است بنتیجه و سود خواهند رسید عاقبت گناه را تو از همه بهتر دانی ای مزدا اهورا ۰۰

۸ آشکار است که جم پسر و یونگهان از همین گناهکاران است ۱ کسیکه برای خوشنود ساختن مردمان خوردن گوشت بآنان آموخت در آینده تو ای مزدا باید میان من و او خود قضاوت کنی ۰۰

۹ آموزگار گمراه کننده نقشه زندگانی و آئین را ننگین
میسازد و باز میدارد از آن که قدر و قیمت پاک منشان را
بشناسند. با این سخنان شکوه آمیز که از روانم برخاسته
است بدرگاه تو گله مندم ای مزدا و ای اشا ॐ

۱۰ این است آن کسیکه کلام مقدس را ننگین ساخته از
ستوران و خورشید بزشتی یاد میکند زشتیکه با دیدگان نیز
میتوان دید^۱ و هوشمندان را از دروغ پرستان میشمرد
و چراگاهان را ویران میکند و بضد پیروان راستی سلاح
بکار میبرد ॐ

۱۱ اینان کسانی هستند که بنا بود کردن زندگانی کوشند این
دروغ پرستانیکه همیشه میانندیشند کدبانوان و کدخدایان
این پیروان راستی را با امید بهره و سودی از بهترین منش
دور سازند ای مزدا ॐ

۱۲ نفرین توای مزدا بکسانی باد که از تعلیمات خود مردم
را از کردار نیک منحرف میسازند و بکسانیکه گاورا
با فریاد شادمانی قربان میکنند از آنان است گرهما و
پیروانش که از راستی گریزانند و کریانها و حکومت آنان که
بدروغ مایلند ॐ

۱ مقصود از آن قربانی گاو و چارپایان دیگری است که در مراسم مذهبی دیویسنا
بجای میآوردند و زرتشت بضد آن است قطعات آینده ۱۲ و ۱۴ نیز راجع به این مسئله است

(13)
... ..

... ..
... ..

... ..
... ..

(14)
... ..

... ..
... ..

... ..
... ..

(15)
... ..

... ..
... ..

... ..
... ..

(16)
... ..

... ..
... ..

... ..
... ..

... ..
... ..

[၀၂]

... ..
... ..

... ..
... ..

۱۳ هنگامیکه گرهما و این تباہ کنندگان زندگانی در جهان دیگر بسرای زشترین منش در آیند^۱ هر چند که برسیدن پیام پیغمبر تو ناله برآورند از آنان باز داشته شود و از دیدار راستی بی بهره مانند ۵۵

۱۴ دیر زمانی است که گرهما و نیز کاویها تمام فکر و قوه خود را برای ستم گماشته اند چه میپندارند که از این راه دروغ پرستان را یاری کنند و میگویند که گاو برای قربانی است تا دور دارنده مرگ بیاری ما شتابد^۲ ۵۵

۱۵ از این جهت کر بانها و خاندان کاوی بتوسط همان کسانیکه از آنان ستم کشیده اما سر اطاعت فرود نیاوردند نابود شوند آنانرا این دو برهاند و بسرای منش پاک در آورند^۳ ۵۵

۱۶ از هر چیز بهتر و ستوده تر این است ای مزد اهورا که ترا همه کس پیروزی است و بکسیکه قصد تباہی من کند که من ظلم دروغ پرست را بضد عشقم باز تو انم داشت^{۵۵}
(قطعه اول از نخستین ها ۲ بار تکرار میشود - بتا اهو وئیر یو... ۴ بار -
اشم و هو... ۳ بار - مابه های اها جا ختو تو ش درود میفرسیم - ینگه
ها نام ... یک بار)

۱ غالباً در گاتها باین قسم تعبیر برای فردوس و دوزخ بر میخوریم کلمه دَمان (مان) و کلمه خانه با کلمات دیگر پیوسته مثل خانه سنایش خانه پاک منش خانه خردمندان و خانه تو (مزددا) برای فردوس استعمال میشود همچنین خانه دروغ خانه دیوها خانه آک منش خانه زشترین منش برای دوزخ میآید کلمه خسترا نیز مطلق برای بهشت گفته میشود و باضافه کلمات بدی و زشتی برای دوزخ استعمال میگردد

۲ مقصود از دوردارنده مرگ شربت مسکری است که در مراسم مذهبی دیوینا استعمال میگردد غالباً همین صفت در من او ستا دَر آشه که در پهلوی دُوش باشد برای شربت هوم استعمال شد از این جهت بطور اطمینان میتوان گفت که از صفت مذکور شربت مسکری مقصود است و زرتشت بضد استعمال آن میباشد

۳ در سنت بهدینان این دورا از دو فرشته خرداد و امرداد مقصود میدانند و از سرای منش پاک بهشت اراده شده است

(၂၂၂)

(၁)
... ..
... ..
... ..
... ..

(၂)
... ..
... ..
... ..
... ..

(၃)
... ..
... ..
... ..
... ..

(၄)
... ..
... ..
... ..
... ..

اهنود گات یسنا ۳۳

یتا آئیش ایتا

۱ چنانکه در آئین روز نخست فرمان رفت دادگراز روی انصاف
با دروغ پرست و پیرو راستی رفتار خواهد کرد هم چنین با
کسیکه اعمالش با بدی و خوبی مخلوط است که تا بچه اندازه
از آن درست و نادرست است ۱ ॐ

۲ کسیکه بزد دروغ پرست با زبان یا با فکر و یا با دستها ستیزگی
کند و یا آنکه یکی از بیروانش را بدین نیک در آورد
چنین کسی خوشنودی مزدا اهورا را برای نجات خود
فراهم میکند ۲ ॐ

۳ کسیکه دوستار راستی را خرم خواهد چه از پیشوایان و
چه از شرفا و برزیگران کسیکه با غیرت از ستوران پرستاری
کند چنین کسی روزی در بوستان اشا و وهومن بسربرد ۳ ॐ

۴ ای مزدا منم آن کس که از نیایش خویش نافرمانبردار و
بدمنش را از تو دور خواهم و از شرفا خودستایی را و از
برزیگران دروغ همسایگان را و از پیشوایان فرومایگان
را و از چراگاه ستوران بدترین یاسبان را ۴ ॐ

۱ نیکو کاران را به بهشت و گنه کاران را بدوزخ برند آنانیکه در روز حساب
اعمالشان با خوبی و بدی آمیخته است به همسکان (برزخ) جای گزینند رجوع شود بمقاله آئین
زرتشت در یسنا ۴۰۴۸ نیز اشاره برزخ است
۲ بوستان و یا مرغزار اشا و وهومن نیز کنایه از فردوس است

۵ منم آنکسیکه در سرانجام پس از پایان یافتن زندگانی در
کشور پاک منشی و در راه مستقیمی که بسوی راستی
دلالت کند در آنجائیکه بارگاه مزدا اهوراست مهین
سروش ترا بیاری خواهم خواند ۰۰

۶ منم آن پیشوائیکه راه درست راستی را بیا موختم انیک
از منش پاک میخواهم چیزی تعلیم گیرم که از آن زراعت
را بکار اندازم و باین امید مرا خواهش دیدار این دواست
آنان را دیدن و مشورت کردن ۱، ۲، ۳

۷ ای بهتر از همه بسوی من آی نگاهی بمن افکن ای مزدا ای
راستی و منش پاک خود را بمن بنماید تا آنکه مرا بیرون
از انجمن پیروانم بتوانند شنید، باید در میان ما راه ستایش
و ادای فرائض معلوم گردد ۰۰

۸ آنچه از من سرزندای وهومن و ای اشا نمازیکه از مثل
منی تقدیم مانند شما کسانی میشود و سخنانیکه برای نیایشان
میسرایم آنها را راست و درست بشمرید ای خورداد
و ای امرداد بمن از صفات خاصه خودتان ببخشید ۴

۱ کلمه ای که به پیشوا ترجمه شد در متن ز آوتر Zaoatar آمده است در پهلوی زوت
شد هنوز هم در اجرای مراسم دینی اسم یکی از آن دو موبدیکه آداب مذهبی بجای میآورد
زوت میباشد و دیگری راستی

۲ در متن وهشت مناه بجای وهومناه که ماهبشه بوهومن (بهمن) و یا منش پاک
ترجمه کرده ایم آمده است

۳ مراد از «این دو» اشا فرشته راستی و وهومن فرشته پاک منشی است

۴ صفات خاصه خرداد و امرداد همان است که از معنی لفظی آنان که راستی و جاودانی
باشد بر میآید

۹ خرد توای مزدا بهمراهی آن دو یاوران خوشی بخش که
از پرتو آنان کشور راستی در فزایش و بالش است باید
بهترین منش را نصیب کسی سازد که من وی را براه راست
آورم یاری این هر دو یقیناً شامل حال ماست چه روان
آنان متفق و یکسان است ۱ ۰۰

۱۰ ای مزدا تمام خوشی حیات را که در دست توست از آنچه
بوده و هست و خواهد بود باراده خویش با ارزانی دار
بدستیاری و هومن و خسترا و اشا زندگانی جسمانی را
خوش و خرم ساز ۰۰

۱۱ ای توانا تراز همه ای مزدا اهورا وای آرمی ای اشای
و هومن ای خسترا ای کسانیکه بخشایش فردوس در دست
شماست بمن گوش دهید و بمن رحم آورید روزیکه حساب
و جزای هر یک فرارسد ۰۰
(این قطعه ۳ بار تکرار میشود)

۱۲ ای اهورا خود را بمن نموده بتوسط آرمی توانائی بخش
ای مزدا بدستیاری خرد مقدس خویش نیروی مان ده از
پرتو اشا پاداش نیک ارزانی دار برای جزای اعمال
بتوسط و هومن از قوت و زور بهره مندمان ساز ۲ ۰۰

۱ مقصود از این دو یاوران - و هردو - فرشتگان خرد داد و مرداد میباشد

۲ آنچه در مقاله لغات گاتها مختصراً در خصوص امشاسپندان گذشت در این جا یاد آور
میشویم اشا و هومنا خسترا آرمی هروتات امرتات در هرجائی از گاتها که بیان فرشته ظهور
میکنند واسطه فیض میان اهورا و بندکان میباشد در واقع وزیران و کارگزاران پادشاه حقیقی
هستند آنچه مشیت و اراده اهوراست بتوسط آنان انجام گیرد در طی ستایش و نیایش هم آنان بنزد
خداوند شفیع قرار داده شده اند

۱۳ برای نگهداری من ای اهورا ای دوربیننده باید بخشایش
 بمانند کشور روحانی خود را مثل پاداش اعمال ایمان
 آورندگان بکسانیکه بمن گرویده اند وعده دهی ای آرمی
 مقدس روان را (دین) از راستی تعلیم ده ۱ ۰۰

۱۴ زرتشت برای سپاسگزاری جان خویش و برگزیده ترین
 اندیشه و کردار و گفتار نیک خود را با آنچه او راست
 از تواضع و برتری تقدیم آستان مزدا و راستی مینماید ۰۰

(قطعه اول از نخستین های اهنود ۲ بار تکرار میشود — یثا هو وئیر یو...
 ۴ بار — اشم و هو ... ۳ بار — ما به های یثا آئیش اینا درود میفرستیم
 — ینگه ما تام... یک بار)

۱ کلمه دین که در گاتها دانا Daëna آمده است در همه جا بمعنی مذهب نیست فقط
 در یسنا ۱۰، ۴۴ و یسنا ۱۱، ۴۹ و یسنا ۲، ۲۳ باین معنی است در بسیاری از جاهای
 دیگر بمعنی نفس و ذات و وجدان میباشد و بسا اسم جمع خصایص روحی و مذهبی انسان است
 و تشخص باطنی و معنوی او شمرده میشود باین معنی دین س از مرک انسان خود مستقلاً بسر
 میبرد و در روز رستاخیز بروان پیوسته بحسب کردار نیک و یا زشت انسان در بهشت و یا دوزخ
 متنعم و معذب است دین غیر از جان و روان و فروهر است که جمله از ارواح انسانی بشمار است از
 این رو در بسیاری از قطعات گاتها ترجمه کلمه دین بکلمه دیگری دشوار است از این قبیل
 است قطعه فوق و قطعه سیزده در یسنا ۳۴

اهنود گات یسنا ۳۴

یا شئوئنا ۱

۱. ای مزدا بکسانیکه تو از برای کردار و گفتار و ستایش شان
جاودانی و راستی و کشور رسائی خواهی بخشید ما نیز
خواستاریم که از آن کسان باشیم تا از بخشایش تو بهره مند
شویم ای اهورا ۰۰

۲. همه پندار و کردار نیک منشان را با سرودهای ستایش
(از برای محافظت) مرد پاک کسیکه روانش با راستی
توأم است بیارگاه نیایش تو آورد ای مزدا ۲ ۰۰

۳. با تعظیم و تکریم میزد خود را تقدیمتان میکنیم ای اهورا
و ای اشا ۳ تا آنکه همه را از پرتو منش پاک برای
بهشت برین رسا سازید آری هوشیاران همیشه از سودی که
از طرف مثل شما کسانی است اطمینان دارند ای مزدا ۰۰

۴. از زبانه آذر تو ای اهورا که از پرتو اشا زورمند است
خواستاریم که بگماشته توانا و پیمان شناس تو خوشی و خرمی
بخشد و بدشمن بیک اشاره ای مزدا رنج و شکنج آورد ۰۰

۱ در این ها غالباً از جزای حسن عمل و نعمت کشور جاودانی (بهشت) صحبت میشود
۲ مقصود از نیک منشان پیروان مزدیسناست مرد پاک خود زرتشت است بارگاه نیایش
(گنجینه اعمال) جایی است که زرتشت اعمال نیک و بد مردم را حفظ کند رجوع شود به یسنا

۱۱۰۲۸

۳ در اوستا میزد آمده است بمعنی فدیه میباشد در ادبیات فارسی بمعنی مجلس ضیافت
و عشرت است ای بمیزد اندرون هزار فریدون وی بنبرد اندرون هزار تهمتن (فرخی)
که خروشان جو درنبرد تو نای گاه نالان جو در میزد تو چنگ (سنائی)

۵ شما راست سلطنت شما راست توانائی ای مزدا ای وهومن
وای اشا خواهشم از شما این است که درماندگان و
بیچارگان را دست گیرید ما خود را از دسته رهنمان دیوها
و مردم جدا ساختیم ۵۵

۶ چون شما در حقیقت چنین هستید ۱ ای مزدا وای اشا
وای وهومن این خود مرا مرزدهئی است از تکامل و
کامیابی در همین جهان تا آنکه همواره خورسندتر و شادمان تر
با ستایش و سرود بسوی شما گرایم ۵۵

۷ آیا آرچندند نزد توای مزدا کسانی که از تعلیمات خویش با
زحمت و رنج بهره و سود چندی بیروان رسانند من جز از شما
پناه دیگری نشناسم ای اشا ما را نگهبان و پشتیبان باشید ۵۵

۸ پس از این سبب آنان برخلاف اراده تو ما را به بیم و هراس
اندازند که از آن بسیار کسان در خطر افتند زیرا که او از
من ناتوان قوی تر است از آنانی که از راستی بی خبرند نعمت
فردوس دور خواهد ماند ۲ ۵۵

۱ چون در حقیقت شما چنین هستید مربوط است بقطعه گذشته که گفت شما راست سلطنت
شما راست توانائی

۲ در قسمت اول قطعه زرتشت از آموزگار دیو یسنا و طرفدارانش و از خود و بیروان
خود صحبت میدارد در قسمت دوم از خود بتنهائی و آموزگار دیویسنا

۹ کسانیکه سپنتا آرمهی را که بنزد دانایان توار چند است
 بچشم حقارت مینگرند برای آن است که منش نیک از آنان
 دور و سراسر کردارشان نکوهیده و زشت است بسا دور
 و گریزان است از آنان راستی چنانکه از ما رمه ددها و
 جانوران درنده ۵۵

۱۰ دانا مرد هوشمند را بکرداریکه از منش پاک است و
 بآرمهی مقدس که فزاینده و دوست راستی است هدایت
 نمود و بخصوصه او را بکشور روحانی توای مزدا اهورا امیدوار
 ساخت ۵۵

۱۱ در کشور پاک منشی که از پرتو اشا و آرمهی پایدار و
 همیشه بالنده و فزاینده است از نعمتهای دوگانه تو آشام
 رسائی و خورش جاودانی متنعم گردند این چنین توای مزدا
 رقیبهای دشمنانت را میآمرزی ۵۵

۱۲ چه چیز است آئین تو چه را خواستاری چه ستایش و چه
 نیایش خواهی ای مزدا و ای اشا ما را از آن خبرده تا همه
 بشنوند که چه پاداش و سزائی بتوسط اشا داده خواهد شد
 و (نیز) بدستیاری اشا راه نیک پاک منشی را ممانها ۵۵

۱۳ ای اهورا راه پاک منشی از آن راهیکه بمن خبردای
از آن راهیکه از پرتو راستی خوب ساخته شده است راهی
است که روانهای (دینهای) یاوران هوشیار و خردمندان
از پی پاداشیکه تو مقرر داشتی ای مزدا از آن خواهند
گذشت ۱ %

۱۴ آری ای مزدا این پاداش گرانبها را بدستیاری و هومن در
همین جهان خاکی بکسی بخشی که درکار و کوشش است چنانکه
در آئین نیک تو از آن وعده شده است آئینیکه کارگران
را بسوی عقل و تدبیر کشاند %

۱۵ ای مزدا مرا از بهترین علم و عمل خبرده شای و هومن و
اشا از ستایشهاییکه ما باید بجای آوریم آگاهم کنید از
قدرت خویش چنان ساز ای اهورا که انسان محرم مشیت
تو گردد %

(این قطعه ۴ بار تکرار میشود)

(قطعه اول از نخستین ها ۲ بار تکرار میشود— یتا هو و ئیریو ۴ بار— اشم وهو ...)

۳ بار—

۱ دین یکی از ارواح انسانی است رجوع کنید به یسنا ۳۳ قطعه ۱۳ و توضیحات آن
منصوب از یاوران هوشیار حامیان کیش مزدیسناست

ما به‌های یاشوئنا درود میفرستیم — ما به اهنود گاتای مقدس و سرور
تقدس درود میفرستیم ما بسراسر اهنود گاتا درود میفرستیم —
ینگه‌ها تام یک بار

یتا اهو وئیریو ۲ بار)

ما میستائیم دربندی اقتدار و شوکت اهورا مزدارا که سرچشمه
کلیه اشیاء و فروغ سرشار است و امشاسپندان را و گاتهای اهنود
داشتود و سپتند و وهوشتر و وهشواشت را که سروران حقیقت اند و
فروهر توانای نیکان و یوریو تکیشان و نایزدستان را — اشم و هو
یک بار — اهما ریسیچا جسه می اشم و هو یک بار
بر ساد بید براد بنوشاد بخوشنودی دادار هورمزد رایومند
خرمند : بخوشنودی اوا هما امشاسپندان بیروزگر : بخوشنودی
دین پاک یزدان : بخوشنودی اشو روان ز راتشت سینمان
انوشه روان : بخوشنودی هورمزد اوا گاه سه دی و یسه شام :
بخوشنودی بهمن و ماه و گوش و رام : بخوشنودی اردی بهشت بلند
و آذر و سروش و ورز و رهرام : بخوشنودی شهر یور و خور و مهر
و آسمان و انرام اشره روشن گاه خدا : بخوشنودی اسبندارمذ
و آبان و دین و ارد مار سبند : بخوشنودی خورداد و تیشتر و باد و
فروردین : بخوشنودی امرداد و رشن و آشتاد و زماد : بخوشنودی
روز که گاتهای یوگه اهنود گاه اهنود گاتها : بذیر فنه هورمزد
و امشاسپندان باد : ائی بار یبه و هان رساد اشونه اشم و هو : یک بار ۱

۱ در این نماز از یزدان و فرشتگان بزرگ اسم برده شد رجوع کنید بمقاله جند لغت
از لاتها بفصل یزدان گروه فرشتگان مزدیسنا و بخصوصه بمقاله ملحقات گاتها

خوشنومین ۱

مس و وه و فیروزگر باد مینوی که گاتابیو که اهنود که گاتابیو
که اشتود که گاتابیو که سینتمد که گاتابیو که وهوخستر که گاتابیو
که وهشتواشت برساد

بخوشنودی اهورا مزدا اشم وهو... (۳ بار) من اقرار دارم که زرتشتی
و مزدا کیش هستم دین من آئین اهوراست و دشمن دیوها میا شم
بشود که فروهر یا کان در هنگام نماز اهنود و اشتود و سینتمد و وهوخستر
و وهشتواشت حضور بهرسانند توای زوت برای خوشنودی اهورا
مزدائی که سرچشمه کلیه اشیاء است اهورا مزدائی که فروغ سرشار
است و برای خوشنودی امشاسپندان و برای خوشنودی گاتهای
اهنود و اشتود و سینتمد و وهوخستر و وهشتواشت که سروران حقیقت اند
و برای خوشنودی فروهر توانای نیکان و برای خوشنودی پوریونکیشان
و بنارزدشان معنی کلام یتا اهو ویریو را برای ما آشکار ساز
و بکند که راسیی پاک و فرزانه معنی کلام اتا رتوش اشات چیت
هیچا را برای ما واضح کند

ما میستائیم اهورا مزدائی که سرچشمه کلیه اشیاء است اهورا مزدائی
که فروغ سرشار است

ما میستائیم امشاسپندانی که از روی دانش حکمفرمایند
ما میستائیم گاتهارا که سروران حقیقت اند و در بالیدن و نوکردن اشیاء
یاری کنند

ما میستائیم اهنود گات را که سرور راستی و پاکی است
ما میستائیم اشتود گات را که سرور راستی و پاکی است
ما میستائیم سینتمد گات را که سرور راستی و پاکی است
ما میستائیم وهوخستر گات را که سرور راستی و پاکی است
ما میستائیم وهشتواشت گات را که سرور راستی و پاکی است
ما میستائیم همه فروهران نیکان و دلبران و خیرخواهان را
اهو نورنگهدار بدن است

اشتود گات یسنا ۴۳

اوشتا^۱

۱ بنا بخواهش هریک از اهورای حاجت برآورنده خواستارم
که آرزوها را برآورده هریک را از توانائی و پایداری
وقوه راستی برخوردار سازد ای آرمی بهره ای از توانگری
وسودی از زندگانی پاک منشی بمن بخش ۰۰
(این قطعه دو بار تکرار میشود)

۲ و بهترین چیز نصیب او باد ۲ آن را که آرزوی بهشت است
بتوسط خرد مقدس و مهربان خویش بهشت بدو ارزانی دار
رحمت پاک منشی که از برکت راستی میبخشی هر روز با
شادمانی زندگانی بلند بدو عنایت کن ۰۰

۳ بکند که او (زرتشت) از بهترین قسمت برخوردار گردد کسیکه
از برای نجات جهان خاکی با راه راست بنمود و از برای
جهان معنوی بسوی آفریدگان حقیقی در آنجا نیکه بارگاه
قدس اهوراست دلالت کرد آن مرد وفا شناسی که مانند تو
دانا و مقدس است ای مزدا ۰۰

۴ خواستارم که ترا قادر و مقدس بشناسم ای مزدا و قتیکه
قسمت هریک را در دست گرفته دروغ پرستان را سزا و
دوستاران راستی را پاداش خواهی داد (آن) هنگامی
خواهد بود که زبانه آذر تو که بتوسط اش ازورمند است
مرا قوه پاک منشی خواهد بخشید ۰۰

۱ در سه قطعه اولی این هازرتشت از برای حاضرین و خود دعای خیر میکند و از
خداوند خواستار پاداش و جزای اعمال نیک است از قطعه چهارم تا آخر در شرح تجلی
نمودن اهورا مزداست بزررتشت

۲ این قطعه مربوط است بقطعه پیش «او» راجع بحاجتمند قطعه گذشته است

۵ آنکاه ترا مقدس شناختم ای مزدا اهورا هنگامی بود که ترا نخستین بار درکار خلقت حیات ازلی دیدم هنگامی بود که از برای کردار و گفتار زشت سزای زشت و از برای کردار و گفتار نیک پاداش نیک از برای روز واپسین مقرر میداشتی ۰۰

۶ در آن روز واپسینیکه تو با خرد مقدس خود ای مزدا با هومن و خسترا کسیکه از کوشش وی سرای راستی برپاست با نجا خواهی آمد آنگاه آرمی قضاوت ترا اعلان کند حکمت ترا کسی نتواند فریفتن ۰۰

۷ آنگاه ترا مقدس شناختم ای مزدا اهورا وقتی بود که هومن بسوی من شتافت و از من بیرسید تو کیستی و از چه خاندانی اگر از تو و بستگانت سؤال کنند چگونه و با کدام علامت خود را معرفتی توانی نمود ۰۰

۸ پس من بدو گفتم نخست منم زرتشت و تا باندازه ای که در قوه دارم دشمن حقیقی دروغ پرست و یک حامی قوی از برای دوستاران راستی خواهم بود تا آنکه از این سبب بکشور جاودانی بیکران توانم رسید همیشه این چنین ترا ستاینده و سرود گو خواهم بود ای مزدا ۰۰

۹ آنگاه ترا مقدس شناختم ای مزدا اهورا وقتی بود که وهومن
بسوی من شتافت و پرسید بچه چیز خود را تشخیص توانی داد
(زرتشت گوید) تا مدتیکه آتش توزبانه کشد و من در
مقابل آن ستایش کنان فدیة آورم پیرو راستی خواهم
بود^۱

۱۰ بگذار تا اشا را بنگرم کسی را که هماره خواهانم
(مزدا گوید) انیک من بآرمی و اشا بسوی تو آمدم
اکنون پیرس از ما آنچه خواهی آری سؤالی از تو مانند
سؤال زبردستی است زیرا که او حاجت بزرگ ترا
تواند برآورد ☉

۱۱ آنگاه ترا مقدس شناختم ای مزدا اهورا هنگامی بود که
وهومن بسوی من آمد و من نخستین بار از آئین تو تعلیم
یافتم هر چند که رسالت من در میان مردمان مابه زحمت
من باشد (اما) آنرا بجای آورم چه تو آنرا بهترین دانستی ☉

۱۲ هنگامیکه مرا گفتی تو باید بسوی اشا آئی تا آنکه تعلیم یابی
از آنچه تو فرمان دادی سر نه بیچیدم (آنگاه که گفتی)
برخیز و بشتاب پیش از آنکه سروش من بهمراهی اشا با کنج
و مال^۲ مزد هریک از دو گروه را از سود و زیان تقسیم کند

۱ یعنی ما دامیکه در مقابل آتش مقدس مانند بیشوائی با خدا در راز و نیاز خواهیم
بود همین سبب خواهد شد که از راستی روی برننام و آئین مزدا را از یاد نبرم

(۱۳) مذهب و عقاید - تعلیم و تربیت - اقتصاد - سیاست - ادب و فنون

[illegible][illegible]

• ဗုဒ္ဓ • နာဂါဒါ • သုတေသန • နေ • ၆၄၃ • သုတေသန • သုတေသန

၁။ အသံအသွယ်။ ၂။ အသံအသွယ်။ ၃။ အသံအသွယ်။ ၄။ အသံအသွယ်။ ၅။ အသံအသွယ်။ ၆။ အသံအသွယ်။ ၇။ အသံအသွယ်။ ၈။ အသံအသွယ်။ ၉။ အသံအသွယ်။ ၁၀။ အသံအသွယ်။

[illegible][illegible]

• • • • •

• ၆၄၄ • သာသနာ့ဦးစီးဌာန •

[illegible]

(15) 1930-1931. 1932-1933. 1934-1935. 1936-1937. 1938-1939. 1940-1941. 1942-1943. 1944-1945. 1946-1947. 1948-1949. 1950-1951. 1952-1953. 1954-1955. 1956-1957. 1958-1959. 1960-1961. 1962-1963. 1964-1965. 1966-1967. 1968-1969. 1970-1971. 1972-1973. 1974-1975. 1976-1977. 1978-1979. 1980-1981. 1982-1983. 1984-1985. 1986-1987. 1988-1989. 1990-1991. 1992-1993. 1994-1995. 1996-1997. 1998-1999. 2000-2001. 2002-2003. 2004-2005. 2006-2007. 2008-2009. 2010-2011. 2012-2013. 2014-2015. 2016-2017. 2018-2019. 2020-2021. 2022-2023. 2024-2025. 2026-2027. 2028-2029. 2030-2031. 2032-2033. 2034-2035. 2036-2037. 2038-2039. 2040-2041. 2042-2043. 2044-2045. 2046-2047. 2048-2049. 2050-2051. 2052-2053. 2054-2055. 2056-2057. 2058-2059. 2060-2061. 2062-2063. 2064-2065. 2066-2067. 2068-2069. 2070-2071. 2072-2073. 2074-2075. 2076-2077. 2078-2079. 2080-2081. 2082-2083. 2084-2085. 2086-2087. 2088-2089. 2090-2091. 2092-2093. 2094-2095. 2096-2097. 2098-2099. 2100-2101. 2102-2103. 2104-2105. 2106-2107. 2108-2109. 2110-2111. 2112-2113. 2114-2115. 2116-2117. 2118-2119. 2120-2121. 2122-2123. 2124-2125. 2126-2127. 2128-2129. 2130-2131. 2132-2133. 2134-2135. 2136-2137. 2138-2139. 2140-2141. 2142-2143. 2144-2145. 2146-2147. 2148-2149. 2150-2151. 2152-2153. 2154-2155. 2156-2157. 2158-2159. 2160-2161. 2162-2163. 2164-2165. 2166-2167. 2168-2169. 2170-2171. 2172-2173. 2174-2175. 2176-2177. 2178-2179. 2180-2181. 2182-2183. 2184-2185. 2186-2187. 2188-2189. 2190-2191. 2192-2193. 2194-2195. 2196-2197. 2198-2199. 2200-2201. 2202-2203. 2204-2205. 2206-2207. 2208-2209. 2210-2211. 2212-2213. 2214-2215. 2216-2217. 2218-2219. 2220-2221. 2222-2223. 2224-2225. 2226-2227. 2228-2229. 2230-2231. 2232-2233. 2234-2235. 2236-2237. 2238-2239. 2240-2241. 2242-2243. 2244-2245. 2246-2247. 2248-2249. 2250-2251. 2252-2253. 2254-2255. 2256-2257. 2258-2259. 2260-2261. 2262-2263. 2264-2265. 2266-2267. 2268-2269. 2270-2271. 2272-2273. 2274-2275. 2276-2277. 2278-2279. 2280-2281. 2282-2283. 2284-2285. 2286-2287. 2288-2289. 2290-2291. 2292-2293. 2294-2295. 2296-2297. 2298-2299. 2300-2301. 2302-2303. 2304-2305. 2306-2307. 2308-2309. 2310-2311. 2312-2313. 2314-2315. 2316-2317. 2318-2319. 2320-2321. 2322-2323. 2324-2325. 2326-2327. 2328-2329. 2330-2331. 2332-2333. 2334-2335. 2336-2337. 2338-2339. 2340-2341. 2342-2343. 2344-2345. 2346-2347. 2348-2349. 2350-2351. 2352-2353. 2354-2355. 2356-2357. 2358-2359. 2360-2361. 2362-2363. 2364-2365. 2366-2367. 2368-2369. 2370-2371. 2372-2373. 2374-2375. 2376-2377. 2378-2379. 2380-2381. 2382-2383. 2384-2385. 2386-2387. 2388-2389. 2390-2391. 2392-2393. 2394-2395. 2396-2397. 2398-2399. 2400-2401. 2402-2403. 2404-2405. 2406-2407. 2408-2409. 2410-2411. 2412-2413. 2414-2415. 2416-2417. 2418-2419. 2420-2421. 2422-2423. 2424-2425. 2426-2427. 2428-2429. 2430-2431. 2432-2433. 2434-2435. 2436-2437. 2438-2439. 2440-2441. 2442-2443. 2444-2445. 2446-2447. 2448-2449. 2450-2451. 2452-2453. 2454-2455. 2456-2457. 2458-2459. 2460-2461. 2462-2463. 2464-2465. 2466-2467. 2468-2469. 2470-2471. 2472-2473. 2474-2475. 2476-2477. 2478-2479. 2480-2481. 2482-2483. 2484-2485. 2486-2487. 2488-2489. 2490-2491. 2492-2493. 2494-2495. 2496-2497. 2498-2499. 2500-2501. 2502-2503. 2504-2505. 2506-2507. 2508-2509. 2510-2511. 2512-2513. 2514-2515. 2516-2517. 2518-2519. 2520-2521. 2522-2523. 2524-2525. 2526-2527. 2528-2529. 2530-2531. 2532-2533. 2534-2535. 2536-2537. 2538-2539. 2540-2541. 2542-2543. 2544-2545. 2546-2547. 2548-2549. 2550-2551. 2552-2553. 2554-2555. 2556-2557. 2558-2559. 2560-2561. 2562-2563. 2564-2565. 2566-2567. 2568-2569. 2570-2571. 2572-2573. 2574-2575. 2576-2577. 2578-2579. 2580-2581. 2582-2583. 2584-2585. 2586-2587. 2588-2589. 2590-2591. 2592-2593. 2594-2595. 2596-2597. 2598-2599. 2600-2601. 2602-2603. 2604-2605. 2606-2607. 2608-2609. 2610-2611. 2612-2613. 2614-2615. 2616-2617. 2618-2619. 2620-2621. 2622-2623. 2624-2625. 2626-2627. 2628-2629. 2630-2631. 2632-2633. 2634-2635. 2636-2637. 2638-2639. 2640-2641. 2642-2643. 2644-2645. 2646-2647. 2648-2649. 2650-2651. 2652-2653. 2654-2655. 2656-2657. 2658-2659. 2660-2661. 2662-2663. 2664-2665. 2666-2667. 2668-2669. 2670-2671. 2672-2673

[illegible][illegible]

2. 3. 4. 5. 6. 7. 8. 9. 10. 11. 12. 13. 14. 15. 16. 17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100. 101. 102. 103. 104. 105. 106. 107. 108. 109. 110. 111. 112. 113. 114. 115. 116. 117. 118. 119. 120. 121. 122. 123. 124. 125. 126. 127. 128. 129. 130. 131. 132. 133. 134. 135. 136. 137. 138. 139. 140. 141. 142. 143. 144. 145. 146. 147. 148. 149. 150. 151. 152. 153. 154. 155. 156. 157. 158. 159. 160. 161. 162. 163. 164. 165. 166. 167. 168. 169. 170. 171. 172. 173. 174. 175. 176. 177. 178. 179. 180. 181. 182. 183. 184. 185. 186. 187. 188. 189. 190. 191. 192. 193. 194. 195. 196. 197. 198. 199. 200. 201. 202. 203. 204. 205. 206. 207. 208. 209. 210. 211. 212. 213. 214. 215. 216. 217. 218. 219. 220. 221. 222. 223. 224. 225. 226. 227. 228. 229. 230. 231. 232. 233. 234. 235. 236. 237. 238. 239. 240. 241. 242. 243. 244. 245. 246. 247. 248. 249. 250. 251. 252. 253. 254. 255. 256. 257. 258. 259. 260. 261. 262. 263. 264. 265. 266. 267. 268. 269. 270. 271. 272. 273. 274. 275. 276. 277. 278. 279. 280. 281. 282. 283. 284. 285. 286. 287. 288. 289. 290. 291. 292. 293. 294. 295. 296. 297. 298. 299. 300. 301. 302. 303. 304. 305. 306. 307. 308. 309. 310. 311. 312. 313. 314. 315. 316. 317. 318. 319. 320. 321. 322. 323. 324. 325. 326. 327. 328. 329. 330. 331. 332. 333. 334. 335. 336. 337. 338. 339. 340. 341. 342. 343. 344. 345. 346. 347. 348. 349. 350. 351. 352. 353. 354. 355. 356. 357. 358. 359. 360. 361. 362. 363. 364. 365. 366. 367. 368. 369. 370. 371. 372. 373. 374. 375. 376. 377. 378. 379. 380. 381. 382. 383. 384. 385. 386. 387. 388. 389. 390. 391. 392. 393. 394. 395. 396. 397. 398. 399. 400. 401. 402. 403. 404. 405. 406. 407. 408. 409. 410. 411. 412. 413. 414. 415. 416. 417. 418. 419. 420. 421. 422. 423. 424. 425. 426. 427. 428. 429. 430. 431. 432. 433. 434. 435. 436. 437. 438. 439. 440. 441. 442. 443. 444. 445. 446. 447. 448. 449. 450. 451. 452. 453. 454. 455. 456. 457. 458. 459. 460. 461. 462. 463. 464. 465. 466. 467. 468. 469. 470. 471. 472. 473. 474. 475. 476. 477. 478. 479. 480. 481. 482. 483. 484. 485. 486. 487. 488. 489. 490. 491. 492. 493. 494. 495. 496. 497. 498. 499. 500. 501. 502. 503. 504. 505. 506. 507. 508. 509. 510. 511. 512. 513. 514. 515. 516. 517. 518. 519. 520. 521. 522. 523. 524. 525. 526. 527. 528. 529. 530. 531. 532. 533. 534. 535. 536. 537. 538. 539. 540. 541. 542. 543. 544. 545. 546. 547. 548. 549. 550. 551. 552. 553. 554. 555. 556. 557. 558. 559. 560. 561. 562. 563. 564. 565. 566. 567. 568. 569. 570. 571. 572. 573. 574. 575. 576. 577. 578. 579. 580. 581. 582. 583. 584. 585. 586. 587. 588. 589. 590. 591. 592. 593. 594. 595. 596. 597. 598. 599. 600. 601. 602. 603. 604. 605. 606. 607. 608. 609. 610. 611. 612. 613. 614. 615. 616. 617. 618. 619. 620. 621. 622. 623. 624. 625. 626. 627. 628. 629. 630. 631. 632. 633. 634. 635. 636. 637. 638. 639. 640. 641. 642. 643. 644. 645. 646. 647. 648. 649. 650. 651. 652. 653. 654. 655. 656. 657. 658. 659. 660. 661. 662. 663. 664. 665. 666. 667. 668. 669. 670. 671. 672. 673. 674. 675. 676. 677. 678. 679. 680. 681. 682. 683. 684. 685. 686. 687. 688. 689. 690. 691. 692. 693. 694. 695. 696. 697. 698. 699. 700. 701. 702. 703. 704. 705. 706. 707. 708. 709. 710. 711. 712. 713. 714. 715. 716. 717. 718. 719. 720. 721. 722. 723. 724. 725. 726. 727. 728. 729. 730. 731. 732. 733. 734. 735. 736. 737. 738. 739. 740. 741. 742. 743. 744. 745. 746. 747. 748. 749. 750. 751. 752. 753. 754. 755. 756. 757. 758. 759. 760. 761. 762. 763. 764. 765. 766. 767. 768. 769. 770. 771. 772. 773. 774. 775. 776. 777. 778. 779. 780. 781. 782. 783. 784. 785. 786. 787. 788. 789. 790. 791. 792. 793. 794. 795. 796. 797. 798. 799. 800. 801. 802. 803. 804. 805. 806. 807. 808. 809. 810. 811. 812. 813. 814. 815. 816. 817. 818. 819. 820. 821. 822. 823. 824. 825. 826. 827. 828. 829. 830. 831. 832. 833. 834. 835. 836. 837. 838. 839. 840. 841.

၀၄) ၀၅) ၀၆) ၀၇) ၀၈) ၀၉) ၁၀) ၁၁) ၁၂) ၁၃) ၁၄) ၁၅) ၁၆) ၁၇) ၁၈) ၁၉) ၂၀) ၂၁) ၂၂) ၂၃) ၂၄) ၂၅) ၂၆) ၂၇) ၂၈) ၂၉) ၃၀) ၃၁) ၃၂) ၃၃) ၃၄) ၃၅) ၃၆) ၃၇) ၃၈) ၃၉) ၄၀) ၄၁) ၄၂) ၄၃) ၄၄) ၄၅) ၄၆) ၄၇) ၄၈) ၄၉) ၅၀) ၅၁) ၅၂) ၅၃) ၅၄) ၅၅) ၅၆) ၅၇) ၅၈) ၅၉) ၆၀) ၆၁) ၆၂) ၆၃) ၆၄) ၆၅) ၆၆) ၆၇) ၆၈) ၆၉) ၇၀) ၇၁) ၇၂) ၇၃) ၇၄) ၇၅) ၇၆) ၇၇) ၇၈) ၇၉) ၈၀) ၈၁) ၈၂) ၈၃) ၈၄) ၈၅) ၈၆) ၈၇) ၈၈) ၈၉) ၉၀) ၉၁) ၉၂) ၉၃) ၉၄) ၉၅) ၉၆) ၉၇) ၉၈) ၉၉) ၁၀၀)

የጥንታዊ የግብርና ስርዓት ማሻሻያ ስራ ላይ ተገኝተዋል፡፡


(۱۹) نفع - مدد و اسد - عورت - مدد و دگر - خداوند و دگر -

[illegible]

— ۱۸ —

عزیز و دوستدار - عزیز و دوستدار - عزیز و دوستدار - عزیز و دوستدار

[illegible]

၂။ နေပြည်တော်၊ မန္တလေး၊ မန္တလေး၊ မန္တလေး၊ မန္တလေး (IV) 
 ၃။ မန္တလေး၊ မန္တလေး၊ မန္တလေး၊ မန္တလေး၊ မန္တလေး

• ၁၆၆၁၁၁၁၁ • ၁၆၆၁၁၁၁၁ • ၁၆၆၁၁၁၁၁ • ၁၆၆၁၁၁၁၁ • ၁၆၆၁၁၁၁၁

၂၀၁၆ ခုနှစ် ဇူလိုင်လ ၁ ရက်နေ့

[۵۰]

မလေးရှားနိုင်ငံ (၃) ဝန်ထုပ်နှင့် ဝန်ထုပ်

[illegible]

၂၀၁၆-၁၇ ခုနှစ် - ၂၀၁၇-၁၈ ခုနှစ်

۱۳ آنگاه ترا مقدس شناختم ای مزداهورا وقتی بود که وهومن بسوی من شتافت تا آنکه از آرزو و خواهش من آگاه گردد با آنکه میدانم که کسی ترا لابد نتواند نمود خواستارم که بمن وعده دهی که پس از سرآمدن زندگانی بلند و خوش بخشایش کشورت را از آنچه سخن رفت بمن ارزانی داری ۰۰

۱۴ پناه و دستگیری مهربانت را چنانکه دانایی آزا بدوستی تواند بخشید (خواستارم) وقتی که ای مزدا از قدرت سلطنت تو بتوسط اشا بهره مند گردم پس آنگاه با همه کسانی که بسخنان تو گوش دارند برخاسته بضد آنانیکه آئین ترا ننگین کنند بستیزم ۰۰

۱۵ آنگاه ترا مقدس شناختم ای مزداهورا هنگامی بود که وهومن بسوی من آمد و توشنامتی (۱) بهتر از همه مرا آگاه نمود از آنکه نباید دگر باره خوشنودی دروغ پرستان را بجای آورد زیرا که از آن همه پیروان راستی خصومت آغاز کنند ۰۰

۱۶ ای اهورا او زرتشت مقدس ترین ارواح را از برای خویش برگزید ای مزدا کالبد آسا (استوار) باد راستی (اشا) در کشور خورشیدسان پر از زندگی و قوه باد فرشته محبت (آرمتی) و وهومن هر یک را بحسب کردار از پاداش نیک بنوازد ۰۰

(قطعه اول از نخستین های آشتود ۲ بار تکرار میشود — اشم وهو ... ۳ بار — مابه های اوشتا درود میفرستیم — ینگه ها نام ... یک بار)

۱ توشنامتی با آرمتی و با سپنتا آرمتی یکی است فرشته مهر و محبت و تواضع و بردباری است

یسنا ۴۴

تت نوا پرسا ۱

۱ از تو میپرسم ای اهورا براسقی مرا از آن آگاه فرما
ستایشیکه باید نیاز مانند شما کسانی شود چگونه باید باشد
ای مزدا مانند تو کسی باید آن را بدوستی مثل من تعلیم
دهد و باید که بدستیاری دوست من اشا مارا در پناه خود
بگیری تا منش پاک بما روی کند ۵۵

۲ از تو میپرسم ای اهورا براسقی مرا از آن آگاه فرما آیا
در آغاز زندگانی جهان دیگر کسانی که کردارشان مفید و
نیک است بپاداش خواهند رسید آری او (زرتشت) مقدس
آن کسیکه دوست و چاره بخش زندگانی است ای اشا
آنچه از مردمان سرزند بیاد خویش نگهدارد ای مزدا ۵۵

۳ از تو میپرسم ای اهورا براسقی مرا از آن آگاه فرما کیست
آن کسیکه در روز نخست از آفرینش خویش پدر راستی
گردید کیست آن کسیکه بخورشید و ستاره راه سیرب نمود
کیست آن کسیکه ماه از او گهی پُر است و گهی تهی ای
مزدا این و بسا چیزهای دیگر را میخواهم بدانم ۵۵

۴ از تو میپرسم ای اهورا براسقی مرا از آن آگاه فرما کیست
نگهدار این زمین در پائین و سپهر (در بالا) که بسوی نشیب فرود
نیاید کیست آفریننده آب و گیاه کیست که بیاد و ابر تند
روی آموخت کیست ای مزدا آفریننده منش پاک ۵۵

۱ این ها مربوط است به یسنای ما قبل (یسنا ۴۳) سئوالات که زرتشت از اهورا
میکند بنا بر خواست خود اهورا است که در های مذکور در قطعه دهم زرتشت گفت «اکنون
پرس از ما آنچه خواهی» این ها بخصوصه شاعرانه است

۵ از تو میپرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما کیست
آفریننده راوشنائی سودبخش و تاریکی کیست آفریننده
خواب خوشی بخش و بیداری کیست آفریننده بامداد و
بیمروز و شب که مردم را برای بجای آوردن نماز همی
خواند ۰۰

۶ از تو میپرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما آیا
از آنچه من خبر خواهم داد در واقع هم چنین است روزی
اشا و آرمی بیاری ما خواهند آمد و وهومن بنا بفرمان
تو کشور جاودانی را از آن ما خواهد دانست از برای
کیست که سعادت و خوشی آفریدی ۰۰

۷ از تو میپرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما کیست
آفریننده خسترا و آرمی ارجمند کیست که از روی خرد
احترام پدر در دل پسر نهاد من میکوشم ای مزدا که ترا
بتوسط خرد مقدس آفریدگار کل بشناسم ۰۰

۸ از تو میپرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما
میخواهم آنچه را که اراده تست ای مزدا بخاطر خویش
بسپریم و آن آئین زندگانی را که از وهومن و اشا میپرسم
درست دریابم که آیا چگونه روانم از پادشاهای خرم کنند
تو بهره مند خواهد شد ۰۰

۹ از تو میپرسم ای اهورا برآستی مرا از آن آگاه فرما برای
روان دیندارانی که من آنان را کامل مینمایم از سرور کشور
جاودانی مانند تو کسی ای مزدا وعده بخشایش بهشت
خواهد شد در آنجائیکه تو خود با و هومن مقام میگزینی ۵۵

۱۰ از تو میپرسم ای اهورا برآستی مرا از آن آگاه فرما دین
که از برای بشر بهترین چیز هاست و آن دین من که با راستی
یکسان است امیدوارانیکه با گفتار و کردار پارسا و نیک
پیروآندد ببخشایش تو خواهند رسید ای مزدا ۵۵

۱۱ از تو میپرسم ای اهورا برآستی مرا از آن آگاه فرما آیا
خیال پاک نیز بنزد کسیکه دین ترا تبلیغ کرد ای مزدا
مقام خواهد گرفت تو مرا در آغاز برگزیدی همه دیگران
را بد خواه میپندارم ۱ ۵۵

۱۲ از تو میپرسم ای اهورا برآستی مرا از آن آگاه فرما
در میان آنانیکه من انیک صحبت میدارم کدام یک پیرو
راستی و کدام یک دروغ پرست است دشمن از کدام
طرف است نه همان کسی است که طرفدار دروغ است
چگونه باید با او رفتار نمود آیا چنین کسی را نباید از
دشمنان تو دانست ۵۵

۱ مقصود از همه دیگران دروغ پرستانند که بگزاف لاف بیشوائی میزنند

۱۳ از تو میپرسم ای اهورا براسی مرا از آن آگاه فرما آیا
ما میتوانیم پیروان دروغ را از خود دور نموده بطرف آن
نافرمان بردارانی برانیم که از برای راستی زحمتی بخود نمیدهند
و کوشش ندارند که از منش پاک مشورتی کنند ۰

۱۴ از تو میپرسم ای اهورا براسی مرا از آن آگاه فرما آیا
میتوانم دروغ را بدست راستی تسلیم کنم تا آنرا چنانکه
در آئین تو بشارت داده شد بزمین افکند برنج و شکنج
گرفتارش سازد و این شکست بزرگ در میان دروغ پرستان
اثر کند ۰

۱۵ از تو میپرسم ای اهورا براسی مرا از آن گاه فرما آیا
ترا قدرت آن خواهد بود که او را (دشمن را) بدستیاری
راستی از من دور داری در هنگامیکه لشکریان کینه جوی
هر دو گروه (راستی و دروغ) در مقابل هم ایستند چنانکه
از روی سر نوشت نخستین ناگزیر از آنیم بکدام یک از این
دودسته جنگ آوران تو پیروزی خواهی بخشید ای مزدا ۰

۱۶ از تو میپرسم ای اهورا براسی مرا از آن آگاه فرما کیست
آن پیروزمندی که از روی دستور تو باید مردم را در پناه
خود بگیرد بواسطه یک الهام بمن بگو کیست داور نجات
دهنده این جهان که باین کار گماشته گردید^۱ چنین داوریکه
بنزد او اطاعت و پاک منشی مقام گزید داوریکه تو
خود او را خواستاری ای مزدا ۰

۱۷ از تو میپرسم ای اهورا براسی مرا از آن آگاه فرما آیا
ای مزدا از توجه‌تان کامروا توانم شد و خود را بشما
نزدیک توانم نمود و سخنانم اثر خواهد کرد بنا بآنچه بشارت
شد تکامل و جاودانی نصیب پیرو راستی خواهد کردید ۵۰
۱۸ از تو میپرسم ای اهورا براسی مرا از آن آگاه فرما آیا
ای اشا ده مادیان و یک شتر و یک اسب که وعده شده
است بمن خواهد رسد همچنین بنعمت خوشی جاودانی که
از تو پیمان رفت (نایل مبشوم) ای مزدا ۱ ۵۰

۱۹ از تو میپرسم ای اهورا براسی مرا از آن آگاه فرما چه
چیز است سزای کسی که در این جهان در وعده خویش
پایدار نماند و مزدی که در مقابل کار و خدمت است نپردازد
سزای چنین کسی را که در دیگر سزای دچار آن خواهد
شد میدانم ۵۰

۲۰ این را میخواهم از تو بپرسم آیا دبوها از شهریاران خوب
بوده اند آنان بچشم خود می‌بندند که چگونه کریان و اوزیک
برای خوشنود ساختن آنان بگاو ظلم و بداد میکنند و کاوها
بجای آنکه آن را پیرو رانند و برهنائی اشا بزراعت بیفزایند
آنها همیشه بناله در می‌آورند ۲ ۵۰

(قطعه اول از نخستین‌های آشتود ۲ بار تکرار میشود — اشم وهو...
۳ بار — ما به های تت نوا پرسا درود می‌فرستیم — ینکه هاتام... یک بار)

۱ از جمله دلایلی که از برای قدمت کاتها میتوان اقامه کرد همین قطعه است از این جا
معلوم میشود که در زمان زرتشت هنوز سکه در ایران معمول نبود باعین جنس مزد
پرداخته میشد و داد و ستد میکردند غالباً در اوستا بر میخوریم که مزد طیب و با اتربان
(پیشوای مذهبی) با گاو و گوسفند و استر و غیره پرداخته میشد و نیز این قطعه بهترین دلیل است
که خود پیغمبر ایران سخن گو است نه آنکه دیگری از زبان او
۲ در این قطعه نیز اشاره قربانی است که در مراسم دیویسنا مجری میداشتند و زرتشت
بضد آن است کریان و اوزیک و کاوها از پیشوایان و امرای دیویسنا میباشند رجوع کنید
بمقاله اسامی خاص در گاتها

(၂၄၀)

(၁) မှ. လဲအပ်သောအခါ အောက်ပါအတိုင်း ဖြစ်ပေါ်သည်။
 အောက်ပါအတိုင်း ဖြစ်ပေါ်သည်။
 အောက်ပါအတိုင်း ဖြစ်ပေါ်သည်။
 အောက်ပါအတိုင်း ဖြစ်ပေါ်သည်။
 အောက်ပါအတိုင်း ဖြစ်ပေါ်သည်။

(၂) မှ. လဲအပ်သောအခါ အောက်ပါအတိုင်း ဖြစ်ပေါ်သည်။
 အောက်ပါအတိုင်း ဖြစ်ပေါ်သည်။
 အောက်ပါအတိုင်း ဖြစ်ပေါ်သည်။
 အောက်ပါအတိုင်း ဖြစ်ပေါ်သည်။
 အောက်ပါအတိုင်း ဖြစ်ပေါ်သည်။

(၃) မှ. လဲအပ်သောအခါ အောက်ပါအတိုင်း ဖြစ်ပေါ်သည်။
 အောက်ပါအတိုင်း ဖြစ်ပေါ်သည်။
 အောက်ပါအတိုင်း ဖြစ်ပေါ်သည်။
 အောက်ပါအတိုင်း ဖြစ်ပေါ်သည်။
 အောက်ပါအတိုင်း ဖြစ်ပေါ်သည်။

(၄) မှ. လဲအပ်သောအခါ အောက်ပါအတိုင်း ဖြစ်ပေါ်သည်။
 အောက်ပါအတိုင်း ဖြစ်ပေါ်သည်။
 အောက်ပါအတိုင်း ဖြစ်ပေါ်သည်။
 အောက်ပါအတိုင်း ဖြစ်ပေါ်သည်။
 အောက်ပါအတိုင်း ဖြစ်ပေါ်သည်။

یسنا ۴۵

ات فرو خشیا^۱

۱ من میخوام سخن بدارم اکنون گوش فرادهید بشنوید ای
کسانیکه از نزدیک و دور برای آگاه شدن آمده اید
اینک همه تان آن را بخاطر خود بسپريد چه او (مزدا) در
تجلی است نکند که آموزگار بدخواه و طرفدار دروغ با زبان
خویش آئین دروغین منتشر نموده حیات جهان دیگر را تباه
کند ۰۰

۲ من میخوام سخن بدارم از آن دو گوهري که در آغاز زندگانی
بوده اند از آنچه آن یکی مقدس بدیکری خبیث گفت که
فکر و تعلیم و خرد و آرزو و گفتار و کردار و روح ما با هم
یگانه و یکسان نیست ۰۰^۲

۳ من میخوام سخن بدارم از آنچه در آغاز این جهان مزدا
اهورای دانا مرا از آن آگاه نمود کسانیکه در میان شما
با این (وی) آن چنان که من میاندیشم و میگویم دل ندهند
در انجام دنیا پشیمان گشته افسوس خورند ۰۰

۴ من میخوام سخن بدارم از چیزیکه برای این جهان بهترین
چیزهاست بتوسط اشا تعلیم یافتم که مزدا آن را (جهان را)
بیا فريد کسیکه پدر برزیگران نیک نهاد است و زمین دختر
نیک کنش اوست که اهورای از همه چیز آگاه را بتوان
فریفتن ۰۰

۱ از این ها معلوم میشود که پیغمبر در میان جمعی خطاب به میخواند

۲ رجوع شود باهنود گات یسنا ۳۰ قطعه ۳ و توضیحات آن

۵ من میخوام سخن بدارم از آنچه (مزدای) مقدس تر از همه بمن گفت آن کلامی است که شنیدن آن برای مردمان بهترین چیزهاست کسانی که برای خوشنودی من از او (پیغمبر) اطاعت کنند چنین کسانی بواسطه سعی شان برای منش پاک بتکامل و جاودائی رسند (چنین گفت) اهورا مزدا ۰۰

۶ من میخوام از کسیکه بزرگتر از همه است سخن بدارم مزدا اهورا کسیکه خیر خواه مخلوقات است بتوسط خرد مقدس خویش ستایش کسانی که وی را میستایید میبشود عبادت او را من از وهومن تعلیم گرفتم او بمن از معرفت خویش بهترین چیز آموخت ۰۰

۷ در دست اوست منفعت و ضرر کسانی که هستند و بوده اند و خواهند بود آن را خواهند دانست همیشه روح راستی پرستان از بخت خویش برخوردار خواهد بود و دروغ پرستان گرفتار رنج و شکنج بمانند همه اینها را مزدا اهورا از قدرت خویش بیافرید ۰۰

۸ تو باید با سرودهای ستایش و تعظم توجه او را (مزدا را) بسوی ما جلب کنی آری اکنون من میخوام آن کشوری که (مقام) اندیشه و کردار و گفتار نیک است بادیدگان بنگریم از آنکه بتوسط راستی مزدا اهورا را شناختم درود و ستایش خود را در گرزمان تقدیم او کنیم ۰۰ ۲

۱ مقصود از تو یک نفر بخصوص نیست بلکه هر یک از شما مراد است

۲ گرزمان و یا گروتمان در ادبیات فارسی بسیار استعمال شده است در اوستا گروتمان Garodemana میباشد یعنی عرش

۹ تو باید خوشنودی او و وهومن را از برای ما فراهم کنی
 چه خوشی و ناخوشی ما باراده او صورت پذیرد بشود که
 مزدا اهورا از قدرت خویش ما را بکشت و کاریاری کند
 تا آنکه بستوران و برزیگران نمو و ترقی دهیم برای آنکه
 (ما) بتوسط اشا از منش پاک برخورداریم ۰۰

۱۰ تو باید آن کسی را با نیایش پارسای خود بستائی که جاویدان
 مزدا اهورا نام دارد چه بتوسط وهومن و اشای خویش
 وعده فرمود که در کشور خود ما را از رسائی و جاودانی
 و در سرای خویش از نیروی و پایداری متنعم سازد ۰۰

۱۱ از این سبب کسیکه در آینده دیوها و اشخاصیکه او را
 (زرتشت را) خوار میخوانند ذلیل بدارد و همه دیگران
 را غیر از کسانی که باو اخلاص میورزند (پست بشمارد) دین
 مقدس داور نجات دهنده (چنین کسی را) مثل دوست و
 برادر و پدر خواهد شد ای مزدا اهورا ۱ ۰۰

(قطعه اول از نخستین های اُشتود ۲ بار — اشم وهو ۳ بار ما به
 های ات فروخشا درود میفرستیم — ینگه ها تام یک بار)

۱ یعنی که دین پیغمبر در روز قیامت مثل دوست و برادر و پدر اسباب رستگاری
 پیروان خواهد شد

اشتود گات یسنا ۴۶

کامنه مژا ۱

۱ بکدام خاک روی آورم بکجا رفته پناه جویم شرفا و پیشوایان از من کناره جویند و از دهقانان نیز خوشنود نیستم و نه از بستگان دروغ که فرما زوایان شهرند چگونه ترا خوشنود توانم ساخت ای مزدا ۵۵

۲ من میدانم ای مزدا که چرا کاری از پیش توانم برد برای آنکه گله ورمه ام اندک و کارگرانم کم است نزد تو گله مندم ای اهورا خود بنگر مرا پناه ده چنانکه دوستی بدوستی دهد (و آگاه ساز) مرا چه چیز است پاداش نیک منشان ۵۵

۳ کی ای مزدا سپیده دم بدر آید و جنس بشر بسوی راستی روی کند کی نجات دهنده بزرگ با گفتار پر از حکمت خوش بمراد رسد کدامند کسانی که وهومن بیاری آنان آید زهی امیدوارم که آن را نصیب من گردانی ای اهورا ۵۵

۴ دروغ پرست نمیخواهد که پیروان راستی ستوران را در ایالت و ده زیاد نموده پیروانند آن (دروغ پرستیکه) ببدی مشهور و تمام اعمالش زشت است ای مزدا کسیکه او را از سلطنت براندازد و یا از زندگی محروم کند این چنین کسی باید پیشقدم گشته راه مستقیم دین را منبسط سازد ۵۵

۱ این‌ها عبارت است از قطعات مختلف در چهار قطعه اول بیغیر از عدم موفقیت خود گله مند است در دو قطعه بعد از تکلیف شرفا نیست بسایر ایمان آورندگان و در قطعات ۷ و ۸ در امید یاری خداوند و از قطعه ۹ تا ۱۳ از خود و آئین مزد یسنا صحبت میدارد از قطعه ۱۴ تا ۱۷ از گرویدن گشتاسپ و جاما سب و فرتوسر سخن رفته است

۵ اگر دانائی کسیکه پیرو راستی و فرمانبر آئین است موفق شد که دروغ پرستی را بدین در آورد که از کیش (قدیم) و ارتباط با آن دست بکشد چنین کسی باید پس از اطمینان یافتن بیکى از شرفا خبر دهد تا او را از صدمه دیگران حفظ نماید ای مزدا اهورا

۵

۶ اگر از کسی پناه خواسته شد و بیاری برنخواست ناگزیر چنین کسی با مخلوقاتى محشور گردد که از دروغ پرستانند زیرا که خود او دوستار دروغ و خیر خواه آن است کسی پیرو راستی است که پیرو راستی دیگر را ارجند بدارد همانطوریکه تو در آغاز مقرر نمودی ای اهورا ۵

۷ ای مزدا قطع نظر از آذر و منس پاک که از اثر آنها جهان صداقت نجات خواهد یافت که را از برای پناه و حمایت مثل من کسی خواهی گماشت وقتی که دروغ پرست بقصد آزار من مهیا گردد و جدانم را از چنین تعلیمی مطلع ساز ۵

۸ کسیکه خیال دارد دودمان مرا تباہ کند مبادا که از کردارش آسیبی بمن رسد بشود که کلیه صدمه خصومتش بخود او متوجه گردد بطوریکه زندگانی خوب نه زشت را از او دور کند ای مزدا ۵

۹ کیست آن وفا شناسی که نخستین بار تعلیم داد که ما باید
ترا مُدق ترین بشناسیم و (ترا) از برای درستکاران مقدس
داور اعمال بدانیم ما می‌خواهیم بتوسط و هومن تو بشنوبیم
آنچه را که خلاق ستوران با شما خبر داد ۱ ۵۵

۱۰ ای مزدا اهورا کیسکه از مرد و زن برای من بجای آورد
آنچه را که تو در طی زندگی بهترین چیز خواندی برای
پاداش درستی او کشور پاک منشی بد و عنایت کن و با همه
کسانیکه من آنانرا بعبادت تو می‌گمارم از پل چنوات خواهم
گذشت ۲ ۵۵

۱۱ کریانها و کاویها بواسطه تسلط خویش مردم را بسوی اعمال
زشت دلالت کنند تا آنکه حیات جاودانی آخرت آنان را
تباه نمایند روان و وُجدان آنان و قتیکه بنزدیک پل
چنوات رسد در بیم و هراس خواهد افتاد آنان جاویدان
در خانه دروغ (دوزخ) بمانند ۵۵

۱۲ وقتی که راستی از کوشش آرمتی کسبکه از پرتو او بهشت
آراسته گردد بیس نبیرکان و باز ماندگان ستوده فریان
تورانی حلول کند پس آنگاه و هومن آنان را بکسور جاودانی
در آورد و در روز واپسین اهورا مزدا آنان را در بنماه
خود بگیرد ۳ ۵۵

۱ رجوع شود به یسنای ۲۹ قطعه ۲ — ۴

۲ پل چنوات در ادبیات مزدیسنان بمعنی بل صراط است در اوستا چنَوَنت Cinvant
peretav آمده است معنی لفظی آن بل تشخیص و تصمیم و قضاوت میباشد بقول کتب سهلوی
چنوات برای نیکوکاران یلندی ۹ نیزه و با ۲۷ تیر فراخ گردد اما برای گنہکاران
مانند لب تیغ تند و باریک شود

۳ خاندان فریان Fryana از امرای توران هنوز بدین مزدیسنا نگرید ولی
زرتشت امیدوار است که آنان را از بیروان خویش گرداند رجوع شود با سامی خاص

۱۳ در میان مردم کسیکه سینتمان زرتشت را بواسطه اطاعت خویش خورسند سازد سزاوار است که چنین کسی بشهرت نیک رسد باین کس مزداهورا زندگانی جاودانی بخشد و هومن او را بفردوس برین جای دهد ما چنین کسی را دوست خوب راستی می‌شمیم ۰۰

۱۴ ای زرتشت کدام یک از گروندگان در اتحاد ایمانی دوست تست و یا کیست کسیکه بشهرت نیک خواهد رسید کی گشتاسب یا ور آئین است کسیکه در بهشت در اساحت تو بسر برد ای مزداهورا کسی است که با سرودهای پاک منشی او را می‌ستایم ۰۰

۱۵ من می‌خواهم شمارا از هیچتسپ و سینتمان خبر دهم تا آنکه هوشیاران را از بی‌هوشان تمیز دهید.....
بر طبق نخستین آئین اهورا بواسطه این اعمال بر راستی ملحق گردید ۱ ۰۰

۱۶ ای فروشتر هُوگو با این یار سایان بآنسوی بشتاب ماهر دو امیدواریم که کامیاب گردید آنجائیکه اشا با آرمی متفق است در آن کشور جاودانی که از آن پاک منشان است در آنجائیکه مزداهورا برای گشایش بخشیدن آرام گزیند ۲ ۰۰

۱ از این قطعه از زمان قدیم یک سطر افتاده است هیچتسپ و سینتمان از اجداد زرتشت می‌باشند رجوع شود بمقاله زرتشت و اسامی خاص در گاتها
۲ فروشتر از خاندان هُوگو پدرزن زرتشت و برادر جاماسب است

۱۷ ای جاماسب هُوگو در آنجا (زداهورا) از زیان تان
سخن گویم نه از سود تان و از فرمانبرداری و از ستایش و
اطاعت تان نزد کسیکه با هوش را از بی هوش میشناسد نزد
آن اهورامزدائی که راستی مشاور آگاه اوست ۵۵

۱۸ کسیکه بسوی من گراید من نیز بهترین چیزیکه دارا هستم
بتوسط منش پاک با و وعده میدهم اما بکسیکه با ما در
سرکینه و دشمنی است خصومت ورزم (چنین کنم) در حالتیکه
آنچه مشیت تان است بجای میآورم ای مزدا وای اشا این
است تصمیم من از روی خرد و هوشم ۵۵

۱۹ کسیکه بهترین حاجت مرا که زرتشت هستم برطبق آئین
مقدس برآیم بجای آورد چنین کسی در زندگی آینده در سر
زمین جاودانی از نعمت فراوان برخوردار گردد ۵۵

(قطعه اول از نخستین های اشتود ۲ بار — اشم و هو ۳ بار —

۱ یعنی از فرشته و برادرش جاماسب طوری بنزد اهورا مزدا شفاعت خواهد
شد که مورد رحم و عنایت شوند

به های نامنه مئرا درود میفرستیم — ما به گاتها اشتود مقدس
و سرور تقدس درود میفرستیم — ما براسر گاتهای اشتود درود
میفرستیم ینگه ها نام یک بار

یتا اهو وئیریو ۲ بار)

ما میستائیم (۱) در بندگی اقتدار و شوکت اهورا مزدا را که سرچشمه
کلیه اشیاء و فروغ سرشار است و امشاسپندان را و گاتهای اهنود
واشتود و سبتهد و هوخستر و وهشواشت را که سروران حقیقت اند و
فروهر توانای نیکان و بوریو نکیشان و بنانزدستان را — اشم و هو
یک بار — اهما ریسیجا جسه می اشم و هو یک بار

برسادی پندیراد بنیوشاد بخوشنودی دادار هورمزد رایومند
خرمهند بخوشنودی اوا هما امشاسپندان پیروزگر : بخوشنودی
دین پاک یزدان : بخوشنودی اشو روان زراشت میتیان
انوشه روان : بخوشنودی هورمزد اوا گاه سه دی و یسه شام :
بخوشنودی بهمن و ماه و گوش و رام : بخوشنودی اردی بهشت بلند
و آدر و سروش و ورز و هرام : بخوشنودی شهر پور و خور و مهر
و آسمان و انیرام انتره روشن گاه خدا : بخوشنودی اسپندارمنه
و آبان و دین و ارد مار سپند : بخوشنودی خورداد و تیشتر و باد و
فروردین : بخوشنودی امرداد و رشن و آشتاد و زمباد : بخوشنودی
روز گه گاتهای یو گه اُشتود گاه اُشتود گاتها بذیرفنه هورمزد
و امشاسپندان باد و ائی یارمه و هان رساد اشونه اشم و هو یک بار ۱

۱ رجوع شود بمقاله ملحقات گاتها

מגן אברהם

[illegible][illegible][illegible]

خوشنومن^۱

مس و وه و فیروز گریاد مینوی که گاتابیو که اهنود که گاتابیو
که اشتود که گاتابیو که سپتند که گاتابیو که وهوخستر که گاتابیو
که وهشتواشت برساد

بخوشنودی اهورا مزدا اشم وهو.... (۳ بار) من اقرار دارم که زرتشتی
و مزدا کیش هستم دین من آئین اهوراست و دشمن دیوها میباشم
بشود که فروهر یا کان در هنگام نماز اهنود و اشتود و سپتند و وهوخستر
و وهشتواشت حضور بهرسانند توای زوت برای خوشنودی اهورا
مزدائی که سرچشمه کلیه اشیاء است اهورا مزدائی که فروغ سرشار
است و برای خوشنودی امشاسپندان و برای خوشنودی گاتهای
اهنود و اشتود و سپتند و وهوخستر و وهشتواشت که سروران حقیقت اند
و برای خوشنودی فروهر توانای نکان و برای خوشنودی پور یونکیشان
و بنانزدستان معنی کلام یتا اهو و یر یو را برای ما آشکار ساز
و بکند که راسبی پاک و فرزانه معنی کلام اتا رتوش اشات چیت
هچا را برای ما واضح کند

ما میستائیم اهورا مزدائی که سرچشمه کلیه اشیاء است اهورا مزدائی
که فروغ سرشار است

ما میستائیم امشاسپندانی که از روی دانش حکم فرمایند
'ما میستائیم گاتهارا که سروران حقیقت اند و در بالیدن و نمو کردن اشیاء
یاری کنند

ما میستائیم اهنود گات را که سرور راستی و پاکی است
ما میستائیم اشتود گات را که سرور راستی و پاکی است
ما میستائیم سپتند گات را که سرور راستی و پاکی است
ما میستائیم وهوخستر گات را که سرور راستی و پاکی است
ما میستائیم وهشتواشت گات را که سرور راستی و پاکی است
ما میستائیم همه فروهران نیکان و دلیران و خیر خواهان را
اهو نور نگهدار بدن است

(၁၄၇ . အပိုင်း)

၁၄၇ . အပိုင်း . အနုပညာ . အကျင့်အစား

(၁) အနုပညာ . အကျင့်အစား . အနုပညာ . အကျင့်အစား

အနုပညာ . အကျင့်အစား . အနုပညာ . အကျင့်အစား

အနုပညာ . အကျင့်အစား . အနုပညာ . အကျင့်အစား

အနုပညာ . အကျင့်အစား . အနုပညာ . အကျင့်အစား

[၁၄၈]

(၂) အနုပညာ . အကျင့်အစား . အနုပညာ . အကျင့်အစား

အနုပညာ . အကျင့်အစား . အနုပညာ . အကျင့်အစား

အနုပညာ . အကျင့်အစား . အနုပညာ . အကျင့်အစား

အနုပညာ . အကျင့်အစား . အနုပညာ . အကျင့်အစား

(၃) အနုပညာ . အကျင့်အစား . အနုပညာ . အကျင့်အစား

အနုပညာ . အကျင့်အစား . အနုပညာ . အကျင့်အစား

အနုပညာ . အကျင့်အစား . အနုပညာ . အကျင့်အစား

အနုပညာ . အကျင့်အစား . အနုပညာ . အကျင့်အစား

(၄) အနုပညာ . အကျင့်အစား . အနုပညာ . အကျင့်အစား

အနုပညာ . အကျင့်အစား . အနုပညာ . အကျင့်အစား

အနုပညာ . အကျင့်အစား . အနုပညာ . အကျင့်အစား

အနုပညာ . အကျင့်အစား . အနုပညာ . အကျင့်အစား

سپنتمد گات یسنا ۴۷

سپنتمد مینو^۱

۱ نسبت بخرد مقدس و آئین ایزدی نیک اندیشیدن و نیک گفتن و نیکی بجای آوردن (سبب میشود که) اهورا بتوسط خسترا و آرمی بما رسائی و جاودانی بخشد ॐ
(این قطعه ۲ بار تکرار میشود)

۲ برای حق معرفت مزدا که پدر راستی است باید نسبت باین خرد مقدس بهترین اعمال را بجای آورد خواه از گفتار زبان و سخنانیکه از خیال پاک است و خواه از کار بازوها و کوشش پارسا ॐ

۳ ای مزدا توئی پدر مقدس این خرد ای کسیکه جهان شادمانی بخش آفریدی و پس از مشورت با منش پاک بتوسط آرمی بآن صلح و مسالمت دادی ॐ

۴ ای مزدا از این خرد مقدس دروغ پرستان بر افتادند نه پیروان راستی خواه کسی را مال بسیار باشد خواه اندک باید دوست پیرو راستی و بضد دروغ پرست باشد ॐ

۱ در این ها در هر شش قطعه سپنتمد مینو تکرار شده است که بمعنی خرد مقدس است و خوب از این قطعات برمی آید که سپنتمد مینو غیر از اهورا مزداست رجوع^{۱۲} شود بمقاله آئین زرتشت

۵ ای مزدا اهورا از آن بهترین نعمت‌هایی که تو بتوسط این
 خرد مقدس پیرو راستی وعده دادی آیا دروغ پرست که از
 اعمال خویش پیرو آک منش است برخلاف اراده تو از
 آن بهره مند تواند شد ۱ ۵۵

۶ ای مزدا اهورا تو از این خرد مقدس بتوسط آذر و آرمی
 بهر دو طرف جزا خواهی داد بسا اشخاص مایلند که آن را
 شنیده ایمان آورند ۵۵

قطعه اول از نخستین‌های سینتد ۲ بار تکرار میشود اشم و هو
 ۳ بار ینگه ها تام یک بار

۱ در متن اک مناه آمده است آک بمعنی بد و زشت است یوراسب را (ضحاک را)
 نذرده آک گویند

سپنتمد گات یسنا ۴۸

یزی ادائیش

۱ وقتی که راستی بدروغ ظفر یا بد هما نطوری که بسا پیش از این
خبر داده شد و بدیوها و مردمان سزا و پاداش جاویدانی
بخشند آنگاه اشا از عنایت تو کسانی را بلند سازد که ترا
میستایند ای اهورا ۰۰

۲ ای اهورا مرا آگاه ساز زیرا که تو آگاهی آیا پیش از
فرارسیدن سزائی که تو مقرر داشتی پیرو راستی بدروغ پرست
غالب خواهد شد آری این غلبه از برای جهان یک پیام
پارسانی خواهد بود ۰۰

۳ از برای مرد دانا بتوسط اشای مقدس تعلیم اهورای
نیکخواه مثل تو کسی ای مزدا که از نیروی خرد پاک
اندیش خویش بحکمت سَرّی آگاهی بهزین تعلیمات
است ۰۰

۴ کسیکه گهی نیک^۱ و گهی زشت اندیش است و کسیکه
وُجدانش را بواسطه کردار و گفتارش مطیع هوا و هوس
و خواهش خویش سازد چنین کسی بحکم ازلی تو در روز
واپسین منفرد خواهد شد^۱ ۰۰

۱ یعنی کسانی که در ایمان خوش تردید دارند در روز واپسین از بهشتیان و دوزخیان
منفرد گشته در برزخ (همستان) بسر خواهند بُرد

۵ پادشاهان خوب با اعمال و تعلیم نیک باید سلطنت کنند نه
آنکه شهریاران بد بر ما فرمانروا گردند ای آرمی ای
ستوده تر از همه زندگانی جهان آینده را بیارای از : ای
ستوران کشت و ورز مهیا ساز و از برای تغذیه ما آنها را
بپروران ॐ

۶ آرمی کسیکه بمنش پاک آراسته است از برای ما
منزلهای نیک فراهم ساخت بما پایداری و نیروی بخشید
مزداهورا در هنگام خلقت این جهان بدستکاری اشا گناه
.. ویانید ॐ

۷ خشم باید باز داشته شود در مقابل ستم از خود مدافعه کنید
ای کسانی که باداش پاک منشان را بنوسط راستی خواستارید
از همان راستی که مرد مقدس از دوستان او ست آرا مگاه
او (مرد مقدس) در سرای تو خواهد بود ای اهورا ۱ ॐ

۸ آیا کشور نیک جاودانی و پاداش تو از برایم مقرر است
ای مزدا آیا تو مار حساب روز و ابسین تو ای اساد در وقت
سنجیدن اعمال بدستکاری و هومن بر وفق آرزوی من وفا
شناس خواهد بود ॐ

۹ کی خواهم دانست ای مزدا و ای اشا که شما نسبت بکسیکه در پی تباہ کردن من است توانا و زبردستید آنچه یاداش نیک نهاد است باید بخوبی از آن اطلاع یابم رهاننده را آرزوی آن است که از قسمت خویش با خبر باشد ۱ ۵۵

۱۰ کی ای مزدا شرفا بر سالت پی خواهند برد کی این مشروب مُسکرو کشیف را خواهی برانداخت از آن چیزیکه کرپانهای زشت کردار و شهریاران بد رفتار بعدا ممالک را میفریبند ۵۵

۱۱ کی ای مزدا آرمتی با اشا و خشترا دارنده چراگاهان فراوان و منازل زیبا نمودار خواهند شد کیانند آنانیکه در مقابل دروغ پرستان خونخوار صلح بر قرار سازند کیانند کسانیکه نزدشان معرفت بمنش پاک پیدا خواهد شد ۵۵

۱۲ کسانی از حامیان ممالک محسوبند ای و هومن و ای اشا که در مقابل حکم مزدا کوشا هستند و با اعمال تکلیف خویش بجای میآورند آنان کسانی هستند که از برای درهم شکستن خشم برانگیخته شدند ۵۵

(قطعه اول از های سینتد ۲ بار تکرار میشود — اشم و هو... ۳ بار
ما به های یَرَی ادایش درود میفرستیم — یَکِه ها نام... یک بار)

(၁၄၇)

(၁) မင်းသားတို့၏ အမည်များ
 မင်းသားတို့၏ အမည်များ
 မင်းသားတို့၏ အမည်များ
 မင်းသားတို့၏ အမည်များ
 မင်းသားတို့၏ အမည်များ

(၂) မင်းသားတို့၏ အမည်များ
 မင်းသားတို့၏ အမည်များ
 မင်းသားတို့၏ အမည်များ
 မင်းသားတို့၏ အမည်များ
 မင်းသားတို့၏ အမည်များ

(၃) မင်းသားတို့၏ အမည်များ
 မင်းသားတို့၏ အမည်များ
 မင်းသားတို့၏ အမည်များ
 မင်းသားတို့၏ အမည်များ
 မင်းသားတို့၏ အမည်များ

(၄) မင်းသားတို့၏ အမည်များ
 မင်းသားတို့၏ အမည်များ
 မင်းသားတို့၏ အမည်များ
 မင်းသားတို့၏ အမည်များ
 မင်းသားတို့၏ အမည်များ

یسنا ۴۹

ات ما یوا

۱ ای مزدا وای اشا همیشه بندو سدّ راه من است و قتی که
میخواهم غفلت زدگان را خوشنود ساخته براه راست آورم
ای راستی بسوی من آی و پناه متین من باش ای وهومن
بندو را نابود ساز ۰

۲ این بندو گمراه کننده که یکی از دروغ پرستان است دیر
زمانی است که خار سر راه من است کسی است که منفور
اشاست از این جهت است که در جلب نمودن آرمی مقدس
ساعی نیست و نه در خیال آن است که طرف شور منش پاک
شود ای مزدا ۰

۳ ای مزدا پایه آئین ما بروی راستی نهاده شد از این جهت
سود بخش است پایه مذهب غلط بروی دروغ قرار گرفت
از این سبب زبان آور است برای این است که میخواهم
مردم بمنش پاک ملحق شوند و همه ارتباط خود را با دروغ
پرستان قطع کنند ۰

۴ کسانی که با زبان خود در میان دوستانشان خشم و سم منتشر
کنند و بضد تربیت ستوران باشند در نزد آنان نه کردار
یک بلکه اعمال زشت غالب است و برای ایان دروغین
شان بسرای دیو در آیند ۰ ۲

۱ از امرای مخالف رجوع کنید بمقاله اسامی خاص به بندو Bendva

۲ مقصود از سرای دیو جهنم است

۵ ای مزدا خوشی و فراوانی از آن کسی است که همیشه
 شخصیت خود را بمنش پاک متفق کند و بواسطه راستی
 پیارسائی مأنوس گردد و با آنها (لایق) کشور روحانی تو
 شود ای اهورا ۰۰

۶ ای مزدا وای اشا استغاثه ام از شما این است که آنچه مشیت
 شماست بمن بگوئید تا آن را بتوانم درست امتیازدم که
 چگونه باید آئین ترا منتشر سازیم ای اهورا ۰۰

۷ وهومن این را بشنود و اشانیز بآن گوش فرادهد توای اهورا
 درباب مرا کدام یک از پیشوایان و کدام یک از شرفا
 بدین گرویدند که از آن شهرت نیکی در میان دهقانان
 پیچده باشد^۱ ۰۰

۸ خواهشم از تو این است ای مزدا اهورا که فراشستر را
 بخوشترین آمیزش با راستی موفق گردانی و بمن نعمت کشور
 جاودانی خود ارزانی داری هماره خواهانیم که پیک تو
 باشیم ۰۰

۱ مقصود این است و قتیکه از پیشوایان و شرفا (رزمیان) بدین در آیند در میان برزبگران
 شهرت یافته بآنان تأسی خواهند نمود

۹ باید آن سود بخش کسیکه برای بجای آوردن نیکی آفریده شد
 باین فرمان ایزدی گوش دهد کسیکه طرفدار آئین درست
 است (باید) بآنانیکه با دروغ پرستان در آمیزشند
 اعتنائی نکند کسیکه شخصیت خود را با راستی مربوط داشت
 در روز واپسین از بهترین پاداش برخوردار گردد ای
 جاماسب^۱ ۵۵

۱۰ ای مزدا این فکر پاک و این روح پیرو راستی را با عبادت و
 خلوص نیت و غیرت ایانش میخواهم برای محافظت باستان
 تو آورم تا تو ای توانای بزرگ با قوه جاودانی خویش
 نگهبان آن باشی ۵۵

۱۱ اما آنانیکه گوش بفرمان حکمروایان زشتکردار دارند کار
 و خیال و ابهان آنان تیره و تباه است روانها با خورش
 دوزخی بدروغ پرست روی کنند در سرای دروغ آنان از
 صدر نشینانند^۲ ۵۵

۱۲ ای اشا و ای وهومن کدام است فریاد رسی تان برای من
 زرتشت که یاری تان را استغاثه میکنم ای مزدا اهورا من
 از بی بخشابشت با سرودهای نیایش ترا میستایم تا آنچه در
 نزد تو گرامی تر است بمن عنایت کنی ۵۵

(قطعه اول از های سبتهد ۲ بار تکرار میشود — اسم وهومن ۳ بار
 ما به های ات ما بوا درود میفرسیم — یگه ها تام یک بار)

۱ مراد از سود بخش که در اول قطعه گفته شد همان جاماسب میباشد که در آخر از او

اسم برده شد

۲ یعنی که روانهای گناهکاران دوزخی با خورشهای بد یا استقبال روان نورسیدگان دروغ

پرست میروند

یسنا ۵۰

کت موی اوروا

۱ (زرتشت گوید) آیا روانم پس از مرگ میتواند از کسی امید پناهی داشته باشد بقینا میدانم که آن کس جز از راستی و منش پاک و توای مزدا که در همین جهان باستفائنام اجابت نموده بمن و ستورانم یاری میکند کسی دیگر نخواهد بود ۰۰

۲ آیا ای مزدا ستوران خوشی بخش و چراگاهان بآن کسیکه آرزوی داشتن آنها دارد بخشیده میشود
(مزدا گوید) در میان گروه انبوه آنانیکه بر طبق آئین مقدس بسر برند و خورشید بآنان پرتوافکن است در روزیکه در پای حساب واپسین ایستند آنان را بسرای هوشمندان جای دهم ۰۰

۳ (زرتشت گوید) ای مزدا از آنچه بدستیاری خسترا و وهومن بآن کس وعده شد بتوسط اشا باو خواهد رسید بهمان کسیکه از پرتو قوه راستی خاک همسایکانیکه هنوز پیرو دروغ است بدین در آورد ۰۰

۴ ترا درودگویان و ستاینده ام ای مزدا تا آنکه وهشتامناه و خسترا دریل چنوات در سر راه پاداش آن چیزیکه آرزوی همه دین آورندگان است فرمانبرداران را منتظر شوند ۰۰

۱ اشاره باین است که آنچه در این جهان آرزوی انسان میباشد در قیامت باو بخشیده شود مستمندان و ینوایان که بسا از نعم و خوشی دنیا محرومند در جهان دیگر بآنها خواهند رسید
۲ مقصود از آن کسیکه باو وعده بخشایش شده است و ممالک همسایه را بدین مزدا خواهد در آورد کی گشتاسب میباشد
۳ وهشتامناه بمعنی بهترین منش میباشد کلمه مرادف وهومن است مقصود این است که فرشتگان بهمن و شهریور در سر پیل صراط منتظر ورود ارواح نیکوکاران شده تا آنها را بسوی بهشت دلالت کنند از سرای هوشمندان و خانه پاداش بهشت اراده شده است

۵ آری ای مزداهورا و ای اشایک اشاره صریح و آشکار شما
ما را بفردوس رساند چه دوستی و مهربانی شما نسبت به پیغمبر
تان یقینی است ۵۵

۶ پیغمبر ستایش کنان صوت خود را بلند میکند ای مزدا آن
دوست راستی زرتشت تا آنکه زبانم را براه راست رهنمون
شوی ای آفریننده قوه خرد بتوسط منش پاک مرا از
آئین خویش بیا موز ۵۵

۷ ای تندرو ترین سواران ای اشا و ای وهومن ای توانایان
و ای درخشنده گان با هیجان ستایش خواهانم که شما
را بر آن دارم که بسوی من شتافته مہتای یاری من گردید ۵۵

۸ ای مزدا همواره خواستارم با سرودهای معروفی که از غیرت
پاراسائی است بسوی تان روی آورم همچنین ای اشا دستها را
بلند نموده با ستایش ایمان آوردگان و با آنچه در خور
منش پاک است در مقابل تان ایستم ۵۵

۹ انیک دگر باره شما راستایش کنان در مقابل تان ایستاده ام
پس از آنکه بطور دلخواه بحسب خدمت خویش پیاداش
رسیدم آنگاه خواهم کوشید که دین آورندگان نیز از آن
بهره مند گردند ॐ

۱۰ اعمالی که پیش از این از من سرزد و آنچه بعد بجای
آورم و آنچه ای وهومن دیدگان را مسرت بخشد چه از
نور خورشید و سپیده صبح درخشان جمله از بی تسبیح
تست ای راستی ای مزدا ॐ

۱۱ تا مرا تاب و توانائی است مایلم که ثناخوان شما بشم ای مزدا
ای راستی آفریننده بشر بتوسط منش پاک طلب میکند از
آنکه او (بشر) بجای آورد آنچه را که بهتر موافق اراده
اوست (خداست)

(قطعه اول از نخستین های سپندمد ۲ بار تکرار میشود — اشم وهو ۳
بار — ما به های کت موی او را درود میفرستیم — ما به گاتهای سپندمد
مقدس و سرور تقدس درود میفرستیم — ما بسا سرجاتها درود میفرستیم
ینگه هاتام یک بار)

یتا اهوریو ... ۲ بار)

ما مېستائيم (۱) دربندي اقتدار و شوكت اهورا مزدارا كه سرچشمه
كله اشياء و فروغ سرشار است و امشاسپندان را و گاتهای اهنود
و اشنود و سپند و وهوخستر و وهشواشت را كه سروران حقيقت اند و
فروهر توانای نيكان و يوريو تكيشان و نازدشتان را — اشم و هو ...
يك بار — اهماريسچا ... جسه مي ... اشم و هو ... يك بار
برساد بېد يرد بڼوشاد بڼوشنودي دادار هورمزد را بومند
خرمند ؟ بڼوشنودي اوا هما امشاسپندان يروزگر ؟ بڼوشنودي
دين ياكه يردان ؟ بڼوشنودي اشوروان زراتشت سپتمان
انوشهروان ؟ بڼوشنودي هورمزد اوا گاه سه دي و يسه شام ؟
بڼوشنودي بهمن و ماه و گوش و رام ؟ بڼوشنودي اردي بهشت بلند
و آذر و سروش و ورز و هرام ؟ بڼوشنودي شهر پور و خور و مهر
و آسمان و انيرام اتيره روشن گاه خدا ؟ بڼوشنودي اسپندارمذ
و آبان و دين و ارد مار سپند ؟ بڼوشنودي خورداد و تيشتر و باد و
فروردين ؟ بڼوشنودي امرداد و رشن و آشتاد و زمباد ؟ بڼوشنودي
روز گه گاتهاي يو گه سپند گاه ... سپندگاتها پذيرفته هورمزد
و امشاسپندان باد ۵۰ ابي ياريه و هان رساد اشونه اشم و هو ... يك بار

۱ رجوع شود بمقاله ملحقات گاتها

שלחם ושלחם.

۱۰۰۰ واند . وانم . وات . لوبلرکند . سید

•පාදල ට්‍රේසරාරියාල •පාදල ඔප්පුකරුණික •පාදල ට්‍රේසරාරියාල •පාදල-3-විෂය
 •ට්‍රේසරාරියාල •පාදල ඔප්පුකරුණික •පාදල ට්‍රේසරාරියාල •පාදල ඔප්පුකරුණික,
 ඔප්පුකරුණික, අංශුවිකරණය, •පාදල ට්‍රේසරාරියාල •පාදල කටයුතුකරුණික, •පාදල

[illegible][illegible]

خوشنومن ۱

مس و وه و فیروزگر باد مینوی که گاتابیو که اهنود که گاتابیو
که اشتود که گاتابیو که سپتند که گاتابیو که وهوخستر که گاتابیو
که وهشتواشت برساد

بخوشنودی اهورا مزدا اشم وهو... (۳ بار) من اقرار دارم که زرتشتی
و مزدا کیش هستم دین من آئین اهوراست و دشمن دیوها میباشم
بشود که فروهر یا کان در هنگام نماز اهنود و اشتود و سپتند و وهوخستر
و وهشتواشت حضور بهم رسانند توای زوت برای خوشنودی اهورا
مزدائی که سرچشمه کلیه اشیاء است اهورا مزدائی که فروغ سرشار
است و برای خوشنودی امشاسپندان و برای خوشنودی گاتهای
اهنود و اشتود و سپتند و وهوخستر و وهشتواشت که سروران حقیقت اند
و برای خوشنودی فروهر توانای نکان و برای خوشنودی پوریونکیشان
و بنزد دشتان معنی کلام یتا اهو و یربو را برای ما آشکار ساز
و بکند که راسپی پاک و فرزانه معنی کلام اتا رتوش اشات چیت
هوتا را برای ما واضح کند

مامیستائیم اهورا مزدائی که سرچشمه کلیه اشیاء است اهورا مزدائی
که فروغ سرشار است

مامیستائیم امشاسپندانی که از روی دانش حکمفرماید

مامیستائیم گاتهارا که سروران حقیقت اند و در بالبدن و نوکردن اشیاء
یاری کنند

مامیستائیم اهنود گات را که سرور راستی و پاکی است

مامیستائیم اشتود گات را که سرور راستی و پاکی است

مامیستائیم سپتند گات را که سرور راستی و پاکی است

مامیستائیم وهوخستر گات را که سرور راستی و پاکی است

مامیستائیم وهشتواشت گات را که سرور راستی و پاکی است

مامیستائیم هه فروهران نیکان و دلبران و خیر خواهان را

اهو نور نگهدار بدن است

وهو خوشتر گات ۱ یسنا ۵۱

۱ ای مزدا کشور نیک گرانها مثل قسمت پارسای راستی
بکسی داده شود که با غیرت نیکوترین اعمال بجای آورد
اینک خواستاریم که دارای چنین قسمتی شویم ۵۵

۲ پیش از همه اطمینان بخش مرا ای مزدا از کشور جاودانی
خوش و از کشور راستی و آن آرمی این کشورهای بر
منفعت را بواسطه منش پاک بکسانی ارزانی دارید که عبادت
کنند ۵۵

۳ ای اهورا و ای اشا بکسانی گوش دهید که در کردار و گفتارشان
بسختانتان گوش دوخته و بمنش پاک تکیه داده اند
بکسانیکه تو خود نخستین آموزگار آتانی ای مزدا ۵۵

۴ کجاست پاداش رنج کشیدگان کجاست غفواز برای گناهکاران
در کجا بر راستی رسند در کجا آرمی مقدس را بینند در
آنجائیکه کشور جاودانی تست ای مزدا ۵۵

۱ در قسمت اول اینها از کشور جاودانی اهورا که پاداش نیکوکاران است
صحبت میشود در قسمت دوم پیغمبر مرتباً از پیروان نامدار خود اسم میبرد
۲ جواب چهار سؤال این است که پاداش و غفو و اشا و آرمی همه در بهشت دیده

میشود

(၈) ချစ်သောသူ၊ သူငယ်ချင်း၊ မိမိ၏အားကိုးခံရသူ၊ အကျိုးရှိသူ၊ အထောက်အကူပြုသူ၊ အစွမ်းအင်ပေးသူ။

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ।

[illegible][illegible][illegible]

والله اعلم .

၁။ မြန်မာ့အလင်းစာမူကြမ်း
 ၂။ မြန်မာ့အလင်းစာမူကြမ်း
 ၃။ မြန်မာ့အလင်းစာမူကြမ်း
 ၄။ မြန်မာ့အလင်းစာမူကြမ်း
 ၅။ မြန်မာ့အလင်းစာမူကြမ်း
 ၆။ မြန်မာ့အလင်းစာမူကြမ်း
 ၇။ မြန်မာ့အလင်းစာမူကြမ်း
 ၈။ မြန်မာ့အလင်းစာမူကြမ်း
 ၉။ မြန်မာ့အလင်းစာမူကြမ်း
 ၁၀။ မြန်မာ့အလင်းစာမူကြမ်း

[illegible]

(v) သောတေး၊ ခါး၊ မှတ်၊ လက်မူ၊ အညာသေ

دا د سولې په نوم دی.

မလေးရှားနိုင်ငံ၊ မလေးရှားနိုင်ငံ၊ မလေးရှားနိုင်ငံ၊ မလေးရှားနိုင်ငံ၊ မလေးရှားနိုင်ငံ

[illegible]

(۸) س. ط. ی. د. ف. ل. ح. ر. م. و. ن. ی. ع. (۹)

۱۶۹۷۸۵۰

၁။ နေပြည်တော် - ၁၀၀၀
 ၂။ နေပြည်တော် - ၁၀၀၀
 ၃။ နေပြည်တော် - ၁၀၀၀
 ၄။ နေပြည်တော် - ၁၀၀၀
 ၅။ နေပြည်တော် - ၁၀၀၀
 ၆။ နေပြည်တော် - ၁၀၀၀
 ၇။ နေပြည်တော် - ၁၀၀၀
 ၈။ နေပြည်တော် - ၁၀၀၀
 ၉။ နေပြည်တော် - ၁၀၀၀
 ၁၀။ နေပြည်တော် - ၁၀၀၀

ਮੁਲਾਂਗ

טוויי. צי. געזאגט אים. אונדזער. פארשטייט זיך. און ווערט נישט.

۵ پس از اینها از تو میپرسم آیا بر زیگر درستکار و هوشمند از
راستی خویش بنعمت جاودانی خواهد رسید اگر او
همانکسی را که داور درست و هوشیار از او سخن داشت و
از پاداش و سزایش آگاه ساخت عبادت کند ۱ ۵۵

۶ مزدا پس از سرآمدن زندگانی در روز واپسین در کشور
جاودانی خود آنچه نیک و نغز است بآن کسی بخشد که خوشنودی
او را بجای آورد همچنین زشتکردار را که از او نافرمانبرداری
نمود بسزا رساند ۵۵

۷ ای کسیکه از خرد مقدس خود ستوران و آب و گیاه و جاودانی
و رسائی آفریدی بدستیاری و هومن در روز داوری واپسین
بمن قوه و پایداری بخش ۵۵

۸ از این دو چیز میخواهم حالا سخن بدارم ای مزدا آری
بدانا نیز باید از آن خبر داده شود از ناخوشی کسیکه
بواسطه دروغ پرست دچار صدمه گردید و از خوشی
کسیکه بر راستی روی آورد بیغمبر خوشنود میشود از کسیکه
آنها بدانائی اطلاع دهد ۵۵

۹ چه مزدی ای مزدا برای طرفداران هردو فرقه بواسطه
زیانه آتش سرخ و فلز گداخته فراهم خواهی ساخت از برای
صاحب‌دلان علامتی در آن قرارده (یعنی) زیان از برای
دروغ برستان و سود از برای پیروان راستی ۰۰

۱۰ کیست جز از او که برای تباهی من برخاسته است ای اهورا
آن کسیکه پسر خلقت دروغ است از این جهت است که او
بضد موجودات پراز نیت خبیث است من از برای یاری
خویش راستی را با تهاجم مزیت نیکش طلب میکنم ۰۰ ۱

۱۱ کیست آنمردی که دوست اسپنتهان زرتشت است ای مزدا
کیست که میخواهد با راستی مشورت کند توجه فرشته محبت
آرمی با کیست کیست آن درستکاری که خود را نسبت به پیروان
پاک منش دلسوز نشان میدهد ۰۰

۱۲ او زرتشت اسپنتهان را در گذر زمستان این چاکر فرومایه
کاوای از خود خوشنود ساخت و قتیکه او (زرتشت) با مرکب
خوش که از سرما میلرزیدند از او پناه خواست و پذیرفته
نشد ۰۰ ۲

۱ از دشمنی که زرتشت شکایت میکند لابد معروف شنوندگاش بوده است که محتاج
بذکر اسم او نشد

۲ در ترجمه این قطعه هیچ یک از مترجمین اروپائی متفق نیستند ترجمه بارتولومه روشن‌تر
بنظر میرسد دانشمند آلمانی میگوید زرتشت در بیابان با مرکبش دچار طوفان شد از سرما
لرزان بجانه یکی از دروغ‌برستان شاید بند و پناه برد و با و پناه نداد برای توهین
زرتشت او را چاکر فرومایه و بد عمل (وایه Vaupya) کاوی مینامد اسم آن محلیکه این
حادثه روی داد در متن گاتها پرتوزمو Peroto, Zemo میباشد بارتولومه آن را به Pforte
des winters ترجمه نمود و ما بگذر زمستان برگردانیم در تفسیر پهلوی پرتو به گذر و
دروازه و بل ترجمه شد بل کلمه که حالا در زبان ماست همان پرتو اوستایی است زمو نیز
در زبان امروزی ما زم و یا زمستان میباشد پرتو زمو مجموعاً اسم محلی بوده است قطعه
بعد نیز مربوط بهما قبل و دلیل صحت معنی مذکور است

۱۳ این چنین این نفس دروغ پرستی پاداش یقینی هدایت شدگان
 راه راست را از خود دور نمود روایش در سرپل
 چنوات هنگام حساب واپسین در بیم و هراس خواهد بود
 برای آنکه از کردار و گفتار خویش از راه راست دور
 افتاد ❀

۱۴ کریانه‌ها نمیخواهند که در مقابل قانون زراعت سراطاعت فرود
 آورند برای آزاریکه از آنان بستوران میرسد تو قضاوت
 خود را در حق شان ظاهر ساز که آیا در روز قیامت نظر
 بکردار و گفتارشان بخانه دروغ خواهند در آمد یا نه ❀

۱۵ پاداشی که زرتشت برای یارانش در نظر دارد همان است
 که او اول در سرای پاداش مزدا اهورا دریافت نمود در
 رسیدن بآن ای اشا و ای وهومن چشم امیدم بسوی نیکی
 شاست ❀

۱۶ کی گشتاسب با (داشتن) سلطنت بر پیروان دین خود نیز آئین
 اختیار نمود و طریقه پاک منشی که اهورای مقدس و
 اشا بنمود برگزید این چنین امید است که کار بکام و آرزوی
 ما انجام گیرد ❀

(၁၇) ချစ်သူငယ်ချင်းများ၏ အချစ်အတွက်
 နေရာအနှံ့တွင် နေထိုင်ကြသည်။
 နေရာအနှံ့တွင် နေထိုင်ကြသည်။
 နေရာအနှံ့တွင် နေထိုင်ကြသည်။
 နေရာအနှံ့တွင် နေထိုင်ကြသည်။

(၁၈) ချစ်သူငယ်ချင်းများ၏ အချစ်အတွက်
 နေရာအနှံ့တွင် နေထိုင်ကြသည်။
 နေရာအနှံ့တွင် နေထိုင်ကြသည်။
 နေရာအနှံ့တွင် နေထိုင်ကြသည်။
 နေရာအနှံ့တွင် နေထိုင်ကြသည်။

(၁၉) ချစ်သူငယ်ချင်းများ၏ အချစ်အတွက်
 နေရာအနှံ့တွင် နေထိုင်ကြသည်။
 နေရာအနှံ့တွင် နေထိုင်ကြသည်။
 နေရာအနှံ့တွင် နေထိုင်ကြသည်။
 နေရာအနှံ့တွင် နေထိုင်ကြသည်။

(၂၀) ချစ်သူငယ်ချင်းများ၏ အချစ်အတွက်
 နေရာအနှံ့တွင် နေထိုင်ကြသည်။
 နေရာအနှံ့တွင် နေထိုင်ကြသည်။
 နေရာအနှံ့တွင် နေထိုင်ကြသည်။
 နေရာအနှံ့တွင် နေထိုင်ကြသည်။

۱۷ فراشتر^۱ هوگو^۲ دختر گرانها و عزیزي را بزنی بمن داد
پادشاه توانا مزدا اهورا وي را براي ايمان پا کش بدولت
راستی رساناد ۵۵

۱۸ جاماسب^۱ هوگو^۲ دولتمند بزرگ نیز باین آئین و راستی
ايمان آورد کسی باین کشور جاودانی بگردد که دارای
نهاد نیک است از تو خواستارم اي اهورا مزدا که پناه
استوار آنان باشی ۵۵

۱۹ میدیوماه از دومان سپنتمان پس از آنکه بکنه بی برد و
بشناخت آنکسی را که از براي جهان دیگر کوشاست همت
گذاشت تا دیگران را نیز بیاگاهاند که بیروي آئین مزدا
در طی زندگانی بهترین چیزهاست ۵۵

۴۰ ای کسانی که در اراده یکسان و با راستی پیوسته اید اي وهومن
ای آرمتی هنگامیکه با فروتنی ستوده شدید رحمت خود را
بها ارزانی دارید و چنانکه وعده رفت پناه خود را از ما
دریغ مکنید ۵۵

۲۱ از پرتو پارسائی بمقام تقدس رسند چنین کسی از پندار و
گفتار و کردار نیک و ایمان خویش براسی ملحق گردد
مزداهورا بدستیاری و هو من بچنین کسی کشور جاودانی
ارزانی دارد مرانیز چنین پاداش نیکی آرزوست ۵۵

۲۲ من میشناسم آن کسی را که ستایشش از روی راستی برایم
بهترین چیز است آن کس مزداهورا است (و فرشتگانش)
که بوده و هستند من میخواهم از آنان اسم برده بستانم و
با سرود نیایش بآنان نزدیک شوم ۱ ۵۵

(قطعه اولی از همین ۲ بار تکرار میشود --- اشم وهو... ۳ بار --- ما به
های وهو خشر درود میفرستیم --- ما بگاتای مقدس وهو خشر و سرور
تقدس درود میفرستیم --- ما براسرگاتها درود میفرستیم --- ینگه هاتام...
یک بار)

یتا اهو وئیریو ۲ بار)

ما مېستائیم (۱) در بندگی اقتدار و شاکت ادوارا مندارا که سرچشمه
کلبه اشیا و فروغ سرشار است و امشاسپندان را و گاتهای اهنود
واشتود و سپتند و وهوخشتر و وهشواشت را که سروران حقیقت اند و
فروهر توانای نیکان و پوریو تکیشان و نازدشتان را — اشم و هو
یک بار — اهما ریسچا جسه می اشم و هو یک بار
رساد بیدیراد بنیوشاد بخوشنودی دادار هورمزد رایومند
خرمند ؟ بخوشنودی اوا هما امشاسپندان پیروزگر ؟ بخوشنودی
دین پاک یردان ؟ بخوشنودی اشوروان زراشت سپتمان
انوشه روان ؟ بخوشنودی هورمزد اوا گاه سه دی و یسپه شام ؟
بخوشنودی بهمن و ماد و گوش و رام ؟ بخوشنودی اردی بهشت بلند
و آذر و سروش و ورز و هرام ؟ بخوشنودی شهر یور و خور و مهر
و آسمان و انیرام انقره روشن گاه خدا ؟ بخوشنودی اسپندارمه
و آبان و دین و ارد مار سپند ؟ بخوشنودی خورداد و تیشتر و باد و
فرویدین ؟ بخوشنودی امرداد و رشن و آشناد و زمیاد ؟ بخوشنودی
روزگه گاتهای یوگه و وهوخشتر گات و وهوخشتر گات بندیرفته هورمزد
و امشاسپندان باد و ائی یاریه و هان رساد اشم و اشم و هو یک بار
رجوع شود بمقاله ملحقات گاتها

خوشنومن ۱

مس و وه و فیروزگر باد مینوی که گاتابیو که اهنود که گاتابیو
که اشتود که گاتابیو که سینتمد که گاتابیو که وهوخستر که گاتابیو
که وهشتواشت برساد

بغوشنودی اهورا مزدا اشم وهی.... (۳ بار) من اقرار دارم که زرنشتی
و مزدا کیش هستم دین من آئین اهوراست و دشمن دیوها میباشم
بشود که فروهر با کان در هنگام نماز اهنود و اشتود و سینتمد و وهوخستر
و وهشتواشت حضور بهرسانند توای زوت برای خوشنودی اهورا
مزدائی که سرچشمه کلیه اشیاء است اهورا مزدائی که فروغ سرشار
است و برای خوشنودی امشاسپندان و برای خوشنودی گاتهای
اهنود و اشتود و سینتمد و وهوخستر و وهشتواشت که سروران حقیقت اند
و برای خوشنودی فروهر توانای نیکان و برای خوشنودی پوریونیکشان
و بنانزدستان معنی کلام پتا اهو وئیریو را برای ما آشکار ساز
و بکند که راسپی پاک و فرزانه معنی کلام اتا رتوش اشات چیت
هیچا را برای ما واضح کند

ما میستائیم اهورا مزدائی که سرچشمه کلیه اشیاء است اهورا مزدائی
که فروغ سرشار است

ما میستائیم امشاسپندانی که از روی دانش حکمفرمایند
ما میستائیم گاتهارا که سروران حقیقت اند و در بالیدن و نوکردن اشیاء
یاری کنند

ما میستائیم اهنود گات را که سرور راستی و پاکی است
ما میستائیم اشتود گات را که سرور راستی و پاکی است
ما میستائیم سینتمد گات را که سرور راستی و پاکی است
ما میستائیم وهوخستر گات را که سرور راستی و پاکی است
ما میستائیم وهشتواشت گات را که سرور راستی و پاکی است
ما میستائیم همه فروهران نیکان و دلبران و خیرخواهان را
اهو نور نگهدار بدن است

وهیشتواشت گات یسنا ۵۳ ۱

۱ (زرتشت گوید) نیکوترین ارمغانی که وجود دارد این است که مزدا اهورا بتوسط اشا بزرشت سپنتان برتری و زندگانی سعید و جاودانی خواهد بخشید و نیز همه کسانی که در کردار و گفتار خویش پیرو دین نیکش باشند ۵۵

۲ برای خوشنود ساختن مزدا باید از روی میل در اندیشه و گفتار و کردار درستایش وی کوشا بود از پی ستایش اوست که کی گشتاسب و پسر زرتشت سپنتان ۲ راه دین برحق و فرستاده اهورا را روشن و منبسط میکنند ۵۵

۳ اینک تو ای پوروچیست از پشت هیچتسپ و دودمان سپنتان ای جوانترین دختر زرتشت او (زرتشت) با منش پاک و راستی و مزدا از برای تو (جاماسب را) که یاور دینداران است برگزید اکنون برو با خردت مشورت کن با اندیشه پاک مقدس ترین اعمال پارسائی را بجای آور ۵۵

۴ (جاماسب گوید) این را (پوروچیست را) با غیرت بایمان دلالت کنم تا (مانند) پاکپاکان (مقدسه مقدسات) نسبت پیدر و بشوهر و به برزگران و بشرفاء خدمت بجای آورد مزدا اهورا پاداش باشکوه منش پاک را برای ایمن نیکش همیشه نصیب او کند ۵۵

۱ قسمت اولی این هادر عروسی پوروچیست Poručista دختر زرتشت با جاماسب میباشد قطعات بعد در نصایح و موعظه است شاید بحضور مجلس عروسی خطاب شده باشد
۲ شاید از پسر زرتشت ایست و استرا مقصود باشد که بزرگترین پسر پیغمبر و از نخستین یاوران دین بهار است غالباً در سایر قسمتهای اوستا از او اسم برده شده

۵ (زرتشت گوید) ای دختران شوی کننده و ای دامادان
اینک بیا موزم و آگاهتان سازم پندم را بخاطر خویش
نقش بندید و بندلها بسپریید باغیرت از پی زندگانی پاک
منشی بکوشید هریک از شما باید در کردار نیک بدریگری
سبقت جوید و از اینرو زندگانی خود را خوش و خرم سازد ۵۵

۶ آری براسی کار چنین است ای مردان و ای زنان خوشی که
بنزد دروغ پرست مینگرید از او گرفته شود (تبه کار) ناله
بر آورنده را خورش دوزخی پیش آرند نعمت فروس از
این دروغ پرستیکه دین را خوار شمرد دریغ گردد با این قسم
اعمال شما نیز جیات اخروی خود را تبه خواهد ساخت ۵۵

۷ مادامیکه غیرت ایمان در گوشت و خوتان است از پاداشی
که برای پیروان مقرر است بهره مند خواهید شد در آنجائیکه
روان دروغ پرست در کنار تان خوار و زبون افتاده در
معرض خطر فنانست اگر از نجمع دینداران کناره گیرید
در روز رستاخیز ناله و افغان از سخنان تان خواهد بود ۵۵

۸ آنانیکه زشت کردارند ناگزیر از فریفتارند لاجرم محکوم
بزوال گردند همگی فریاد و خروش بر آورند شهریار نیکی
باید تا آنرا گرفتار ساخته بخاک و خون در کشد و این چنین
در مملکت خرم صلح برقرار دارد سزاوار است که آن
(خدای) بزرگتر از همه آنان را بشکنج در آورد و فوراً
بزنجیر مرگ دچار شان سازد ۵۵

(၁) စာအုပ်အမျိုးအမည် - မြန်မာ့စာပေ
 စာအုပ်အမျိုးအမည် - မြန်မာ့စာပေ

၁။ အလွယ်တကူ ပြုလုပ်နိုင်သော အစားအသုံး
 ၂။ အလွယ်တကူ ပြုလုပ်နိုင်သော အစားအသုံး
 ၃။ အလွယ်တကူ ပြုလုပ်နိုင်သော အစားအသုံး
 ၄။ အလွယ်တကူ ပြုလုပ်နိုင်သော အစားအသုံး
 ၅။ အလွယ်တကူ ပြုလုပ်နိုင်သော အစားအသုံး
 ၆။ အလွယ်တကူ ပြုလုပ်နိုင်သော အစားအသုံး
 ၇။ အလွယ်တကူ ပြုလုပ်နိုင်သော အစားအသုံး
 ၈။ အလွယ်တကူ ပြုလုပ်နိုင်သော အစားအသုံး
 ၉။ အလွယ်တကူ ပြုလုပ်နိုင်သော အစားအသုံး
 ၁၀။ အလွယ်တကူ ပြုလုပ်နိုင်သော အစားအသုံး

[illegible]

(۱۰)  فان یسألک عن الذین اخرجنا من دیننا وکانوا مسلمین قل انهم کانوا کفرا فانما اخرجناهم من دینهم لانه کانوا یفکرون وکانوا یسألک عن الذین اخرجنا من دیننا وکانوا مسلمین قل انهم کانوا کفرا فانما اخرجناهم من دینهم لانه کانوا یفکرون

[illegible]

[مر ۱۰]

- ဂျပန်၊ ဝန်ကြမ်းဌာန၊ ရေအားလျှော့ချရေးဌာန (၃) ဝန်ကြီး၊ ရေညှိမှု
 - အဖွဲ့ချုပ်၊ ဝန်ကြမ်းဌာန၊ ရေအားလျှော့ချရေးဌာန၊ ရေညှိမှုဌာန၊ ရေအားလျှော့ချရေးဌာန၊
 ဝန်ကြမ်းဌာန၊ အထွေထွေဌာန၊ အထွေထွေဌာန၊ အထွေထွေဌာန၊ အထွေထွေဌာန

၁။ အခြေခံဥပဒေ၊ အခြေခံဥပဒေပြင်ဆင်ရေး
 ၂။ အခြေခံဥပဒေပြင်ဆင်ရေး၊ အခြေခံဥပဒေ
 ၃။ အခြေခံဥပဒေပြင်ဆင်ရေး၊ အခြေခံဥပဒေ
 ၄။ အခြေခံဥပဒေပြင်ဆင်ရေး၊ အခြေခံဥပဒေ
 ၅။ အခြေခံဥပဒေပြင်ဆင်ရေး၊ အခြေခံဥပဒေ
 ၆။ အခြေခံဥပဒေပြင်ဆင်ရေး၊ အခြေခံဥပဒေ
 ၇။ အခြေခံဥပဒေပြင်ဆင်ရေး၊ အခြေခံဥပဒေ
 ၈။ အခြေခံဥပဒေပြင်ဆင်ရေး၊ အခြေခံဥပဒေ
 ၉။ အခြေခံဥပဒေပြင်ဆင်ရေး၊ အခြေခံဥပဒေ
 ၁၀။ အခြေခံဥပဒေပြင်ဆင်ရေး၊ အခြေခံဥပဒေ

۹ جای فساد و زوال از آن کسی است که بدین دروغین گرویده
 است این خوار شمرندگان آئین مقدس برآند که دینداران
 را پست نمایند و تن آنان بگناه آلوده است کجاست نگهبان
 آئین آن سرور دادگر تا آنان را از زندگی و آزادی بی
 بهره سازد ای مزدا تراست توانائی و از یرتو آن بینوایان
 راستکردار را با بهترین مزد توانی نواخت ۵۵

(قطعه اول از همین ها ۲ بار تکرار میشود — اشم وهو... ۳ بار — ما به
 های وهیشتواشت درود میفرستیم — ما بگاتای وهیشتواشت مقدس و
 سرور تقدس درود میفرستیم — ما براسر گاتها درود میفرستیم — ینگه
 ها تام... یک بار)

یتا اهو وئیریو ۲ بار)

مامبستائیم (۱) دربندگی اقتدار و شوکت اهورا مزدارا که سرچشمه
کلیه اشیاء و فروغ سرشار است و امشاسپندان را و گاتهای اهنود
و اشتود و سیتمد و وهوخشر و وهشواشت را که سروران حقیقت اند و
فروهر توانای نیکان و یوریو نکیشان و ناپزدشتان را — اشم و هو
یک بار — اهما ریسچا جه می اشم و هو یک بار

رساد بپدیراد بنوشاد بخوشنودی دادارهورمزد رایومند
خرمند بخوشنودی اوا هما امشاسپندان پیروزگر بخوشنودی
دین پاک یزدان بخوشنودی اشوروان زراشت سیتمان
انوشهروان بخوشنودی هورمزد اواگاه سه دی و سپه شام
بخوشنودی بهمن و ماه و گوش و رام بخوشنودی اردی بهشت بلند
و آدر و سروش و ورز و رهرام بخوشنودی شهر یور و خور و مهر
و آسمان و انیرام اشره روشن گاه خدا بخوشنودی اسپندارمند
و آبان و دین و ارد مارسپند بخوشنودی خورداد و تیشتر و باد و
فروردین بخوشنودی امرداد و رشن و آشتاد و زمیاد بخوشنودی
روزگه گاتهایوگه وهشتواشت گات وهشتواشت گات پذیرفته هورمزد
و امشاسپندان باد ائی یاریه و هان رساد اشونه اشم و هو یک بار

رجوع شود ببقاله ملحقات گاتها

فهرست لغات

انفره روج انبران سوسه (سوسه ۹۰، ۱۷)

اواسپ اومرتیا ۸۹

اوپستا ۴۷

اوروازیشه (دوسه ۸۵)

اوشتر (شتر) دوسه ۲۳، ۲۲، ۱۸

اهرین انگره منو سوسه ۷۲، ۷۱، ۳۹

(جزو دوم) ۱۷

اهنود سوسه ۷۱

اهورا مزدا سوسه ۷۲، ۷۱، ۳۹

ایران دیر ۴۸

ایزد سوسه ۸۴، ۵۷، ۱۹

ایرمان ایرمان سرا رجوع کنید به ائیریان

ب = ل

باد وات سوسه ۸۴

باگ ایادیش ۳۰

برز برزیر رجوع شود به ورز

برز سوسه ۸۵

برزگ فرماندار ۸۸

برسم سوسه ۱۴

برهنا ۸۷

بغ سوسه ۱۹

بوختن بخن

پرام سوسه ۸۵، ۸۴، ۵۹

پهمن سوسه ۸۳، ۸۱

پیزک ۵۹

پور سوسه ۱۹

پ = ب

پازند ۵۸، ۴۷

پتمان ییمان ۶۶

پرتو سوسه ۱۹ (بل)

پرتو زمو سوسه ۱۳۱ (جزو دوم)

پوروش (دورنگ) سوسه ۲۳

پور پوتکیشان سوسه ۱۰۳

آ = ت

آبان ۸۴

آتر سوسه ۸۷، ۸۴، ۱۸

آتروان سوسه ۸۷

آتربان (جزو دوم) ۷۹

آتروان رجوع کنید به اتروان

آذر رجوع کنید به آتر

آرمتی سوسه ۸۲، ۸۱، ۷۲، ۷۱، ۳۵

۸۲ (جزو دوم) ۶۹

آرتی سوسه ۶۶، ۴۷

آفرینگان - دهمان - گاتها - ربنون - کهنبار

۵۹

آ = ت

آپستان ۴۷

ایوئرا ۸۱

ارت رجوع کنید به اشا و به اشی

ارتشتاران ۸۷ ارتشتاران سالار ۸۸

اربان ۸۷

ائیریان سوسه ۸۷، ۸۶

آسپ سوسه ۲۳

اشا سوسه ۷۱

اشا و هیشتا اردی بهشت

سوسه ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۷۱

اُشتود سوسه ۶۵

اُشته سوسه ۶۵

اشم وهو سوسه ۱۰۱، ۱۰۰

اشو ۸۷، ۸۱، ۷۴

اشونت سوسه ۸۷، ۷۶

اشی سوسه ۸۵، ۸۴، ۷۱

افسمن سوسه ۶۶

اک سوسه ۷۲

اک منش اکم مانو سوسه ۷۳

امرداد (امراتات) سوسه ۸۲، ۸۳، ۸۱، ۷۱

امشاسیند سوسه ۸۳، ۸۲، ۵۷

۹۰، ۸۱

ر =

رام لاسه ۸۴
راسی لاسه ۱۰۲ (جزو دوم) ۴۵
رت لاسه ۸۷
رتشتر لاسه ۸۸
رد لاسه ۵۶
رغه لاسه ۲۵

ز =

زرتشترونه زراشت نوم ۲۶۲۵
زوت لاسه ۱۰۲ (جزو دوم) ۴۵
زیریت لاسه ۲۳

س =

سینتامینو سینتند لاسه ۷۱، ۶۵
۷۳، ۷۲ (جزو دوم) ۱۷
سینتار منرجوع کنیده آرمتی
سینیشته لاسه ۸۵
ستوت یشت ۶۱، ۵۵
سدره ۵۸
سروش لاسه ۸۵، ۷۱
سروش یشت ۵۹
سپروزه ۵۹
سیوشانس لاسه ۳۹

ش =

شهریور رجوع کنیده به خشت

ف =

فرا فراشا لاسه ۲۳
فرشته ۸۴، ۸۳، ۱۰۷، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۵۹، ۵۷
۹۸، ۸۵
فرخره لاسه ۳۹
فرکیانی و لاسه ۳۱، ۸۵، ۳۱
فرگرد ۵۷

پهلوی ۶۸، ۴۸، ۴۷

بیشتر (پیشه) لاسه ۸۷

ت =

ترماق ترمنش لاسه ۷۳
تش لاسه ۶۶
توشنامینی (آرمتی) لاسه ۶۹
تیر (تشر) لاسه ۸۴

ج =

جغت دیو دات ۵۷
جشن ۵۶

چ =

چنوات لاسه ۱۵ (بلجنود) ۱۵

خ =

خشت لاسه ۹۶
خشتراون (سازاب) ۳۱، ۱۷
خشت لاسه ۸۳، ۸۲، ۸۱
خشتریا ۸۷
خوتو ۸۹، ۸۶، ۸۵
خورده اوستا خورتک اوستاک ۵۸
خورداد لاسه ۸۳، ۸۱، ۷۱
خورشید لاسه ۸۴

د =

داد دادگر و لاسه ۵۷
داتیک ۵۵
دبران مهشت ۴۸
دخه و لاسه ۵۷
درواسپ و لاسه ۹۸، ۹۷
درو و لاسه ۹۸
دروج و لاسه ۹۰
درگوت دروند و لاسه ۷۶
دژنشته ۵۱
دین و لاسه ۵۷، ۴۹ (جزو دوم)
دیو و لاسه ۸۰، ۷۳، ۷۰ (جزو دوم) ۱۴۱

فروهر فروردلاد ۹۹،۳۹،۳۷۰،۱۹
۱۰۳ (جزو دوم) ۴۹

ک = و

کاتوزیان ۸۸

کشتی ۵۸

کهنبار ۵۹، ۵۷

کیش ۱۹ و ۲۰

گ = گ

گاس ۶۶

گاسانیک ۵۵

گرمزمان گروتمان ۱۰ و ۱۱

۸۳ و ۸۴

گرم یاد ۳۰

گوش گاو ۱۸ و ۱۹

گوشورون ۹۹، ۹۸ و ۹۹

گوازه ۹۰

م = م

ماثران (ماثرامانس) ۷ و ۸

متر مهر ۹۹، ۳۹

مرت ۸۲ و ۸۳

مرتیا ۸۲

مرداد رجوع کنید به امردات

میزد ۵۱ و ۵۲ (جزو دوم)

مزدینا ۹۶، ۷۳، ۵۳ و ۵۴

مس مه ۲۶

مسمغان مصغان ۲۶، ۲۵

مش ۸۲ و ۸۳

مغ ۳۰ و ۳۱

منتر ۱۱ و ۱۲

موروس Moros ۸۲

موریور Morior ۸۲

موبدان موبد ۵۵، ۵۳، ۴۹، ۳۵، ۲۵ موبتان

موبت ۸۸

میهن ۱۰ و ۱۱

ن = ن

نار ۵۵

ناف ۱۰۳، ۱۹ و ۲۰

ناهید اناهیت ۵۳ و ۵۴

نابرتدیشان ۱۰۳ و ۱۰۴

نات نوه ۱۹ و ۲۰

نسک ۶۱، ۵۵، ۵۴، ۵۱، ۵۰، ۲۲ و ۲۳

نسودی ۸۸

نسک ۴۵ و ۴۶

نسیاریان ۸۸

و = و

وایه ۱۳۱ (جزو دوم)

وازیشته ۸۵ و ۸۶

واستر ۸۷ و ۸۸

واستریا (جزو دوم) ورزیتار ۲۷

واستریه فشیانت ۸۷ و ۸۸

واستریوشان ۸۸ و ۸۹

واستریو شبد ۸۸

والونا ۸۶

وچ وازه ۸۹، ۶۶ و ۶۷

وچس نشتی ۶۶ و ۶۷

وخش ۷۶ (جزو دوم) ۷

وخشور ۷۶، ۷۵، ۲۲، ۹ (جزو دوم) ۷

ورز ۸۷ و ۸۸

ورزن ۸۷، ۸۶، ۸۵ و ۸۶

ورزاو ورزگاو ورزش ورزیدن ورزشکر

کشت و ورز رجوع کنید به ورز

وشتک ۵۵

وندیداد ۵۷ و ۵۸

وهو فریان ۸۵ و ۸۶

وهو مناه ۹۸، ۸۱، ۷۲، ۷۱ و ۷۰

وهو خستر ۷۱، ۶۵ و ۶۶

وهیشتواشت ۶۶ و ۶۷

ویسیا ۸۷

ویجن ۳۰ و ۳۱

ه = ه

هانک مانس یک ۵۵

| | |
|----------------------------|---------------------------------------|
| هوم سن سده (جزو دوم) ۴۱ | هاروت ماروت ۸۳ |
| هومت سن سده ۸۹، ۷۵ | هایتی ها سن سده ۶۶، ۶۲، ۵۶ |
| هوخت سن سده ۸۹، ۷۵ | هین هایتی سن سده ۸۳، ۸۲، ۶۵ |
| هورشت سن سده ۸۹، ۷۵ | هتخشان ۸۸، ۸۷ هتخشید ۸۸ |
| ی=س ۳۵ | هر ننان هریت هیربدان هیربد ۵۱، ۸۸، ۵۳ |
| یتا هو سن سده ۱۰۱، ۱۰۰ | هروتات ۸۲، ۸۱ رجوع کنید به خورداد |
| یشت یشتی ۵۷ | هزوارش ۴۷ |
| یسنا یزشن یزشن ۵۶ | هزیر هویدا هوچست هور سنت ۸۹ |
| ینگه هاتام سن سده ۱۰۲، ۱۰۰ | همستکان ۷۵ (جزو دوم) ۱۰۵، ۴۳ |
| یهو ۷۱، ۴۱ | هوئی تی هتخش سن سده ۸۹، ۸۷ |

فهرست اسامی قبایل و اشخاص و کتب و اماکن و بلاد (۱)

| | |
|--|------------------------------------|
| ارمنستان ۵۲'۳۷ | آتریت پسر هومت ۲۲ |
| آرمیه ۲۹'۲۴'۲۳ | آترقن بن یسر فرخ ذات ۲۲ |
| ارویا ۹۹'۷۸'۴۹'۳۹'۱۳'۱۲'۱۱'۱۰ | آثارالباقیه ۳۱ |
| اروتت ترا ۳۵ | آذر باجیان ۳۷'۲۶'۲۵'۲۴'۲۳ |
| اروتت ز رجوع کنید به اروتت ترا | آذر بد مهر اسپند ۵۸'۵۴'۵۱ |
| اریکدسف ۳۴ | آذرخش درخش ۲۳ |
| اسپتمان ۲۲ اسپیمان ۳۴ رجوع کنید به زرتشت | آذر برزین مهر ۲۴ |
| استخر ۵۲ اسطخر ۵۰ | آذر فرن بن فروبا ۲۴ |
| استوانده ۲۹'۲۵ | آذرگشنسب ۲۵'۲۴'۲۳ |
| استیاج ۳۸ | آسیای صغیر ۳۷'۳۲'۲۷ |
| اسحق ۴۹ | ابراهیم ۹ ۱۴۱ |
| اسدی طوسی ۹۰ | ابن الاثیر ۲۴ |
| اسفار تورات ۶۴ | ابن الفقیه ۲۴ |
| اسکندر ۲۱ ۲۸'۲۹'۳۹'۵۱'۷۳ | ابن خرداد به ۲۴ |
| اسمیردیس ۳۰ | ابن مقفع ۵۳'۴۷ |
| اشکانیان ۳۷'۲۱ | ابوالفداء ۲۴ |
| اشور ۳۷'۳۶'۳۳'۳۲'۳۱'۲۷ | ابوریحان بیرونی ۲۸'۲۵ |
| افراسیاب ۳۱ | ابو مسلم ۲۶ |
| افلاطون ۲۷ | ابرویز ۲۶ |
| اکباتانا همدان ۴۹'۳۷ | اُد کسوس Eudoxus ۲۷ |
| المان ۳۹'۱۴ | اراستی ۳۴ |
| المنصور ۲۶ | ارج ۳۴ |
| امیانوس مارسلینوس Ammianus Marcellinus | ارجاسب ۲۹ |
| ۲۸'۲۶ | ارجدس ۳۴ |
| انجیل ۵۲'۴۸ | اردشیر پایکلن ۸۸'۶۸'۵۴'۵۳'۵۲'۵۱'۲۱ |
| اندر آس Andreas ۱۴۷'۱۴ | اردشیر دوم ۲۷ |
| انکتیل دوپرون Anquetil Dupperron | اردشیر سوم ۲۴ |
| ۵۷'۱۱'۱۰ | اردی ویرافنامه ۲۹'۲۸ |
| انگلیس ۱۴ | ارسطا طالیس ۲۷ |
| اوپرت Oppert ۴۹ | ارشام ۳۱ |

۱ در خصوص اسامی خاصی که در گاتها آمده است رجوع کنید بمقاله اسامی خاص
در گاتها صفحات ۹۱-۹۶

| | |
|---------------------------------------|---|
| پتنگر بنا ۳۰ | اوستا ۳۷ ۳۱ ۲۵ ۲۴ ۲۲ ۱۷ ۱۴ ۱۲ ۱۰ ۹ |
| پتیرسپ ۳۴ | ۶۳۰۶۰ — ۴۴ |
| پرشک ۳۷ Prášek | اوروت اسپ ۳۱ |
| پرفیر بوس ۲۷ Porphyrius | ایتالیا ۳۹۰۲۵ |
| پروریش ۳۰ | ایران ۲۵ ۲۴ ۲۲ (۱۷ Eran) ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ |
| پلستین ۲۴ | ۴۰ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۳ ۳۲ ۳۰ ۲۸ ۲۷ ۲۶ |
| پلوتارخس ۸۴ ۸۳ Plutarkhos ۸۰ ۴۶ ۳۹ ۲۷ | ۷۹ ۷۸ ۵۰ ۴۹ ۴۵ ۴۴ |
| پلینیوس ۵۰ ۴۵ Plinius | ایران شهر (تالیف مارکوارت) ۲۶ |
| پنج بوخت ۹۰ ۶۲ | ایست واستر ۳۶ ۳۵ ۳۴ (جزو دوم) ۱۴۳ |
| پور وچیت ۳۵ ۳۳ | ایسد واستر ۸۸ |
| پوروش اسپ ۲۳ پوروشب ۳۴ | ب |
| پوندیشری ۱۰ Pondichéry | بابل ۳۶ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ |
| ت | باختر بلخ ۹۴ ۳۱ ۹۲ ۲۸ ۲۷ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ |
| تاکور ۷۹ Tagore | بارتولومه ۳۲ ۳۱ ۲۳ ۱۴ ۱۳ Bartholomaeus |
| تار ۲۱ | ۱۳۱ (جزو دوم) ۱۴ ۸۶ ۱۴ ۷ ۴ ۵ |
| تخت سلیمان ۲۳ | بخت النصر ۴۱ Nabukadnazar |
| تراژان ۵۲ Trajan | برات رک رش ۲۹ |
| تریاس ۲۷ Tryas | بردیا ۳۰ |
| ترکستان چین ۴۹ | برنوف ۱۱ ۱۰ Burnouf |
| تگلات پلزر ۳۲ Tiglat-Pilezar | بروسوس ۲۷ Hierosus |
| تنسر ۸۸ ۵۳ ۵۱ ۵۰ | بالیوس ۲۵ |
| تورات ۲۵ ۹۶ ۸۲ ۴۵ ۴۴ (جزو دوم) ۲۵ | بغداد ۲۶ ۲۲ |
| توران ۳۶ | بلادری ۲۴ |
| تورقان ۴۹ | بلانش ۵۲ ۵۱ |
| تهرت تهریتی ۳۵ | بمبئی ۱۵ |
| تئوپومپوس ۳۹ Theopompus | بندش ۹۰ ۸۷ ۴۱ ۴۲ ۳۹ ۳۵ ۲۹ ۲۸ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ |
| تیانشان ۴۹ Tian-shan | ۱۰۱ ۹۹ ۹۸ |
| تیودات ۵۲ | بنی اسرائیل ۴۱ |
| تیسفون ۲۴ | بور شسف ۳۴ |
| تیل ۴۶ Tiolo | بیت المقدس ۴۱ |
| تیمور ۲۱ | بیستون بهستان ۸۲ ۴۹ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ |
| ج | ببوراسب (جزو دوم) ۱۰۳ |
| جاماسب (دستور) ۱۰ | پ |
| جاماسب (وزیر کی گشتاسب) ۳۶ ۳۳ | پارت پارتو ۵۲ ۳۱ ۳۰ |

دور شرین ۳۴
 دیاکو ۳۸، ۳۳
 دینشاه جی یا های ایران ۱۴
 دینکرد ۲۲، ۲۸، ۳۵، ۴۲، ۴۳، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵
 ۱۰۵، ۱۰۳
 دیوژنس لرتوس Diogenes Laertius ۸۴
 دینور ۲۴
 دینون Deinon ۲۲
 ر
 رغه رغا رگاری ۲۵، ۲۶، ۳۰
 رُم ۳۸، ۳۹، ۷۸، ۹۹
 رنکه Ranga ۴۶
 روت Roth ۱۴
 رود سند ۳۱
 روز به یسر دادویه عبدالله ابن المقفع رجوع
 کنید به ابن مقفع
 روز نبرگ (فرید ریک) Rosenberg
 ۴۳ (Frederic)
 ریخت Reichelt ۳۱
 ریک وید ۴۵، ۶۱
 ریوند ۲۴
 ز
 زات سپرم ۲۸، ۳۴، ۴۲، ۴۳
 زراتشت بهرام بزدو (شاعر) ۴۲
 زرتشت ۹، ۱۰، ۱۳، ۲۱، ۴۳—
 (جزو دوم) ۷۹، ۱۳۱
 زرتشتنامه ۴۲، ۴۳
 زرنجان ۲۴
 س
 ساسان ۵۲، ۸۸
 ساسانیان ۹، ۱۱، ۲۱، ۲۲، ۴۷، ۵۰، ۵۲، ۵۵، ۶۱
 ۶۳، ۶۸، ۹۰
 سامانیان ۲۲
 سیلان ۲۹
 سپتیمان اسپتیمان سیتم رجوع کنید به زرتشت

جر ۲۵
 جرن جزق رجوع کنید به شیز
 جسنشاه ۵۰، ۵۱
 جکسن Jackson ۲۹
 جم ۵۷ جشید ۱۰۳
 ج
 چنچست ۲۴
 چنگیز ۲۱
 چیش بیش ۳۱
 چین ۱۲
 ح
 حغیش ۳۴
 حصارلی ۲۷
 حمزه اصفهانی ۲۴، ۳۱
 خ
 خانانی ۸۶
 'ختن ۴۹
 خر اسان ۲۴
 خر مشاه ۱۷
 خسانتوس Xantus ۲۶
 خسروا نوشیروان ۵۴
 خشایارشا ۲۶، ۳۸
 خوارزم او وارزمیا هوا ریزم ۸۹
 خورشید جهر ۲۵، ۸۸
 د
 دارا ۵
 داراب 'دستور) ۱۰
 داریوش ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۷
 ۳۸، ۴۴، ۴۶
 دارمستتر Darmesteter ۱۴، ۳۸، ۵۲، ۶۸
 ۸۶
 دانهارک ۴۹
 دبستان المذاهب ۴۳
 دماوند دناوند ۲۵

ف

نارس پارس ۸۹'۵۳'۲۴
فخرالدین گرگانی ۹۰'۸۶
قدواسف ۳۴
فراسنبر ۳۶'۳۵'۳۴'۳۳'۲۳
فرانس ۱۴'۱۰
فردوسی ۸۸'۸۶'۹۵'۵۶'۵۳'۱۲'۹
فونی فرن ۳۵
فرورقی ۳۸'۳۷'۳۶
فریدون ۱۰۳
فریان ۳۵
فریدون ۳۰۳
فلیپ ۳۹
فینا غورس ۲۷

ق

قرآن ۸۳'۹۴
قروینی ۲۴

ک

کاتیا توکا (اناطولی) ۳۷
کاریان ۲۴
کانگا Kanga ۱۴
کاسل Cassel ۲۳
کتاب التنبیه ۸۸'۵۳
کتاب عزرا ۱۴۱
کتزیاس Ktesias ۲۶
کویان ۷۱
کوشاسپ ۹۶
کشتاشی Kn̄t̄ašpi ۳۱
کفالئون Kephalion ۲۷
کلده ۴۸'۲۸'۲۷
کلن Clemen ۳۱
کعبو جیا ۳۸'۳۰
کوبنهاگ ۱۴۹
کوزش ۲۸'۳۰'۳۳'۳۷'۳۸'۱۴۱

اشینگل Spiegel ۵۷۱۴

استرابون Strabon ۲۵

سغد ۴۹

سلوکید ۳۷'۲۱

سمیرامیس Semiramis ۲۷

سنائی (جز و دوم) ۵۱

سورت ۱۰

سه بوخت ۹۰

سیاوش ۵۶

سیستان ۳۳

ش

شاپور اول یسرا دشیر ۵۴
شاپوردوم ۵۸'۵۴ پسر هرمزد ۵۳'۵۱
شاپورکان شاپورکان ۴۹
شاهنامه ۹۶'۸۶'۵۰'۳۲'۳۱'۲۹
شهرزور ۲۴
شهرستانی ۲۶
شهید (شاعر) ۱۲
شیزگزن جزن جزن گزکا ۲۵'۲۴'۲۳

ص

صحف ۹

صفاریان ۲۲

ض

ضحاک (جز و دوم) ۱۰۳

ط

طبرستان ۵۳'۵۰
طبری (محمد بن جریر) ۵۰'۲۵'۲۴
طهران ۲۵

ع

عرب ۵۱'۵۰'۴۹'۲۸'۲۱'۱۷'۱۶
عربستان ۹
عمران ۴۱
عیسوی ۹۹'۴۰'۳۹'۳۸

- کبانیان ۳۱
کیخسرو ۹۱۴ ۳۱ ۲۱۴
کیناد ۹۱۴ ۳۱
کیکاوس ۳۱
کی گشتاسب و یشتاسب هشتاسپس ۲۸ ۲۷
۵۱ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹
کی لهراسب ۳۱
گ
گاتها ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۲ ۳۱ ۱۵ ۱۴ ۱۳
۶۹ - ۶۱
گرجستان ۴۸
گرگان و رگان ۳۱ ۳۰
گزن گزکا رجوع کنید به شیز
گشتاسب رجوع کنید به کی گشتاسب
گلدنر Goldner ۷۷ ۵۲ ۴۷ ۱۴
گماتا ۳۰
گیگر Geiger ۷۸ ۳۱ ۱۴
ل
لیبی ۷۵
لهواسب رجوع کنید به کی لهراسب
لومل Lommel (Herman) ۱۰۱ (جزو دوم)
۱۳۷
م
ماد ۸۹ ۱۴۲ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۳ ۳۱ ۲۵ ۱۲
مارتن ۷۸
مارکوارت Marquart ۲۶
مأمون (خلیفه) ۲۲
محسن فانی ۱۴۳
محمد بن جریو طبری رجوع کنید به طبری
محمد بن الحسن بن اسفندیار ۴۳
مدینه ۹
مدیوماه مدیو مانگه ۳۶ ۳۴
مراته ۱۵
مراغه ۲۳
مروج الذهب ۵۳ ۵۰
مزدک ۳۱
مزدک یسرامداد ۵۴
مسعودی ۵۰ ۴۷ ۳۴ ۲۴
مصر ۴۵
معجم البلدان ۲۵
مغول ۵۰ ۲۱
منوچهری ۸۹
منوشهر ۳۴
موسی ۷۰ ۳۵ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷
موسی بن کعب ۲۶
مولر Muller ۲۳
مهاپارتا ۴۰
مهابلشور ۱۵
مهدی (خلیفه) ۲۵
میر خواند ۲۴
میلز Mills ۸۶ ۱۱۴
میثوخرود ۹۰
میه Meillet ۷۷ ۶۸ ۲۹ ۱۴ ۱۳
ن
ناصرخسرو ۴۷
نرو Nero ۵۲
نوئل ۷۹
نولدکه Noldke ۳۷
نیشاور ۲۴
نینوا نینبو ۳۷
نینوس Ninus ۲۷
و
واکرنآگل Wackernagel ۱۴
واندست ۳۴
ورگان رجوع کنید به گرگان
وزو ۵
وست West ۵۰ ۲۹
وسترگارد Westergaard ۴۹
ولجس رجوع کنید به بلاش
وندبشمان Windischmann ۲۳

- هلاس رجوع کنید به یونان
 همدان ۳۷ ۱۴۵
 هند هندوستان ۹ ۱۰ ۱۴
 هوشمان Hübshmann ۱۴
 هورچینرا ۳۵
 هورن (بول) Horn (Paul) ۱۴ ۷۸
 هوگ Haug ۱۴ ۱۰۱
 هوگو ۳۳
 هوسر ۲۸
 هوخستر ۱۷ ۳۷ ۳۸ ۸۹
 هووی ۳۵
 هیچتسب ۳۳ ۳۴
 هید (توماس) Hydo (Thomas) ۱۰
 هیگل Heigl ۱۲
 ی
 یاقوت ۲۳ ۲۴ ۲۵
 یسوع ۴۸
 یعقوب ۴۱
 یونان هلاس ۲۱ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۵۱ ۷۸
 ویتنی Whitney ۴۰ ۷۸
 وید ۴۵ ۶۹ ۹۳
 ویسباخ Weissbach ۴۷
 ویس ورامین ۸۶
 ویسپ اوزاتیش ۳۰
 ویشناسب رجوع کنید به کی گشتاسب
 ۵
 هارلز Harlez ۱۴ ۲۳
 هارون ۳۵
 هایرم ۳۴
 هجدسف ۳۴
 هخامنش ۳۰ ۳۱ ۳۹ ۵۰ ۵۱ ۸۸
 هرتسفلد Herzfeld ۳۷
 هرتل Hertel ۱۳ ۲۹ ۷۸
 هردار ۳۴
 هرمدر Hermodor ۲۷
 هرمیوس Hermipus ۲۷ ۵۰ ۶۲
 هرودت Herodote ۲۶ ۳۸
 هستاسبس رجوع کنید به کی گشتاسب
 هفتان بوخت ۹۰

غلطنامه

| صواب | خطا | سطر |
|---------------------------|---------------------------|--------|
| وجه | وجه | ۱ |
| دانشمندان | دانشمندان | ۱۱ |
| سیستمه | سیستمه | ۱۷ |
| زرد | زر | ۱۴ |
| ایالت | ایالت | ۱۹ |
| تخمین | تخمین | پاورقی |
| ویشپ | ویشپ | ۱۸ |
| ویشناسپ | ویشناسپ | ۹ |
| بقول اوستا | بقول سنت | ۱۷ |
| که | که که | ۱۵ |
| فانی | فان | پاورقی |
| کوههای | کوهای | ۸ |
| زند | زند | ۱۶ |
| پازند | پازنده | ۱۹ |
| ناخوشی زمین | ناخوشی جهان | ۱۳ |
| اوستا | وستا | ۱ |
| دین دین دین دین دین | دین دین دین دین دین | پاورقی |
| ۳۳ قطعه ۱۲ | ۱۴ قطعه ۱۲ | ۱۸ |
| خوبرا | خود برا | ۶ |
| تخصیص | تخصیص | پاورقی |
| برهننا | برهننا | ۱۳ |
| ویسیا | ویسیا | ۱۳ |
| فایده دین دین دین دین دین | فایده دین دین دین دین دین | ۱۹ |
| مع دین دین دین دین | مع دین دین دین دین | ۶ |
| مثل | مثل | ۱۶ |
| هو و خشر | هو و خشر | ۲۲ |
| ورشت | درست | ۶ |
| فایده دین دین دین دین دین | فایده دین دین دین دین دین | ۲۲ |
| فایده دین دین دین دین | فایده دین دین دین دین | ۱ |
| (ر) | (ی) | ۷ |

"To whom hast thou entrusted Thy creation? The earth lies desolate, all vegetation has dried up, all waters have been contaminated. Where is the person whom Thou hadst promised to create,—the man who would bring rest and salvation to the earth?" Ahura Mazda replied:—"O, afflicted Geush-Urvan (Soul of Creation,) thy ills proceed from Ahriman. If the man whom I had promised thee, was to-day living, the evil Ahriman would not have been so impudent." Then the Soul of Creation flew to the starry heavens, moaning and lamenting and thence went to the sphere of the moon, but could obtain no relief. When it went further to the sun, Ahura Mazda showed him there the Farohar of Zarathushtra, and said that I will create this man and send him to the material world and his work shall be the salvation of all mortals. The Soul of Creation became happy at the sight of the Farohar of Zarathushtra, and realised that he would at last be the means of protecting and cherishing all living creatures.

It may be mentioned in passing here what will be stated in detail in the introduction to the Meher Yasht, that after the cult of Mithra had been imported from Asia into ancient Rome, and thence spread over practically the whole of Europe, for several centuries this story of the Geush-Urvan as detailed in Bundahishn, practically formed a part of the faith of the Mithra-worshippers of the time. Thereafter in a different form, it has even made its entry in the Christian traditions. In the pictures to be found even to-day in the surviving temples of Mithra, we see the deity Mithra sacrificing a bull for the salvation of the world, from the parts and blood of whose body, grains and herbs and other useful animals are said to come into existence.

For the present we would be digressing if we pursued this subject further.

The holy Zarathushtra in the first stanza of the Gathas speaks about acting according to the wishes of Vohu-Manah and about bringing joy to the Soul of Creation. As stated before, Vohu-Manah represents the divine attribute of the good mind of Ahura Mazda, and as first among the Ameshaspands, the care of all useful living creatures is consigned to him. Necessarily, he is in intimate connection with the angel Gosh. Zarathushtra hopes that his teachings would make men foster and protect all useful living creatures and recognise their claims on humanity, guarding them from all cruelty and unnecessary harm. This would surely bring joy to the angels in whose care the living creation is consigned. A perusal of the entire Gathas will make it clear how the Prophet of Iran repeatedly recommends to men the pursuit of agriculture and the care of useful cattle, and enjoins them not to indulge in cruel and bloody sacrificial rites, so common then amongst the Aryan tribes. As in Yasna 29 every stanza practically refers to the Soul of Creation, a separate consideration of this subject becomes necessary. This Yasna 29 is one of the best chapters in the entire Gathas and is full of the divine quality of mercy and kindness. Like an afflicted angel, the Soul of Creation moans and complains before the court of Ahura Mazda, about the cruelty and harm inflicted upon all living creation at the hands of evil-minded men. It prays for a mighty monarch through whom the rights of all living creatures could be recognised and established. Zarathushtra with perfect humility (st. 9) introduces himself and in the end (st. 11) comes forward with his message for the well-being of the world.

This Yasna is practically very lucid and the Pahlavi books, the Bundahishn among them, also speak at length about the Geush-Urvan and render the meaning of the above Yasna clear beyond all doubt. According to the Bundahishn, the first living creature to be created by Ahura Mazda was a bull. It says that in order to destroy this useful creature, Ahriman set up the demons of greed and avarice, harm and disease. When the bull's life was thus sacrificed, from everyone of the different members of its body, 55 different types of grain and 12 different kinds of medicinal herbs came into existence. The seed of the sacrificed bull was transferred to the disc of the moon, where, after being purified, it brought into existence a pair of cattle which were the progenitors of 272 types of useful animals. The soul of this first created being however *viz.*, Geush-Urvan, after relinquishing the body of the sacrificed bull, stood there and with a voice strong and clear as arising from the throat of a thousand men, complained to the court of Ahura Mazda and said:—

GEUSH-URVAN.

THE original words in the Gathic text which we have translated as "The Soul of Creation", are Geush-Urvan mentioned as Goshurun in the Pahlavi commentaries. Its contracted form at present is Gosh, the angel from whom the name of the 14th day of the Zoroastrian month is taken. The 9th Yasht of the Avesta (known by the name of Drvâsp too) is also dedicated to this angel.

The word Gao used in the Avesta and in the Achæmenian Persian has almost the same pronunciation as the word used in the modern Persian language. It was used in the masculine sense for a bull. In the Avesta the phrase denotes the soul of the first created being and thus represents the Soul of Creation, Mazdayasnan belief being that amongst all life bearing creation, the first thing to be created was the bull.

The word Drvâsp,¹ from which the 9th Yasht is named as stated above, also denotes the soul of the first living creature. As a cow and a horse are both valuable and useful animals to humanity in this worldly existence, thanks are rendered to the Lord Ahura Mazda for his bountiful creation, by invoking and praising the Soul of Creation as represented by the angels Gosh and Drvâsp.

In the Mazdayasnan religion whatever that is good and useful, whatever that is beneficial to humanity, is considered praiseworthy and holy. The heavens, the earth, the waters, all vegetation and quadrupeds, the life-giving breeze, the sun, the moon and the stars, all are considered working actively for the comfort and joy of humanity, and all these beings and things are considered as the manifestation of the eternal love and goodness of Ahura Mazda. Consequently, in the Mazdayasnan faith, to each of the bounties of Providence, a name was given to enable men to render their homage and thanks. Whatever that came from the Supreme and Benevolent Creator was to be considered as dear and precious. In reality, the Mazdayasnan religion is the very fount and source of the Sufi philosophy of Iran. We hope we shall soon be able to publish the translation of the 21 Yashts in praise practically of the whole creation of the Almighty, which would make us realise fully the meaning of the following lines of Saadi :—

I am in joy with the whole world, for the world is in joy
through Him ;

I am in love with the entire creation, for all creation is
from Him.

¹ The word Drvâsp is compounded of *Drev* (equivalent to the modern Persian *Dorost*), and *Asp* a horse, meaning the possessor of a horse.

shid is not to be found, but in the rest of the Avesta it is there in the shape of Khashaeta (𐬕𐬀𐬰𐬀𐬯𐬀). The word *shid* meaning shining or resplendent is also used in the compound word Khurshid. Jam probably means twin-born, for in another place in the Gathas namely Yasna 33.3 and in other places in the Avesta Yema is used in the sense of twin-born. It is worth noting that in the Brahminic scriptures Yema and his sister Yemi were the first male and female creation representing mankind and stand in the place of Adam and Eve in the Old Testament.

In the Gathas the name of the father of Jam is Vivahvant to whom we have referred above.

Avesta and in the Achæmenian inscriptions, the name is pronounced alike. The Greeks write the name as Hystaspes. He was a king of the Kyanian dynasty ruling in the east of Iran. He was the friend and patron of Zarathushtra. The appellation of Kavi is often attached to his name and we know him to-day (in Persian literature) as Kai Gushasp. His name is mentioned in Yasna 28.7, 46.14, 51.16, 53.2. The literal meaning of the word is the owner of spirited horses.

15. *Vivahvant* (𐬯𐬀𐬬𐬀𐬪𐬭𐬀) now commonly known as Vivanghan. Its Sanskrit form is Vivasvant and Arabic Vivanjhan. As the father of Jamshid, only once together with the name of Jamshid, he is mentioned in the Gathas in Yasna 32.8.

16. *Haēchataśpa* (𐬀𐬛𐬀𐬔𐬀𐬭𐬀𐬰𐬭𐬀). It is the family name of Zarathushtra and Maidyoimangha being the name of their seventh ancestor. The name is mentioned in Yasna 46.15, 53.3. The name is compounded of *Haechat* (to spray with water) and *Aspa* (horse). It is not possible to say what the name exactly meant.

17. *Hvovga* (𐬀𐬬𐬀𐬪𐬭𐬀). In other parts of the Avesta the name is also Hvova. This is the family name of Frashaoshtra and Jamaspa. We can give a meaning only to the first portion of the word namely *Hu* meaning good. It is mentioned in Yasna 46.16, 46.17, 51.17 and 51.18.

18. *Yima* (𐬵𐬀𐬮𐬀) is mentioned only once in Yasna 32.8. In the rest of the Avesta he has been mentioned often. In Vendidad, Fargard 2, it is stated that Ahura Mazda first gave him the duties of a prophet. But realizing his own want of spiritual strength he pleaded to be excused whereupon God bestowed on him a sovereignty. During his reign of a thousand years, he increased the expanse of the world on three occasions to make room for the increasing population of men and animals. Thereafter Ahura Mazda apprised him beforehand of a severe winter which was to devastate the earth and ordered him to construct a Var and to take with him some men and other creatures to avoid the event. In Yasna 9.5 it is related that during the reign of Jamshid, heat and cold, old age and death, avarice and greed were unknown. This subject is further pursued in Yasht 19, paras 31-38, where it is related that during the sovereignty of Jamshid the world had a happy time and knew not calamities or woes. Heat and cold, death and old age were not known until he was deceived and began speaking untruth. Thereupon divine glory left him and in the shape of a bird of victory flew away to the sun (Meher-Mithra). On a second occasion this bird of victory alighted on Faridoon and on a third one on the valiant hero Kershasp. In the Shahnameh it is also related that conceit was the cause of Jamshid's losing the divine glory. Jamshid is the modern form of ancient Yima. In the Gathas, the portion of the name which is now represented by

all 16 times, that is thrice in the first, five times in the second, twice in the third and thrice each in the fourth and the fifth Gathas.

7. *Spilama* (𐬰𐬀𐬎𐬌𐬌𐬀). It is the name of Zarathushtra's family from the name of his ninth ancestor. In Yasna 51.19 Zarathushtra connects Maidyomangha with the same family. In the same way he speaks about his daughter Pouruchista. In the Pahlavi commentaries this name was transformed into Spitman and to-day we say Spentaman or Aspentaman. The first portion of this word means white and apparently the name means one of the white race. The word is used in the Gathas in Yasna 29.8, 46.13, 46.15, 51.11, 51.12, 51.19, 53.1, 53.2, 53.3.

8. *Frashaoshtra* (𐬀𐬎𐬌𐬀𐬎𐬌𐬀𐬎𐬌𐬀). One of the nobles of Iran of the Hvogva family. He is the brother of Jâmâspa, the prime minister of Gushtasp and the father-in-law and patron of Zarathushtra. His name is compounded of two parts meaning "the possessor of fast-going camels". His name is mentioned in the Gathas in Yasna 28.8, 46.16, 49.8, 51.17, 53.2.

9. *Iryâna* (𐬀𐬎𐬌𐬀𐬎𐬌). He seems to be a Turanian nobleman who had not yet accepted the Mazdayasnan faith but was not unfriendly to Zarathushtra. Some orientalists think that the name is the same one as Piran (the vazir of Afrasiâb), mentioned in the Shahnameh. He is mentioned in Yasna 46.12.

10. *Karpan* (𐬀𐬎𐬌𐬀𐬎𐬌). The name occurs in the Gathas mostly in conjunction with the name Kavi. This word is related to the Sanskrit "Kalpa" meaning religious ceremonials. The *l* of the Sanskrit is changed into the Persian *r*, consequently Karpan means those who practise the ceremonies of sacrifice. In the Vedas they hold a high position and are considered the leaders of the Brahminic religion or Devayasna as termed by the Iranians. Necessarily in the monotheistic religion of Zarathushtra, they are described as those who deceive people in the matters of religion. In the Pahlavi commentaries the word used is Karp and means those who are blind and deaf, viz., those who would not see and listen to the principles of the Mazdayasnan faith. The word occurs in the Gathas in Yasna 46.11, 48.10, 52.15 and 51.14.

11. *Kavi* (𐬀𐬎𐬌𐬀𐬎𐬌). One of the Iranian noblemen who was a Devayasna and an opponent of the religion of Zarathushtra. This word in Sanskrit means a poet. In the Vedas it means a leader or a prophet. He was considered to be the receiver of divine inspiration and the possessor of secret knowledge. This appellation was sometimes given to the deities themselves from which it appears that it was a highly honoured designation and was given only to the heads of the community and the leaders of the religion. This name was also applied

PROPER NAMES IN THE GATHAS.

1. *Usij* (𐬵𐬶𐬀) is one of the leaders of the Devayasna (followers of evil), an opponent of Zarathushtra and the Mazdayasnan faith. He is mentioned once in the Gathas in Yasna 44.20. There is no mention of him in the rest of the Avesta. In the Vedas of the Indian, Ushik means a wise and clever person, a man of zeal and determination. In contradistinction to the evil position assigned to it in the Gathas as a deceiver and a follower of untruth, the word gives a place of honour and respect to the person so named in the Brahminic scriptures. In the Pahlavi commentary, the word is used in the same unchanged form.

2. *Bendva* (𐬠𐬀𐬨𐬭𐬀) is a noble man who had been the opponent of Zarathushtra and his faith. He has been mentioned twice in the Gathas, Yasna 49, 1 and 2.

3. *Pouruchista* (𐬱𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀). She is the youngest daughter of Zarathushtra and the wife of Jâmâspa. She is mentioned once in the Gathas, Yasna 53.3. Her name is also repeated in the later Avesta. Its literal meaning is *one full of wisdom*.

4. *Tur* (𐬵𐬀𐬵𐬀). It is the name of an Iranian tribe. Firdausi too has used the name. Its country was Turan. It must not be presumed that the Turks have any connection with Tur, although this mistake is commonly made since a long time. Ottoman Turks seemed inclined to connect themselves to such ancient tribes. The Turanians represent a tribe of the Iranians who were in a lower stage of civilisation. The Parthians probably belonged to this tribe. The Turanians could not have belonged to the Mongol race as they bear Aryan names.

5. *Jâmâspa* (𐬵𐬀𐬠𐬀𐬰𐬀𐬰𐬀) is a princely noble man (Yasna 5, 1.18) of the family of Hvogva, the brother of Frashaoshtra and the minister of Vishtaspa. He was the husband of Pouruchista, the son-in-law of Zarathushtra and a great supporter of the Mazdayasnan faith. He is mentioned in Yasna 46.17, 49.9 and 51.18.

6. *Zarathushtra* (𐬰𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀𐬰𐬀), the Prophet of Iran, the founder of the religion, the poet who sang the Gathas. Known by the Greeks as Zoroastros. He came from Azarbaijan and flourished before the formation of the Median empire. In the Gathas he describes his family as Spitama and in Yasna 53.3 he addresses his daughter as belonging to the clan of Hæchataspa. He often calls himself the Prophet and once a leader too. In the following passages his name is mentioned, 28.6, 29.8, 33.14, 43.8, 43.16, 46.13, 46.14, 46.19, 49.12, 50.6, 51.11, 51.12, 51.15, 53.1, 53.2, 53.3, in

Huzhir with the meaning of good appears in the following lines of Manuscheher : "The New Year comes auspicious and happy with a fortune that is good and a constellation brilliant." The word *Hurida* means something well apparent.

The third Median king (625 to 585 B.C.) was known by the name of Huvakhshatra, meaning, of a fine stature. The Persian words Khojastah and Khursand are the same as the Avestan Hujast and Hursant. The component parts *mat*, *ukhat* and *vareshht* are verbal nouns. *Mat* derived from *man* means to think. *Ukht* related with *vach* means to speak. In the Indo-European languages this word exists, e.g., *vach* in Sanskrit, *vox* in Latin, *voix* in French and *voice* in English. In later religious works like the Bundahishn, etc., *Vach* or *vāj* or *bāj* means to utter prayers without opening the lips. Many Persian words have been derived from this words, e.g., Vāzheh and Govazheh. Asadi Tusi says :—

"Heaving sighs he murmured (*govazheh*) some words

"And addressed the Maharaj as the bridegroom."

The third word *vareshht* is from the same source as *Varc* meaning to exert, to act, to which we have referred before.

In opposition to the Avestan *Hu*, is the word *dush* or *dush* meaning bad. In modern Persian too, many instances can be quoted to show their connection with the Avestan root, e.g., *dushman* (enemy), *dushnam* (abuse), *dushvar* (difficult), *dushkim* (executioner), *duzakh* (hell), *dozd* (thief).

In several parts of the later Avesta like the Hadokht-Nask (Yasht 22, para 15), Humata, Hukhata, Hvareshta, represent the three stages of paradise. The soul of the good reaches the abode of Good Thoughts with the first step : with the second it reaches the house of Good Words and with the third the palace of Good Deeds. After going through this, it reaches the source of Endless Light, the highest heaven, the court of Ahura Mazda. In the Mino-i-Kherad these three stages are named as Humatgah, Hukhtgah and Hvareshtgah. The wicked soul similarly passes through the stage of Dushmata, Dushukhta and Dushvreshta on its way to hell. Men in their passage through life are themselves the architects of these good or evil abodes.

It is worth noting in conclusion that the name Sehbukht which was common in Sassanian times, meant one receiving salvation through the triad of Humata, Hukhta and Hvareshta. The word Panj in the name Panjbukht similarly referred to the five Gathas and the word Haft in the name Haftanbukht referred to the seven Ameshaspentas.

the first warrior, from whom the division of the three classes of society has taken place. Firdausi in his *Shahnameh* has given four different names for the four classes of society and ascribes the formation of the same to King Jamshid in the following lines :—

There was a group which was called *Katurzian*
 They were the priestly worshippers of religion,
 A second group was set apart,
 And was called the *Naisarian*,
 They were lion-hearted warriors,
 The valiant heroes of the army and the country.
 The third group was known as *Nasuli*,
 To whom everyone was grateful for one's food,
 They till the soil and work and reap the corn,
 For their own food they are not under anyone's obligation.
 The fourth group was known as *Ahnukhoshi*
 The men of handicraft, proud of their work,
 Their normal work was their profession,
 Their mind was always engaged in their work.

The words used in the *Shahnameh* have been corrupted to such an extent and have drifted so far away from the original formations that it is impossible to ascertain their roots. Their relation cannot be traced to the words in the Gathas or to the words in the later Avesta. Only the fourth *Ahnukhoshi* appears somewhat near the Avestan term *Huitish* or *Hutoksh*. At any rate the writer has translated the three words designating the three classes in the Gathas as under : *Khaetava* as the nobility, *Verezanu* as agriculturists and *Airyaman* as the leaders of religion.

Humata, Hukhta, Hvarashtra : These words are the basis of the religion of the Zoroastrians and are copiously used in the Gathas. They have been translated as good thoughts, good words and good deeds. Long time since these words have been so translated in Persian, but literally they mean well-thought (thoughts), well-spoken (words) and well-done (deeds). The first portion of these words is *Hu*, corresponding with the Sanskrit *Su* and Achæmenian *Oo*.

In one of his inscriptions in Fars, Darius says :—"This kingdom of Fars which Ahura Mazda has bestowed on me is a fine country full of good horses (*Ooaspa*) and good men (*Oomartia*). By the grace of Ahura Mazda and by the strength of me, who am the king, it fears no enemies." Many words in the old Persian beginning with *Oo*, have the Avestan *Hu* for its root, which in later Persian became *Khub* : for instance *Oovarezniia* is the same as *Huvarezm* or *Kharezm*. Some Persian words have preserved this Avestan *Hu* till to-day, e.g., the word

other meaning except as the priestly leaders of religion, the warriors and the agriculturists. These words which after thousands of years have changed their meaning and appearance, were originally used by Holy Zarathushtra to indicate the exact counter-part in Iran, of the three divisions of society among the ancient Indians, viz., the Brahmana, the Khshatrya and the Vaisya.

What has made the interpretations of these words in the Gathas difficult is the fact that in the Avesta three different words have been used for indicating the same three classes. At later Avesta. all the places in the Avesta the same three classes have been referred to, except in Yasna 19, para 17, where a fourth class has been added. It says "which are the four classes?" The answer is Athravan, Rathaeshtar, Vastrya Fshuyant, Huitish. *Atar* means fire as we know, and its guardians Atarvans are the leaders of religion. *Ratha* means a chariot and Rathaeshtar means one who goes to war in a chariot, meaning thereby the warriors and the nobility. *Vasterya* means a meadow or a grazing ground and *Huiti* means handicraft; and thus the last two words mean agriculturists and men engaged in handicrafts. These four classes in Pahlavi and other Zoroastrian literature and in some of the Persian dictionaries are named as Athornân, Artashtârân, Vastryoshân and Hutakhshân. Without doubt the fourth class was formerly included in the third. In Sassanian times the above Avestan words were commonly used. Artashtârân-Salar represented the commander-in-chief of the army, or the war minister. Vastryoshân-Salar was the name of the chief of agriculture and as in ancient Sassanian Iran, the revenue came only from the land, the revenues of the state were also in his care and consequently his post was practically the same as that of the present day finance minister. Hutakhbad was the name given to the chief of arts and crafts and consequently filled a place equivalent to the minister of industries of the present day. Masoudi says in his "Kitab-ut-tambih Val-ashraf" that the word Vastriobad was used to nominate the chief of agriculture and finance. Having given the names of the various ministerships in the Sassanian times, it would not be out of place to mention that the prime minister was called Buzorg Farîdâr. The use of this word goes back to the Achæmenian days as we find the word used in the cuneiform inscriptions with the meaning of a ruler or a chief. To the chief high priest the name of Mupatân-Mupat (Moubedân-Moubed) was given. Tansar, the renowned high priest of the time of Ardeshir Papekan, was known as Herpatân-Herpat. We have mentioned that according to the traditions, the three sons of Zarathushtra, viz., Esadvaster, Urvatadner and Khurshedcheher were respectively the first moubed, the first agriculturist and

In the Pahlavi commentaries of the Avesta they have been translated as *Khish* (kinsman), *Valuna* and *Irman*. Mostly these three words are used together in the Gathas, e.g., in Yasnas 32.1, 33.3, 46.1, etc. *Khaetav* exists to-day in modern Persian in the word *Khish*. The word *Verezena* with the meaning of effort and exertion has also entered our modern language in a varied form. The words *Barz* and *Varz* mean agricultural pursuits. *Kashavar* and *Barzigar* mean agriculturists. Possibly the word *Keshtozar* was originally *Keshtovarz*. Similarly the word *Varzgao* meaning the bull used for tilling the ground and the word *Varzesh*, *Varzidin*, *Varzeshgar* (meaning athletics and athlete) are all derived from the root *Varz* which we find in the Gathas themselves.

Airyaman is also used in our modern language though with a different meaning. Firdausi has used this word in the Shahnamah with the meaning of a guest or a master as under :

When the moubed appeared from the door,

He stood there with another guest (*airyaman*).

In another place he says :

"If thou art able to kill this wolf,

Thou wilt be an honoured lord in the land of Rum".

Fakhruddin Gurgani, the author of the poem Wis and Ramin, who lived shortly after Firdausi, has used the words *Airyaman* with the meaning of a servant or a slave :

When thou art a squire in Khorasan,

Why shouldest thou seek to be a *servant* elsewhere.

Mostly however, the word is used meaning a guest. The word *Airyaman Sarai* means a temporary abode (like a caravanserai).

O Lord what an ungrateful son is this, that he is treating

His father's palatial house as if it were a *caravanserai*.—*Khaqani*.

The ancient Indians also shared with us the use of these three Avestan words. The word *Khaetav* is used by them in the same sense as in the Avesta, *Verezena* means a pastor or a shepherd. *Airyaman* is the name of one of their gods and is also used in the sense of a companion or friend. In the rest of the Avesta, the word *Airyaman* is used as the name of an angel, one who gives relief, as we find in Fargarad 22 of the Vendidad, paras 7 and 13. In the Bundahishn too, *Airyaman* is described as an angel which cures the ills of mortal men.

Whatever meaning these three words may have in the modern Persian and whatever meaning might have been given to them over 1500 years ago by the Pahlavi commentators of the Avesta, there is no doubt that these three words are used in the Gathas for the three classes of society existing at the time and it would not be proper to give them any

ties and divine attributes, as for instance victory, truth, righteousness, peace, spiritual power, etc. In the spiritual world Ahura Mazda is at the head of them all and is known as the highest Yazata. In the material world Zarathushtra is the leader of the angels. According to the Siruzeh after deducting the seven Ameshaspands, the remaining important angels are as follows: Adhar, Aban, Khorshid, Mah, Tir, Gosh, Mehr, Sarush, Rashn, Farvardin, Behram, Râm, Bâd, Din, Ard, Âshtad, Âsmân, Zamyâd, Mâhrespand and Anairân.

The three angels that are mentioned in the Gathas are Adhar, Sarush and Ashi. In the Gathas and in the Avesta
Atar. Adhar is called Atar. In the Pahlavi it became Ator. In
The five fires. the Achæmenian Persian, it is also Atar and the words Atash and Adhar come from the same source. In the Avesta five sorts of fires have been distinguished: 1. Barezisavah or in Pahlavi Buland-sut (of great beneficence), is the name of the fire of an Atash-behram. 2. Vohufryana means the fire in the human body, the cause of life-energy. 3. Urva-zishta, the fire which proceeds from wood. 4. Vazishta, the fire of lightning. 5. Spenishta, the eternal fire or the light in the presence of Ahura Mazda. The essence of fire also manifests itself in the resplendent Aura (Khoreh) round a great king. The coveted "Kyani Khoreh" is referred to in the Avesta and the Shahnameh.

Sarush, or as in the Gathas, Sraosha, means obedience and devotion.
Sraosha. The name is used in the Gathas sometimes as an abstract thought and sometimes as an individual spirit, just as with the other Arch-angels. The 17th day of the month and the 11th Yasht are dedicated to him. He is one of the angels with whom we will have to deal on the day of reckoning for our rights and wrongs.

The third Yazata mentioned in the Gathas is known as Ashi
Ashi. (𐬀𐬎𐬎𐬀), the angel of abundance and prosperity. Ashi is mentioned in Yasnas 31.4, 43.12. This angel is also known by the name of Ard or Art and the 17th Yasht and the 25th day of the month is mentioned after Ashi.

Some words in the Gathas which have been the subject of lengthy discussions amongst orientalists and for which practically
Khaetav, Verezena, Airyaman. every scholar gives his own special interpretations, are the words *Khaetav*, *Verezena* and *Airyaman*¹, which have been used for distinguishing the three classes of society in ancient Iran.

1 *Khaetav*, *Verezena*, *Airyaman*, have been translated by Bartholomæ in German as Adlige, Gemeinde and Sodalen; by Mills as kinsman, retainer and spearman; by Darmesteter in French as *serviteurs*, *confrères* and *parents*. Other orientalists differ in the same way as to the exact meaning of these words.

making the number seven, a number which from ancient times is considered to be an auspicious one. Plutarch, the Greek historian, whilst referring to the religion of Zarathushtra, speaks of the six Arch-angels. Each one of these angels in the spiritual world represents one of the divine attributes of Ahura Mazda, whilst in the material world they are delegated to the protection of one or the other of the elements or objects of creation. Behman who is the personification of the Holy Thought, the Good Mind and the Divine Wisdom of Ahura Mazda, is, in this world the protector of all useful animals. Ardibehesht who represents in the spiritual world, the Spirit of Truth and Righteousness of the Creator, is in the material world the protector of the element of Fire. Shehrivar is the personification of the Spiritual Power and Sovereignty of the Almighty, whilst, in the world here he is described to be in charge of the metallic elements. Spendarmad, the personification of Divine Love and Devotion, is entrusted with the care of the earth in this world. Khordad and Amardad, the personifications of the spirit of Perfection and Immortality respectively, are the protectors here of the element of water and of the vegetable kingdom. In the Mazdayasnan religion the description of the Ameshaspands is as beautiful as it is replete with moral lessons, but as a fuller description of the subject would lead us beyond the limits of the Gathas, we end it here and proceed to deal with the other angels known as the Yazatas.

As our object is to leave nothing unsaid which may throw light on the understanding of the Gathas, necessarily we have to deal with the Yazatas, for at any rate, three amongst them are mentioned in the Gathas themselves. Yazata or Izad means one worthy of adoration and comes from

the same root as Yasna or Yasht. Yasht VI, para 1, refers
Yazatas.

to hundreds and thousands of such angels. Diogenes Leartus, the Greek historian, writes in the third century B.C. that according to the belief of the Iranians the heavens are full of angels. Plutarch too says that after the six Arch-angels there are twenty-four other angels in the religion of the Iranians. Whatever may be the number of the Yazatas, the well-known amongst them are those in whose names particular Yashts exist, or from whom the days or months are named, or in whose names Jashans (festivals) are held in the course of the year. Consequently, Plutarch is not far from the truth when he says that the Iranians had twenty-four other angels. In Yasna 16th and in the two Siruzeh and in the Bundahishn, mention is made of the important Yazatas. After the Arch-angels, they are the intermediaries between Ahura Mazda and mortal men. These angels are the guardian spirits of the sun, the moon, the stars, the heavens, the earth, the air, the fire and the water. Some of them are the representatives of abstract quali-

translating the Gathas. In Yasna 47.1 some of these words are required to be translated as abstract and some as representing the personified Immortals, namely the Ameshaspands as under: "In the matter of Divine Wisdom (Spenta-Mainyu) and the Holy Law (Asha) think well, speak well and act well, and Ahura will award Perfection and Immortality (Haurvatât and Ameretât) through Khashthra and Armaiti."

In Yasna 51.7 Zarathushtra says, "O Thou, Who through the Divine Wisdom (Spenta-Mainyu), created, animals, water and plants, Perfection (Haurvatât) and Immortality (Ameretât), bestow on me strength and power on the last day of judgment through the help of Vohumanah." In the same way throughout the translation of the stanzas both these possible interpretations should always be kept in view.

In the rest of the Avesta, these words are used as in the Gathas with the personal aspect more emphasised. They are all called Ameshaspands, the great angels of the Mazdayasnan religion, and they act as if they were the ministers to the Divine Lord Ahura Mazda. The word Ameshaspand or Amesha Spenta, is a triple compound. The first portion is the negative prefix *a*; the second *mesha* means man or mortal and is so used in the Gathas themselves¹. The third portion is *Spenta* (of which the Sanskrit equivalent is *Svant*), which means benevolent but which should be translated as holy in this word. Thus the word Ameshaspand means "The Holy Immortal." This word is not to be found in the Gathas. The first time we come across it is in the Haptan Haiti Yasna 37.4. In the rest of the Avesta the word Vahishta is added to Asha, Vairya to Khashthra and Spenta is prefixed to Armaiti, and from the final formations spring the words in modern Persian Ardibehesht (Ard and Asha being one and the same), Shehrivar and Spendarmad. In the Gathas, Asha as the Spirit of Truth and Righteousness holds the premier place amongst the Ameshaspands, but in the rest of the Avesta, the second place is assigned to him, the order being as follows:—1st Behman, 2nd Ardibehesht, 3rd Shehrivar, 4th Spendarmad, 5th and 6th Khordad and Amerdad. The last two always come together as the Twin Blessings². Ahura Mazda as incorporating Spenta-Mainyu is put at the head of the Ameshaspands

1 It is worth while noting that the word *mareta* is also used in the Gathas in the sense of mortal man. In Pahlavi it becomes *marium* and in Persian *mar-dum*. The root of these words is *mar* which in the Behistan inscriptions (of Darius) means death. The word *Martia* for man is also used in the same inscriptions. All these words for men, *marg* death, and even *mar* snake, according to some come from one and the same root. The Greek and the Latin *moros* and *morior* is related to the Iranian root *mar*.

2 According to some orientalists the origin of Harut and Marut in the Koran can be traced to these two Ameshaspands.

SOME IMPORTANT WORDS IN THE GATHAS.

In the Gathas we come across a collection of words, the meaning of which is worth noting separately.

The first among these are the names of the six Ameshaspentas. These are Asha, Vohumanah, Khashthra, Armaiti, Haurvatât, Ameretât. Almost in everyone of the stanzas these words are repeated, though the last two of them are comparatively used less frequently.

**The six
Ameshaspen-
tas. Their
significance.**

The word *Asha* which represents Truth, Righteousness and Divine Law and Order is mentioned 180 times in the Gathas. The word *Asho* of which we have spoken before is derived from the same root.

Vohumanah is compounded of *Vohu* and *Manah* meaning the Good Mind. The Persian word *Khub* and the Avestan *Vohu* are one and the same. The Persian *Manash* and the Avestan *Manah* are also the same. The word *Vohumanah* also connotes a pure nature and a good disposition. The expression *Vohumanah* or *Vahishto-manah* with the same meaning is used 130 times in the Gathas.

Khashthra means Kingdom or Sovereignty or Power. The Persian word *Shehr* meaning city and the word *Shehriar* meaning king are both derived from *Khashthra*. In ancient times a much wider meaning was given to the word *Shehr* and it meant a kingdom or a country, e.g., Iran-Shehr meant the kingdom of Iran. (In the same way the word *Medina* meant a province in Aramaic and was afterwards applied to a city, till to-day the Arabic word *Medina* has the same limited * meaning as the Persian *Shehr*.)

Armaiti means Patience, Humility, Devotion and Love.

Haurvatat means Perfection, Health and Well-being.

Ameretat is compounded of the negative sign *a* and *mertat* death, meaning together Deathlessness or Immortality.

These words have to-day changed their forms into Ardibehesht, Behman, Shehriver, Spendarmad, Khordad, Amardad, which have again as of old become the six months of the present Iranian calendar. Besides,

**Their double
significance
in the Gathas.**

as in olden times, among the Zoroastrians to-day these six words also denote six out of the 30 days of the month. These words denote at times the abstract Divine Attributes of Ahura Mazda and at times they are used to denote the individual Arch-angels (like the Arch-angels of the Bible), in a way which makes distinction between two connotations a difficult task whilst

Gathas, "The Divine Songs of Zarathushtra" by Dinshah J. Irani, writes a most fascinating essay on the religion of Zarathushtra. However much it is necessary that this entire essay of the Sage of Bengal should be translated, so that all the Iranians in general may learn of the views of this great philosopher of Aryan descent and Brahminic creed, of this great man, the recipient of the Nobel Prize, who is known all over the world for his profound philosophy and wonderful poetry which has been translated into every language of Europe, yet as the present essay is intended to be a short introductory note, I shall satisfy myself with a few quotations therefrom.

Tagore says¹:—"The most important of all outstanding facts of Iranian history is the religious reform brought about by Zarathushtra. He was the first man we know, who gave a definitely moral character and direction to religion, and at the same time, preached the doctrine of monotheism which offered an eternal foundation of reality to goodness as an ideal of perfection. * * * The orthodox Persian form of worship in ancient Iran included animal sacrifices and offering of *haoma* to the *daevas*. That all this should be discountenanced by Zarathushtra, not only shows his courage, but the strength of his realisation of the Supreme Being as Spirit. We are told that it has been mentioned by Plutarch that 'Zarathushtra taught the Persians to sacrifice to Ahura Mazda 'vows and thanksgivings'. The distance between faith in the efficacy of blood-stained magical rites and cultivation of moral and spiritual ideals as the true form of worship, is immense. It is amazing to see how Zarathushtra was the first among men who crossed this distance with a certainty of realisation, which imparted such a fervour and faith to his life and his words. The truth which filled his mind was not a thing borrowed from books or received from teachers. He did not come to it by following a prescribed path of tradition. It flashed upon him as an illumination to his entire life, almost like a communication to his personal self."

1 "The Divine Songs of Zarathushtra", London 1924, Introduction pp. 5-7.

based on sacrifices or outward ceremonial observances. The very basis of his teaching is his insistence on the purity of thoughts as the basis of all actions in life."

The German scholar Paul Horn¹ in his History of Persian Literature says :—" In the Gathas we meet with the expression of such noble feelings, such vigorous belief in the true faith, and such sublimity and excellence of ethics, that we cannot but praise and applaud the author of the Songs."

The American scholar and writer Whitney says² :—" Persia from Cyrus onward to the battle of Marathon, was the greatest and most civilised and powerful nation on earth. Rome was yet in her infancy. Modern Europe was not yet born. Greece was not united ; her people were divided and only the terror of Persian arms for a brief period held them together. Persia gave law and religion at that time to the world, and that religion was the gospel of Zarathushtra. Jesus afterwards, whether God or man, followed it ; preached it ; emphasised it in every possible way, and was finally nailed to the Cross for it.

" With all due honour to Him who could die for opinion's sake, how was it, or how could it be possible for Jesus to announce a better or purer doctrine than that so often repeated by Zarathushtra, his predecessor, viz., good thoughts, good words and good deeds ? Do not those three things embrace all there is or could be in any religion ? Can the most devout saint add anything to them ? ' Yes he can ', says someone ; ' he can love Jesus.' But if he has good thoughts, he will not only love Jesus but all the world besides, and God supremely. If he has good thoughts, he is pure in heart. Now good thoughts are the very foundation upon which are built, good words and good deeds, always and everywhere."

I have quoted here only a few of the passages from the writings of savants and scholars in the matter of the religion of Zarathushtra. They have in reality summarised in concise and effective language what every reader of the Gathas can himself realize and understand from a study of the same. Whatever may be the part of the world where the Gathas are read, whatever may be the religion under the influence of which the reader may be, its study invariably makes the same sublime impression everywhere and on everyone. The renowned poet and philosopher of India, Rabindranath Tagore, in his Introduction to the selections from the

1 Geschichte der persischen Litteratur Zweiter Ausgabe, Leipzig 1906, S. 6.

2 " Zoroaster, The Great Persian ", pp. 170-171.

sense and is used in the right proportion, and all that he says, is always full of vigour and spiritual force. He never indulges in any exaggerated statement, and whatever he says goes to the very foundation of things. The eternal contest between the principles of good and evil, which refers to the contest in this very world, the recompense in this world and the eternal reward hereafter, the dealing out of perfect justice on the day of reckoning, the hope of divine bliss in heaven, etc., are some of the noble thoughts and fundamental principles of Zarathushtra. Ever does he speak of, always doth he stand firm in, these principles which go to the root of things. In short the entire Gathas propound collectively, the highest ethics."

The famous French scholar Meillet says ¹ : "Freedom of thought, a zealous sense of self-respect, magnanimity in religion, a sharp intellect, and a zest and fervour for principles of ethics, which have always been the particular characteristics of the Iranians, are peculiarly manifested in the Gathas of Zarathushtra."

The German Professor Hertel in his turn says ² : "In the Gathas a personage of great intellect, zeal and fervour, who is hurt to the core at the sight of the struggle between right and wrong, addresses us in a way which evidences his sympathy and love for mankind. He is the cause of rectitude in the character and morals of men. The art of agriculture and the care of useful cattle, he considers as the root foundation of the peaceful and happy life of men in the material world. He rises above the worship of natural elements as so many different deities."

The renowned German Professor Geiger in his book called "Zarathushtra in the Gathas", says ³ : "The principles of the Religion of Zarathushtra, so far as they are preserved in the Gathas, are entirely free from the taint of low, extraneous element. The sublime and elevated position of his ethics, his insistence on exertion and effort, the high principles of religion he advocates, the dignity of his philosophy, can all be well realised by the study of the Gathas. It could be seen therefrom, with what courage and vigour he handles the highest and the most vital problems of life, material and spiritual. He is the unique personage that has stepped out of the circle of intellectual limitations of that time, and in that dim and distant age laid out the path of the worship of the One Creator for his people. He inculcated for them the philosophy explaining the existence of the Creator and His relationship with the created. He explained the nature of evil which necessarily exists in creation. The fundamental principles of his religion are not

1 Trois conférences sur les Gathas de l'Avesta par A. Meillet, Paris 1925.

2 Johannes Hertel, Die zeit Zoroaster, Leipzig 1925.

3 Zarathushtra in den Gāthās (Schlussfolge.)

words; ponder over them with your enlightened mind; distinguish between these two principles of Truth and Untruth. Let everyone choose his own creed individually before the Day of Reckoning comes upon him. May in the end our work be accomplished as we wish."

However, Zarathushtra is not indifferent to the happy state or otherwise of mankind, because he has been created for helping and guiding the people of this earth. He himself says in Yasna 28.4: "As I have been deputed for protecting the soul of men, as I am fully cognisant of the reward and recompense Ahura Mazda will assign for the particular conduct of men, I shall strive as long as power and strength shall last in me to make people seek and adopt the Path of Truth." At another place in the Gathas, the Holy Prophet says that he will ever be present to point out the Path of Truth whenever men feel themselves helpless in their search. In Yasna 31.2, he hints at this meaning and says: "If between these two paths (of Truth and Untruth), you are unable to distinguish which one is better, then I shall come to both of you contending sides with my judgment, about the truth and propriety of which judgment Ahura Mazda himself is a witness, so that eventually everyone of us may live our lives according to the holy law of the religion." These are in substance the fundamental principles of the religion of Zarathushtra, the Prophet of Iran, culled out from his own words without any addition of materials supplied by traditions. Throughout in the Gathas such sublime principles are laid down, and men are cautioned ever to stand firm in them. To spread his message the founder of this religion fights constantly the followers of Untruth and does his utmost to dislodge the Evil.

It would be worth noting shortly what various well-known orientalists have written about the Gathas. One of the renowned Avestan scholars, who had spent his whole life in his work of research in this ancient religion of Iran is the German Professor Geldner, the author of many an important work on the subject. In one of his works he says¹: "In the Gathas, Zarathushtra speaks in a particular style on a deep and sublime subject. Everyone of his stanzas expresses thoughts concerning fundamental principles, and each stanza is written with a particular object. But every time he gives expression to his thoughts in a different mode. His words are devoid of verbal ornamentation and empty forms. In one direction and with one motive, he clearly expresses his object with a firm and deliberate intention. Nowhere is there the slightest confusion in thought to be found. No useless and superfluous words are ever used. Every word of his bears the right

Some opinions of renowned orientalists.

Geldner.

¹ Avesta litteratur Zweiter Abschnitt (Grundriss der Iranie Philologie) S. 28.

And this is a perennial source of glory and pride to Iran and the Iranians that once in that land one of its sons gave this grand message to humanity to keep themselves aloof even from bad thoughts, at a time when the whole world was like a globe in darkness. The entire Gathas and the whole of the Avesta are full of these three words, these three cardinal principles. For the righteous, in the arena of fight with Untruth, these three words are like the helmet and the armour and the shield. As long as Evil and Untruth exist in this world, no man can afford to be without these weapons of Humata, Hukhta and Huvereshta.

We shall deal with these words again hereafter. For the present, let it be stated that Zarathushtra himself performs the duty of preserving the thoughts, words and deeds of all men in the treasury of actions until the day of resurrection. On the last day of reckoning, the good and the evil proceeding from all men, shall be weighed against each other. If in the balance of actions, the scale of goodness goes down heavier, this is the victory of Truth and the defeat of the Lie. The holy Zarathushtra is the judge of the court of Ahura Mazda. When the time comes for the allegoric crossing of the Chinvad Bridge which is described as having been built over a running stream of molten metal, the righteous will pass over the same happy and in joy, and will proceed to what is described as the House of Songs, the Eternal Kingdom, the Abode of the Good Mind and of Truth, or the Presence of Ahura Mazda. They will then have their promised reward. They will attain to their desire, the ideal cherished by them in this world. Should however, the scale of evil be heavier on the day of reckoning, then the sinning soul, worried and troubled by his own conscience, will fall from the Chinvad Bridge to the deep stream below and reach eventually the Abode of Evil, the Hovel of Untruth. If the good and evil in a man are equally balanced, then necessarily he neither enjoys the bliss of heaven nor suffers the torments of hell. His destination is known as the mixed abode, and in Pahlavi is called Hamestgan, *i.e.*, the eternal equilibrium or the same-for-ever. This place is also assigned to a person who lives his life in hesitation and doubt. For every man is expected to exert himself in this world, so that he may not be debarred from the enjoyment of the bliss of heaven. He must exert himself and work for the defeat of the army of Untruth. He must of his own will and inclination, give his share in the victory of Truth, and of his own independent will, choose the Right Path.

Force and violence are not known in the religion of Zarathushtra. In Yasna 30.2, Zarathushtra says: "Lend your ears to these valued

It is therefore meet to note here that the mission of Zarathushtra did not restrict itself to the spiritual side only, but it exerted its utmost influence for the uplift of mankind on the economic side also, and for the material well-being of men in this life. The religion of the holy Zarathushtra is full of force and life. Poverty, beggary, and misery find no place there. It is not indifferent to the life of men on this earth. It does not ask you to

suffer and tolerate all the evils of this world in the hope of recompense for the next. He says in substance, "If you abandon the evil in your nature, you will find heaven both here and there." In Yasna 30.11, Zarathushtra says: "O man, if you have understood well the divine laws which Ahura Mazda has established, if you have come to know the joys of this world and of the world to come, if you have informed yourself about the eternal woes which shall overtake the followers of untruth, and the great good which shall come to the followers of truth, then you will always pass your life in joy." As to the divine recompense in this world in Yasna 34, stanzas 5 and 6, Zarathushtra says: "O Ahura Mazda, Thine is the sovereign power; Thine is all strength and might. O Asha and O Vohuman, come to the help of the poor and the helpless as I so ardently wish, for we have separated ourselves from the tribes of robbers and highwaymen. As You all in truth are what You are, O Mazda, O Asha and O Vohuman, this very fact is the sign of salvation and joy to me in this world. Happy and joyous, with the songs of Your praise on our lips, we shall gather unto You." In the 14th stanza of the same Yasna it is stated, "Verily, O Mazda, Thy precious rewards will be received in this very world by those who exert and strive to cherish and foster their flocks and herds (thus leading a righteous life)."

It must also be understood clearly that the divine recompense in this world and the next is not meant merely for the person who recites his prayers. He must work. He must exert himself. To work for the welfare of himself and others, is an act nobler than the mere saying of prayers. But even to be active and to exert oneself in this world is not sufficient. It is necessary that his intentions and motives be pure. At no time should wicked thoughts enter the mind of a man, for in truth good and pure thoughts are the fountain source of all goodness in the world. Before a man stands in prayers before the Almighty, before he engages himself in the pursuit of agriculture, thoughts pass through his mind and become the root source of action. Consequently, Humata, Hukhta, and Huvereshta, good thoughts, good words, and good deeds, stand as the fundamental principles of the religion of Zarathushtra.

**Application
of Zarathush-
tra's teach-
ings in every-
day life.**

wicked nature. Both these words have been used in Yasna 33.4.

Now between these two principles or forces what is the obligation of humanity in this world? The Holy Zarathushtra in Yasna 30.3, says, "A wise man should make the right choice." In stanza 8 of the same Yasna it is said, "The eternal kingdom will be for him who, in this life, fights with all untruth." The world is like an eternal fighting ground between good and evil. The cherished desire and ideal of every person must be to overpower the spirit of evil and make the spirit of goodness and truth victorious for ever.

Through the influence of this philosophy, the Iranians had ever been brave; and once upon a time, a big portion of the civilised world was under their sway. The heroes of other nations of the Indo-European race like Alexander and the Caesars of Rome, took their ideal of world domination from the Iranians. The soil of Iran experienced scarcity of water in those ancient times equally as to-day, yet Iran did not submit helplessly to the devil of sultry barrenness. They assumed that the guardian angel of the earth must be given their help and must be made victorious over its opponent. The continuous efforts of peasants is the only cause of the victory of the guardian angel of the earth. Consequently, the Iranians became the inventors of the irrigation system by canals, and through them agriculture reached the height of perfection in ancient Iran. Specially did Holy Zarathushtra lay very great stress on making the land prosperous by cultivation and agriculture. He is thoroughly against the wandering life of the nomads in the desert. He always fights against the life and ways of highwaymen, who depend on robbery for their livelihood. He wishes men to engage themselves in the settled life of agriculture with flocks of sheep and cattle, and live in rest and peace. Civilisation and culture are never compatible with tribal and wandering nomadic life. It is also possible that the Prophet intended that by thus settling down in honest and peaceful life, his community would not mix itself with the wanderers of the desert and the barbarous polytheistic tribes, who lived on plunder, and thus preserve pure the ways and customs of the Mazdayasnan religion. Undoubtedly, Zarathushtra must have realised that without settled agricultural pursuits, a happy life was impossible on the sultry soil of Iran. He often addresses the peasants, and wishes them to make the realm of the Mazda-worshipping Gushtasp prosperous by their efforts on the soil, and make it an example of perfection to others.

The material world is a mixture of good and evil. Black is linked to white and darkness to light. As all misery and woe, evil and harm, which befall a man in his passing through life, cannot be attributed to the Divine

and Holy Essence of Ahura Mazda, (as it was considered that from Him nothing but good can spring), whatever of things ugly and evil found in the world, was linked to the Spirit of Evil, Angra-Mainyu in opposition to the Spirit of Goodness, Spenta-Mainyu. Spenta-Mainyu or Holy Wisdom, or in simpler language, the Spirit of Goodness, of course proceeds from and belongs to Ahura Mazda, but in opposition to this spirit only is placed Angra-Mainyu, the Wicked Mind,

or the Ugly Spirit of Evil. In reality the contest is only between the spirits of goodness and evil within us and Evil. In this world. In the Gathas too, where the Evil Spirit is mentioned, we see it mentioned in opposition to Spenta-Mainyu, the Spirit of Goodness, and never in opposition to Ahura Mazda. In Yasna 45.2, Zarathushtra says, "I shall tell you now of those twin spirits which took their birth at the beginning of life. The benevolent Spirit of Goodness said to the Spirit of Evil that neither our words nor our deeds, neither our thoughts nor our teachings, neither our beings nor our souls shall ever agree". It should also be mentioned that the word Angra-Mainyu is not used alone for denoting the force and spirit of actual evil. Other words are used too, to denote it. As for instance, Ako and the word Druj both mean the Wicked Spirit of Evil. The fact that Spenta-Mainyu is one of the divine attributes of Ahura Mazda and is not Ahura Mazda Himself, is sufficiently and clearly made manifest in Yasna 33.12; Yasna 43.2; Yasna 51.7, and in Yasna 44.7. As for instance in Yasna 33.12, Zarathushtra praying for the grace of Ahura Mazda through the help of Spenta-Mainyu and other angels, says as follows: "O Ahura Mazda making Thyself manifest to me, give me spiritual power through the help of Spenta Armaiti. Give me spiritual might through Spenta-Mainyu. Make me reap the reward of the good through the help of Asha, and through the help of Vohumano, give me vigour and strength." Apart from this, in everyone of the six stanzas of Yasna 47, there is a clear and manifest mention about Spenta-Mainyu.

Just as Angra-Mainyu is the opposite of Spenta-Mainyu, so the other attributes of Ahura Mazda, *e.g.*, Armaiti, the spirit of devotion, love, piety and humility, has also a wicked spirit on the opposite side, *viz.*, Taromaiti, which has exactly the opposite attributes of Spenta Armaiti. Similarly, in opposition to Vohumano, the Spirit of the Good Mind, there is Akem-mano, the Spirit of the Evil Mind and

After these questions, Zarathushtra himself gives the answer : " O Ahura Mazda, I have come to this perfect realization through Thy Holy and Divine Wisdom that Thou art the Creator of all."

It is important to know that Vohumano, Asha Vahishta, Vohu Khashthra, Armaiti, Haurvatat, Ameretat, Sraosha, Ashi and Atar, are used not only to designate the divine attributes of Ahura Mazda but are also used to designate individual angels and archangels embodying the particular divine attribute or attributes of the Almighty. I shall comment on the same in the coming chapter.

Amongst the books of practically all the religions of the world, the Holy Gathas are a unique work which does not deal on the face of it with mysterious rites or supernatural miracles. Zarathushtra says in substance, " Ahura Mazda has created me to show the Right Path to the people of the world, and I for the sake of the Mission had obtained my instructions from the Spirit of the Good Mind." It is especially noteworthy that the principles of Zarathushtra's religion are simple, pure, and untainted. Zarathushtra is vehemently opposed to the use of all sacrifices and alcoholic drinks which were universally prevalent in the religious rituals of the time. In Yasna 32, stanzas 12 and 14, we have evidence of the prohibition by Zarathushtra of bloody sacrifices. He says, " They incur Thy displeasure, O Ahura Mazda, who, with shouts of joy, draw the cow to the altar for sacrifice". In Yasna 48.10, he speaks against the use of intoxicating drinks in religious ceremonies. " When, O Ahura Mazda, when shall the nobles turn to the path of righteousness? When shall this filthy evil of drink be uprooted by them, the evil of drink through which the wicked Karpans and evil-minded lords of the land, so utterly deceive the people of the world?"

In the Gathas, there is no mention whatever of the alleged fight between Hormuzd and Ahriman. Of this alleged war and eternal fight which has been the cause of so much discussion and many a grave error, the soul of Zarathushtra knows nothing. Throughout the whole of the holy Gathas, Ahura Mazda is the One Unique Creator, the One Source of Existence of the worlds, spiritual and material. He is the Fountain Source of all things, good and beautiful. In opposition to Him there is no creator of evil in existence. Angra-Mainyu, meaning the evil-mind, which in the course of time came to be known as Ahriman to which all evil in the world was ascribed, is never put as the equal of Ahura Mazda. Rather he is the opposing twin of Spenta-Mainyu only, the holy spirit of goodness.

THE RELIGION OF ZARATHUSHTRA.

To be able to understand and appreciate correctly the meaning and spirit of the Gathas, it is incumbent on us to study shortly the principles of the religion of Zarathushtra. We should take care not to foist a philosophical meaning of our own on his teachings. Rather we should simply explain and put on record the bare result of his words and collective writings.

Zarathushtra was opposed to the polytheism which at that time was prevalent amongst the Aryans, *i.e.*, the Indo-Indians, *i.e.*, the Indo-**Zarathushtra's perfect Monotheism.** which made them worship all forms of nature as so many gods. To the sole Supreme Being he gave the name Ahura Mazda, *i.e.*, the Wise Lord, by changing the Aryan name for the Lord, *viz.*, Asura (as is even known in the Vedas of the Brahmins to-day), into Ahura, and adding Mazda, the All-knowing, to it. In the Gathas Zarathushtra has used either of these two, *viz.*, Ahura or Mazda, for denoting the Supreme Lord of all creation, which shows that then the compound word had not taken a fixed form as at the time of the cuneiform inscriptions of the Achæmenian dynasty where the name is always Auramazda, or as is used to-day Hormuzd. These two component parts of the name of the Supreme Being are used throughout in the Gathas. Nearly 200 times the word Mazda appears in the Gathas. Like the Jehova of Moses, Zarathushtra does not recognise any other God but one Ahura Mazda. Turning his face from the ancient multiple gods of the Aryans he called them the gods of the followers of Untruth. He forbids the use of the names of these ancient deities. Instead of Agni the deity of fire, called Igni by the Romans too, he established Atar as the angel of the holy element of fire. All glory and supremacy he assigns absolutely to the One Ahura Mazda. He is the one Creator, the Lord Omnipotent. In Yasna 44, Zarathushtra sings about the omnipotence and the unity of Providence in a beautiful, poetic manner. He says, "I ask Thee, O Ahura Mazda ! Who is the Creator of Truth ? Who laid out the paths of the revolutions of the sun and the stars ? Who makes the moon wax and wane ? Who balanced the earth and the heavens ? Who is the creator of water and vegetation ? Who gave swiftness to the winds ? Who was the fountain source of benevolent light and its absence ? Who created the phenomena of sleep and wakefulness ? Who created the dawn, the noon and the night which remind man of his duties ? Who is the creator of the Angel of Devotion and Love, Spenta Armaiti ? Who planted the feeling of love in the heart of the father for his son ? "

the translation of the Avesta was made into the Pahlavi, the Gathas proved the same stumbling block. Long before the time Ardeshir Papekan founded the Sassanian dynasty, for ages the language of the Avesta had ceased to be a spoken language. It was known as the holy language, the language of the Avesta. The Pahlavi rendering of the Gathas made during the times of Ardeshir and his successors, which we have in our hands to-day, is itself a proof that they had not comprehended them quite accurately. That rendering is not so exact as the rendering of the other portions of the Avesta which are true to the ancient text and furnishes us with the key to-day to the understanding of the Avesta. For this very reason, the French Professor Meillet cannot place much reliance on the translation of the Gathas by Darmesteter as the same has been based on the Pahlavi rendering made in Sassanian times which he considers as incorrect and inappropriate. It must be noted however that the Pahlavi rendering of the Gathas, though it cannot be accepted as a complete and independent key to the understanding of the Gathas, yet, it furnishes some materials to guide us to the comprehension of the meaning and spirit of the ancient writings. Apart from the antiquity of the language, the reason why the Gathas are so difficult of comprehension, is the fact that many a word has been used with a particular meaning there which cannot be found in the rest of the Avesta. Secondly, the Poet-Prophet has sung these poems in a particular poetic style, and the prose portion with which these poems were interspersed, and which must have explained at length the quintessence of thought given in the poems, are lost beyond redemption.

But with all these difficulties, to-day we are able to understand and appreciate the holy words of the Prophet of Iran by reason of the efforts of scholars during a space of 150 years and the extraordinary advance of the science of philology and the help which the second ancient language of the Aryans, *viz.*, the Sanskrit of the Brahminic Vedas has given us. We can thus hear once again the message of the Prophet of Iran which thousands of years ago he had given to a group of listeners who had gathered to hear him, in the following words: "I shall speak forth now, listen unto me, O ye, who come from near and from far. Ponder well over all things. Weigh my words with care and clear thought. The Lord Ahura Mazda is in Manifestation. Let not the teacher of Untruth and the friends of the Evil spread their principles of evil amongst you. Let them not destroy your existence in the world to come." (Yasna 45.1).

verses bear considerable similarity in language to the Gathas. Possibly they are of the same antiquity, but as their form and metre do not correspond with the Gatha poems, they do not seem to have been included in the Gathas. In order to enable us to understand at a glance the metrical composition of the Gathas, we give below in a tabular form whatever is stated above :—

Ahunavad Gatha - 7 Has - Yasna 28-34.

| | | | | | |
|---|----------|------------|---------|--------------|------------------|
| 1 | Yasna 28 | Stanzas 11 | Lines 3 | Syllables 16 | Pause (7 plus 9) |
| 2 | " 29 | " " | " " | " " | " " |
| 3 | " 30 | " " | " " | " " | " " |
| 4 | " 31 | " 22 | " " | " " | " " |
| 5 | " 32 | " 16 | " " | " " | " " |
| 6 | " 33 | " 14 | " " | " " | " " |
| 7 | " 34 | " 15 | " " | " " | " " |

In all 7 Has with 100 stanzas, 300 lines and 2,100 words.

Ushtavad Gatha - 4 Has - Yasna 43-46.

| | | | | | |
|---|----------|------------|---------|--------------|------------------|
| 1 | Yasna 43 | Stanzas 16 | Lines 5 | Syllables 11 | Pause (4 plus 7) |
| 2 | " 44 | " 20 | " " | " " | " " |
| 3 | " 45 | " 11 | " " | " " | " " |
| 4 | " 46 | " 19 | " " | " " | " " |

In all 4 Has, 66 stanzas, 330 lines and 1,850 words.

Spentomad Gatha - 4 Has - Yasna 47-50.

| | | | | | |
|---|----------|-----------|---------|--------------|------------------|
| 1 | Yasna 47 | Stanzas 6 | Lines 4 | Syllables 11 | Pause (4 plus 7) |
| 2 | " 48 | " 12 | " " | " " | " " |
| 3 | " 49 | " 12 | " " | " " | " " |
| 4 | " 50 | " 11 | " " | " " | " " |

In all 4 Has, 41 stanzas, 164 lines and 900 words.

Vohukhashthra Gatha - 1 Ha - Yasna 51.

| | | | | | |
|---|----------|------------|---------|--------------|------------------|
| 1 | Yasna 51 | Stanzas 22 | Lines 3 | Syllables 14 | Pause (7 plus 7) |
|---|----------|------------|---------|--------------|------------------|

In all 66 lines and 450 words.

Vahishitoisht Gatha - 1 Ha - Yasna 53.

| | | | | | | |
|---|----------|-----------|---------|----------------------------------|--------------------------|---------------------------------|
| 1 | Yasna 53 | Stanzas 9 | Lines 4 | Syllables for two short lines 12 | Pause (7 plus 5). | Syllables for two long lines 19 |
| | | | | | Pause (7 plus 7 plus 5). | |

In all 36 lines and 260 words.

The most difficult portion of the Avesta is the Gathas. The understanding of the text correctly presents considerable difficulty. It is not merely to-day that the Gathas present a hard task and a difficult problem to the scholars. Even 1,500 years ago, the task was an equally difficult one. During the Sassanian regime, when the explanation and

The difficulty in understanding the contents of the Gathas.

The third Gatha is known as the Spenta-Mainyu, meaning the Bene-

The composition of Gatha Spenta-Mainyu. volent Divine Wisdom, and is now spoken of as the Spentomad Gatha. Like the Ushtavad Gatha, it too consists of four Ha, viz., from Yasna 47 to Yasna 50, both inclusive.

The first Ha of this Gatha consists of 6 stanzas, the second and the third of 12, and the fourth of 11 stanzas. Every stanza is composed of four lines and every line has 11 syllables in it. There is a pause after every fourth syllable and hence each line is divided into 4 plus 7 syllables.

The fourth Gatha is called Vohukhashthra, meaning Good Sovereign

The composition of Gatha Vohukhashthra. Power and the Dominion of Heaven. It consists only of one Ha and that is Yasna 51 which consists of 22 stanzas. Every stanza is composed of 3 lines and every line has 14 syllables with a pause right in the middle, dividing the

line into 7 plus 7 syllables. Thereafter in the body of the Yasna, the poetical Gathas are again interrupted by a small prose portion called Ha 52 which is almost a supplement to the Vohukhashthra Gatha.

The fifth and the last of the Gathas is known as the Vahishtoisti or

The composition of Gatha Vahishtoisti. Vahishtoist as called at present. As with all other Gathas, the name is an adjectival form denoting the Gatha beginning with Vahishtoist, meaning thereby the best possession. It consists of 9 stanzas and every stanza is composed of 2 short and 2 long lines. The short line consists of 12 syllables with a pause after the 7th syllable (7 plus 5), whereas the long line consists of 19 syllables with two pauses after the 7th and the 14th syllables, thus dividing the line into three parts (7 plus 7 plus 5).

This is a portion of our ancient prosody which existed at least three thousand years before to-day. Apart from this information which we get to-day about the metres of our ancient poetry, we also know through the medium of the Avesta itself the name our ancestors gave to the stanzas of their poems. They called a stanza Vachastashti, *𐬯𐬀𐬔𐬀𐬎𐬌𐬭𐬀* which word is used in Yasna 58, stanza 8. Each line of a stanza was called Afsman, *𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭𐬀*, compare Yasna 71.4 ; 19.16. The Gathas, viz., The Divine Songs of Zarathushtra, have been held so sacred in the entire Avesta that, every chapter (Haiti), its every stanza (Vachastashti), its every line (Afsman), its every word (Vach), and the meaning of every word (Azanti or Zend) has been the object of adoration and praise¹. Apart from the Gathas there are other verses in the Avesta too, and taken altogether, they make up 278 stanzas of 1,016 lines of which 238 stanzas and 896 lines belong to the Gathas alone. The remaining

1 Vachastashti is compounded of *Vachu* meaning word, speech, and *tash*, meaning cut to measure. These words are to be found in many places in the Avesta. *Afsman* is Pahlavi *Patman* (*Paيمان*) meaning a measure.

this poetic stanza which contains the three well-known lines of the prayer known as Ahunavairyo, and which is particularly considered as one of the most holy of Zoroastrian prayers, one day had its place at the beginning of the first Gatha and the name of Ahunavad was given to this Gatha from the first two words of the said stanza. We shall soon have occasion to refer to this subject again. The word *Ahuna* means the leader, the master. The present name of the first Gatha Ahunavad has been adopted from the Pahlavi, as is the case with the names of all the five Gathas. Ahunavad Gatha consists of 7 Has. The first, second, and the third Has have 11 stanzas each, the 4th has 22, the 5th has 16, the

The composition of Gatha Ahunavaiti.

6th has 14 and the 7th has 15 stanzas. Each of these Has is also known by the first word with which it begins. Every stanza of the Ahunavad Gatha consists of three lines or as we say in modern Persian, 3 mesras, and every line consists of 16 syllables with a pause between them after the 7th syllable, so as to divide the line for a pause into 7 plus 9 syllables. The 28th to the 34th Has of the Yasna, both inclusive, form the Ahunavad Gatha. After this are included in the Yasna, what is known as the Haptanghaiti, 𐬨𐬀𐬯𐬭𐬀𐬨𐬀𐬨𐬀𐬨𐬀𐬨𐬀𐬨𐬀𐬨𐬀 (the 7 Has). They are prose and consequently do not form part of the Gathas. However, from ancient times, they have been placed in the Yasna between the first and the second Gatha. In style they look like the Gathas. However, they are in prose and cannot claim the same antiquity as the Gathas. Looking at its name, it ought to contain only 7 Has. However a small Ha has subsequently been added to the same and now it consists of 8 Has, viz., beginning with Ha 35 and ending with Ha 42 in the collection of the Yasnas.

After this intervening prose, the Gathas begin again and here

The composition of Gatha Ushtavaiti.

we find the second Gatha which is known by the name of Ushtavaiti, that is, the Gatha which begins with the word Ushta meaning health or happiness. To-day it is known as the Ushtavad Gatha. It begins with the Ha 43rd of the Yasna and ends with the Ha 46th and consequently contains 4 Has. The first Ha thereof consists of 16, the second 20, the third 11, and the 4th of 19 stanzas. Every stanza is composed of 5 lines, and every line contains 11 syllables with a pause after the 4th syllable, thus dividing the line into 4 plus 7 syllables. The Ushtavad Gatha ought to contain in all 330 lines. However, the last Ha thereof, viz., the 44th, is composed of stanzas of 4 lines only. Although our modern prosody is not based on syllables, this accidental similarity is worth observing that the number of syllables is the same as in each line of the Persian metre Tagarob in which the Shahnameh of Firdausi is written.

during the five divisions of the day. The division is rather made according to the metre and poetical composition of each Gatha.

Apart from the evidence supplied by history, and the antiquity of the language of the Gathas and the ancient traditions, **Zarathushtra himself is the Author.** and the assertions made in the Avesta, it is quite manifest from the Gathas themselves, that a good portion of its contents proceeded from the mouth of the great founder of the religion himself. On sixteen occasions Zarathushtra mentions his own name in the Gathas and it can be observed that it is not mentioned in the way as is usually to be found in the rest of the Avesta where it begins customarily as "Thus spake Zarathushtra." In the Gathas, sometimes Zarathushtra speaks about himself as if he was a third person, as we find it in Yasna 28.6, 33.14, 41.16, 46.13, 51.12. At others, he speaks of himself as a person present, as in Yasna 43.8, 46.19, and 49.12. We also find some passages in which in the beginning he mentions himself by name or as the messenger, as if he was addressing a third person and then in the same stanza he ends by referring to himself as the person present, *cf.* Yasna 50.6, 51.15. In one instance, exactly like a poet, he addresses himself, *cf.* Yasna 46.14. In the preceding chapter on "Zarathushtra," I have given a few instances in the Gathas, as for instance Yasna 46.1 and 2, showing how Zarathushtra was displeased and disappointed at the poor success of his mission at the time. Instances of this type which prove that the Gathas proceed from the mouth of the Prophet himself, can be multiplied from the Gathas. Yasna 51.12, possibly refers to an actual incident in the life of Zarathushtra; for very likely he complains there that he was not received hospitably by a follower of untruth when he had sought refuge at his place, standing with his horse, trembling with cold in a bitter storm.

The five Gathas in the Avesta remind us of the five books of the Old Testament which the Jews believe to have come from Moses himself, and consequently are held similarly in special regard. Some of the orientalists entertain the belief that portions of the several chapters of the Gathas were written by the disciples or immediate followers of Zarathushtra.

Each of the five Gathas has been named from the first word with which it begins, like the Yasin and Arrahman chapter in the Koran. The first Gatha is known by the name of Ahunavaiti which means the Gatha which begins with the word Ahuna. The name that has been given to this Gatha begins with the first word of a stanza, which is not a part of the first Gatha but which rather belongs to Yasna 27.13 that is, at the end of the chapter which precedes the Ahunavad Gatha. Without doubt,

How the
Gathas are
named.

The entire Gathas are composed of 17 Haiti, *i.e.*, chapters, 238 stanzas, 896 lines and 5,560 words. These poems are the most ancient heirloom coming down from almost pre-historic times to the literary Iran of to-day. From the viewpoint of grammar, language, style and thought, the Gathas differ considerably from the rest of the Avesta. Many of the words therein used are not to be found in the Avesta. For similar writings we have to search the most ancient scriptures of the Brahminic faith. The Gathas have been a portion once of a very large work, which is the book without doubt, which the Greek historian Hermippus refers to in his works.

Like the meaning attached to the word Gatha in Brahminic Scriptures, *viz.*, the Vedas, we must assume that the Avestan Gathas in olden times were a part and parcel of a larger prose work, which unfortunately has not come down to us to-day. The important portions were condensed and were given a poetic form, so that, learning them by heart, people might remember them. This method of putting a special portion in poetic form was common among the communities of Indo-European origin. The present state of the Gathas is the best proof available that they represent extracts giving the quintessence of the teachings incorporated at length in the prose sections. Many of the chapters of the Gathas appear to be without a proper beginning or an adequate end; in many places stanzas appear incomplete or unconnected. The reason is that the prose portion which in reality explained the meaning and made the whole text lucid, has been lost to us; the poetical portion better preserved in memory, is all that has been preserved to us, transmitted to posterity, from mouth to mouth. In places several stanzas seem to be quite connected. The reason is that little or no explanatory portion must have intervened between them. However, because of this impoverished and scattered state of the original composition of the Gathas, it must not be assumed that nothing could be made out of what has come down to us. On the contrary, the five Gathas, in thoughts and ideas are consistent and connected from the beginning to the end and assert firmly their own definite objects. We shall soon see what its contents are in the next chapter on the principles of the religion of Zarathushtra.

Approximately, we might say that the entire Gathas of the time of the Sassanians are now extant. Because of the regard and esteem in which they were held, they were committed to memory with great care and consequently they have been carefully preserved up-to-date.

From ancient times the Gathas have been divided into five parts and they have been given a place in the 72 Yasnas. The division of the Gathas in the above-mentioned five parts is not because they are intended to be recited as prayers

THE GATHAS.

THE most ancient and the most holy portion of the Avesta are the Gathas which have been given a place in the collection called Yasna. It is known in the Avesta as Gatha, in the Pahlavi as *Gas* the plural of which is *Gasan*. The word *Gasanic* is its adjectival form. In Pahlavi especially everyone of the stanzas of the Gathic poems is called *Gas*. In Sanskrit too, the word is Gatha. In the Vedas, the ancient Scriptures of the Brahmins, and in Buddhistic Scriptures, the word Gatha is used for a versified portion with which the prose text is interspersed. The Avestan Gathas too, have been originally such versified portions of a prose text and have been so composed, and hence named the Gathas, viz., the poems. These poems however bear no resemblance to modern Persian poetry which has for its source the prosody of the Semitic Arabs. It is a near relation however by reason of its metre, to the poetry of the Indo-European race. Like the Rig-Veda, the sacred book of the Brahmins, its stanzas are formed by a certain number of lines. In view of the number of the lines and the number of syllables used in the lines and the rythm of the poems, there is no reason to doubt that the poetry of the Gathas and the Vedas have one and the same Aryan source.

It is not only now that the Gathas are considered the holiest portion of the Avesta. Rather from very ancient times, the Gathas were held in great regard and esteem as being the auspicious pronouncement of Holy Spitama Zarathushtra himself. In the Avesta of the Sassanian times, the Gathas were placed at the beginning of the very first Gasanic Nask which was known by the name of Staot Yesht. In Yasna 57, stanza 8, it is stated : " We praise and invoke the auspicious Sraosha who was the first to recite the five Gathas of Holy Spitama Zarathushtra." In Vendidad, Fargarad 19, para 38, help is invoked of the five Gathas. The very first part of the Visparad mentions the five Gathas by name, and renders homage to them. In various other parts of the Avesta, poems from the Gathas have been incorporated as a precious and auspicious addition. In some of the proper names amongst ancient Iranians, we often come across the name of Panj-Bokht. *Bukhtan* or *Bokhtan* in Pahlavi means to set free. The word *Panj* refers to the five Gathas and the name means one receiving salvation by the five Gathas ¹.

¹ Cf. *Seh-bokht* and *Haftan-bokht*, referred to in the Author's work *Iran-Shah*, p. 12.

Mah Yasht, Aban Yasht, and Behram Yasht have been incorporated. Another portion is known as the Siruzeh. They are two in number—a smaller and a larger one. Every chapter refers to one of the angels presiding over the 30 days in the month and is recited on the day consecrated to him. As for instance the prayer for Behram is recited on Behram Roz, etc. The entire Siruzeh is recited on the 30th day of the death of a person. Still another portion is known as the prayers for the Gah or the different times of the day. They are five in number. A fourth portion is known as Afringan. (a) Afringan-e-Dahman is recited for the peace of the soul of the dead. (b) Afringan-e-Gatha: In ancient Iran, five days were added at the end of the 12th month so that the solar year may be completed, as to every one of the 12 months 30 days only were assigned. To these additional five days, the names of the five Gathas were given and Afringan-e-Gatha is recited on these five additional days. (c) Afringan-e-Rapithavan is recited in the beginning and the end of summer. (d) Afringan-e-Gahambar is recited on the Gahambar festivals.

From these prayers and Niyaeshes and songs and Afrins, it becomes apparent to us that our forefathers led a pious life and were the worshippers of one Ahura Mazda. They sought opportunities from all good things in creation to offer their homage to Ahura Mazda, and utilized all good occasions for the same purpose. This is the entire Holy Volume of the Avesta of the Mazdayasnans. Apart from all these, there are Avestan fragments existing, which without doubt formed part of the Avesta which has unfortunately reached our hands in its present scattered and depleted state.

The Yashts:—The Avestan word for it is *Yashti* and it comes from the same source as *Yasna*, meaning homage and

IV.
The Yashts. prayer offerings. Yasnas are general prayers, but the Yashts are for offering prayers to the Almighty, to the Ameshaspands, and the various Yazats and angels in particular. Although the Yashts are not to be found written in any known poetic metre, yet the words are balanced and the style is poetic, and the thoughts and ideas are noble and sublime. Originally the Yashts must have been written in poetry, like the Gathas, divided into stanzas and verses of 8 syllables and sometimes of 10 or 12 syllables. On account of subsequent explanatory and other interpolations and omissions, the Yashts seem to have lost their poetical formation. In spite of this, their measure is yet known and it is not impossible to bring the Yashts again into their original form. Some of the Yashts are very ancient. In all there are 21 Yashts, some of which are small and some rather long. They are as under :—1. Hormuzd Yasht, 2. Haft Amashaspand Yasht, 3. Ardi-behesht Yasht, 4. Khordad Yasht, 5. Aban Yasht, 6. Khurshid Yasht, 7. Mah Yasht, 8. Tir Yasht, 9. Gosh Yasht, 10. Meher Yasht, 11. Sarosh Yasht, 12. Rashn Yasht, 13. Farvardin Yasht, 14. Behram Yasht, 15. Ram Yasht, 16. Din Yasht, 17. Ard (Ashishvang) Yasht, 18. Ashtâd Yasht, 19. Zamiyâd Yasht, 20. Hom Yasht and 21. Vanant Yasht. Of these Nos. 5, 7, 10, 13, 14, 17, 19 are very ancient indeed.

The Khordeh Avesta, viz., the smaller Avesta, is called in Pahlavi
V. *Khurtak-Apastak*. We have stated before that Adarbad
The Khor- Mahrespand in the reign of Shahpur II (310 to 379
deh Avesta. A.D.) compiled the same for saying prayers during the various parts of the day and during the important days of the month, on other ceremonial days during the year and on occasions, pleasant or otherwise, in one's life, as on investing children with Sudreh and Kushti, on marriages, etc., etc. These prayers are substantially compiled from the larger Avesta, only necessary changes being made in the beginning and the end to adjust the prayers for particular occasions. The entire Khordeh Avesta is not in the Avestan language, a good portion thereof is recent and is in Pazend. Many manuscripts of the Khordeh Avesta contain prayers which are not to be found in others. There is no rule as to how many Yashts are to be included in the same ; hence some manuscripts have a few Yashts and some have more. However, without exception, every manuscript includes Hormuzd Yasht and Sarosh Yasht. A portion of the prayers in the Khordeh Avesta is

The Niyas
eshes, the known by the name of Niyas. They are five in
Siruze and the number : Khorshed Niyas, Meher Niyas, Mah
Afringans. Niyas, Ardavisur Niyas and Atash Niyas. In
these Niyashes portions of Khorshed Yasht, Meher Yasht,

The Visparad or Visparat is compounded of two Avestan words, *Vis-pe-ratavo*. In Yasht X, para 122, these words have been used meaning "the all great ones". *Vispe* in Pahlavi or *Harvespe* in Pazend, means all. We very often come across this word in the Zoroastrian literature; as for instance the word *Harvespe-ayha* meaning "the All-Knowing Almighty". *Rad* which is the modification from the Avestic, *Ratvo* means brave and wise in Persian literature. Firdausi says :—

He clad himself in the armour of the valiant (*rad*) Siavush
And buckling the belt he fixed the armour aright.

The Visparad is not a separate book by itself. It can be said to be a collection supplementary to the Yasna and at the time of religious ceremonies, they are never recited independently of the Yasnas. They are usually recited at the time of the six religious festivals of the Gahambar. Each chapter of the Visparad is known by the name of Kardah. This word originally in Avesta was *Karati* meaning a chapter. From ancient times it was not known exactly how many Kardahs the Visparad had. Anquetil and Spiegel have divided the Visparad into 27 parts; Westergaard has divided the same into 23 and the Gujarati publication in Bombay has 24.

The word "Vendidad" is the present form of the ancient Avestan word *Vidavea-dāta*. It is composed of *Vi* meaning anti or against, *daeva* meaning the evil genius and *dāta* meaning rules, meaning altogether regulations to oppose the evil. Vendidad is not being read as a prayer book. Its contents are multifarious. Each of its chapter is called a Fargarad. In all manuscripts every Fargarad has its own number. In all there are 22 Fargarads. Fargarad I deals with the creation of the earth and the various countries; Fargarad II gives the account of Yima (Jamshid); Fargarad III refers to matters affecting the well-being of the earth and the rest of the Fargarads up to the 21st contain various religious regulations and mandates, concerning for instance the taking of oaths, observing of one's promise, avoidance of breach of faith, ablution and purificatory ceremonies, the preserving pure of water and the elements, the rules about *dakhmas*, on avoiding contact with corpses, the compensation for physicians and Moubeds, about the value of the cock, the dog, etc., etc. The 22nd Fargarad refers to the 99,999 (meaning innumerable) illnesses brought forth by Ahriman and the means for their avoidance with the help of the divine message.

There is no room for doubt that at the time the Dinkard was written, viz., in the 9th century A.D. the entire Avesta of the Sassanian times, with the exception of the Vashtag Nask and the Pahlavi commentary of the Nâtar Nask, was in existence. Dinkard divides the 21 Nasks into 3 classes. The first it calls Gasanik, the second Hâtak-mansarik and the third Dâtik. The Gasanik contains high spiritual and moral precepts ; the Hâtak-mansarik refers to religious rules regulating man's conduct ; Dâtik contains other laws and regulations. Each one of these three classes had 7 volumes or Nasks. In the beginning of the Gasanik group was the Stotyesht. Of the Gathas, whatever portions that existed during the time of the Sassanians seem to have come down to us to-day. It could be generally said that that portion of the Avesta which was considered particularly holy, and formed part of the prayers and ceremonies, and was in everyday use by the people and the Moubeds, has happened to be far better preserved than those portions of the Avesta which were not in such general use.

After these general observations, we shall now refer to the modern Avesta. This comprises five portions or books. The first is the Yasna ; the second, the Visparad ; the third, the Vendidad ; the fourth, the Yashts and the fifth, the Khordeh Avesta. No manuscript has come down to us from ancient times which contains together all these five portions.

The Yasna is the largest portion of the present Avesta. The word Yasna has been used incessantly in the Avesta. I. In the Avesta it is pronounced Yasna with a short "a", and in the Gathas and the other Yasnas it has been used in 33.8, 34.12, 35.10, 38.2, etc. It means worship, praise, offering, supplication, and humble religious service. The word Jashn, which in modern times means festival, is derived from the same word Yasna of the Avesta. Its Sanskrit form is *Yajna* and the Pahlavi *Isashna*. The Yasnas are recited particularly at religious ceremonies. They consist of 72 chapters which are called Haiti or as at present called Ha. In conformity with the 72 Has of the Yasna, the sacred thread of the Zoroastrians which is bound in three folds round the waist, is woven of 72 threads of white sheep's wool. The Parsis divide the Yasna into two parts ; the first ending with Yasna 27 and the second beginning with Yasna 28 to the end. Geldner suggests that it would be preferable to divide the 72 Has into three parts, viz., from Yasnas 1-27 ; second from Yasnas 28-55 and the third from Yasnas 56-72. Out of these 72 chapters, 17 chapters or Haitis, contain the Gathas and is considered the most ancient and precious portion of the Avesta.

of Ibne-Muqaffa. It is recorded in the traditions that Tansar was appointed at the head of a group of moubeds for the work of compiling and putting in proper form the portions of the Avesta that were gathered together. Shahpur I (241-272 A.D.) the son of Ardeshir, carried out and completed the work of his father, and whatever other remnants that could be gathered together, were added to the holy book. Throughout the reign of the other Sassanian sovereigns, efforts were made in the same direction, as also in preparing the explanations and commentaries in Pahlavi of the holy Avesta. Shahpur II (309-370 A.D.) observing some discrepancies and differences in the meaning of some parts of the Avesta, entrusted the work of revising the Holy Scriptures to Adarbad Mahrespand. He cleared the discrepancies from the commentaries and made the Scriptures a standard current work. Apparently the Pahlavi commentaries of the Avesta were indifferently handled until Adarbad Mahrespand, the writer of the Khorddeh Avesta, gave it a fixed shape and form. Even after Adarbad, Pahlavi commentaries and explanations were added to, because the Pahlavi Vendidad must have reached its final form in which we find it to-day in the year 528 A.D. We say this because at one of the places in Fargarad 4, para 49, reference is made to Mazdak son of Bamdad who was executed in the above year by the order of Anushirvan.

Of the Pahlavi commentaries on the text of the Avesta, *viz.*, Yasna, Visparad, Vendidad, etc., what has been left to us totals
The Pahlavi commentaries in all 1,40,160 words. The largest portion of this commentary is on the Vendidad which alone has 48,000 words. The Yasna 39,000 and the Visparad 33,000 words. The Dinkard in its 8th and 9th chapters deals in detail with the Avesta. It says that the Avesta consisted of 21 Nasks. It is worth noting that this word Nask is to be found in the Avesta, Yasna 22.9, as *nosku* meaning the book or volume. The Dinkard separately names all these 21 Nasks and gives the contents thereof, some in great details. It says that the 5th Nask known as the Nâtar contained only the Avestan text, the Pahlavi commentary of which was lost, and that of the 11th Nask known as Vashtag, both the text and the commentary had been lost. The Vendidad which is at present considered a part of the Avesta was according to Dinkard the 19th Nask of the Avesta of the Sassanian times. In view of the description given by the Dinkard, it appears that the Vendidad has come to our hands in its entirety. Four other Nasks out of the 21 Nasks of the Sassanian times, we can identify in the Avesta that has come down to us, from the description given in the Dinkard. °

(Meherdad) VI, the contemporary of the Roman Emperor Trajan, Pahlavi characters usually appeared on the Parthian coins, contrary to the previous practice of having Greek characters. It is possible also that Valkhash mentioned in the Dinkard may be Volagases III who ruled from 148 to 191 A.D.

After Valkhash (Volagases), Ardeshir Papekan exerted his utmost for the holy Avesta. The rise of Ardeshir Papekan (226-241 A.D.) presaged the dawn of the happiness and prosperity of Iran. Through his efforts nationalism in Iran got a new life and support. On the religion of Zarathushtra he laid down the foundation of the empire. From his father's side he claimed descent from a line of religious leaders. From his mother's side he came of a princely family. Sassan his ancestor, was the warden of a temple of Anahita (Anaitis) in Istakhr. To this heritage he owed the zeal and ardour with which he worked for the revival of the religion of Zarathushtra. On the face of his coins, he placed the Fire Altar as the national symbol. In the inscriptions that have remained to us, he describes himself as the worshipper of Mazda. Historians record his religiousness and his effort for the unification of the church and the state. In a passage in which Firdausi recites Ardeshir's advice to his son Shahpur, he refers to this subject in the following words :—

The church and the state are so linked together

That thou mightest say they are clothed in one sheath.

Without the support of the royal throne, religion can have no place ;

Without the support of religion, the state cannot exist.

In the words of the Dinkard, Ardeshir entrusted the work of collecting the Avesta to the Herpatan-Herpat Tansar who was one of the most renowned sages of the time. Masoudi in his *Murravej-uz-Zahab* and *Kitab-ut-Tambih*, mentioning him says that he was a scion of a princely family. His father was a prince in Fars, but Tansar closed his eyes to the pomp of princedom and preferred the career of piety of a religious leader. In the work of extending the empire, he rendered yeoman service to Ardeshir. He invited all the princes and kings round about Iran to recognise the supremacy of Ardeshir. He was the author of many publications on religious matters and civil laws. A portion of his letter which he had written on behalf of Ardeshir to Jasnafshah, the King of Tabaristan, Masoudi has copied and recorded in his book. This letter as a whole is a precious and beautiful historical record of Iran. In the history of Tabaristan, the same has been rendered into Persian by Mahomed-bin-Alhasan-bin-Asphandiar through the translation

The efforts of Tansar and Adarbad Mahrespand.

Avesta in its entirety, this tradition further states, consisted of a thousand chapters : the cursed Alexander when he set fire to the royal palaces of Iran, burnt all the holy books also therewith. The second copy the Greeks took from Shapigan, and translated portions in their own language. The Ashkanian (Parthian) king Valkhash (Volagases) order-

The salvage of the remnants of the Avesta. ed that all the scattered portions of the Avesta from all the various cities of Iran may be gathered together. After him Ardeshir Papekan called Tansar the High Priest to his court and asked him to make an accurate com-

pile of the Avesta. His son Shahpur too, followed up the work of his father. Extracts from the Avesta on medicine, geography, astrology, philosophy, etc., which were to be found in Greece, India and in other places of the world, were also gathered together and added to the Avesta. Shahpur II, the son of Hormuzd, with the help of the renowned religious leader Adarbad Mahrespand got the Avesta examined a second time, and brought out an authorised edition and made it current in his realm.

Now we must see who this Parthian king Valkhash is who first took up the task of gathering together the scattered Avesta, for in the Parthian dynasty we have five Valkhash or Volagases. Darmesteter thinks that this must be Volagases I who reigned from 51 to 78 A.D. and was the contemporary of Nero, the Emperor of Rome. At the very time that the New Testament was being written, the scattered Avesta was being compiled together. Among the Parthian monarchs, the family of Volagases I was in particular renowned for its piety and religious observances. Roman historians state that Tridates (Tirdad) the brother of Volagases who ruled over Armenia,

The Efforts of the Parthian Kings. was himself a Moubed. Nero invited him to Rome that with his own hands he might place on Tridates' head the crown of Armenia. Tridates in order not to defile the holy element of water, refrained from making the voyage by sea and took the land route to Rome. Nero had also invited Volagases himself to Rome. The Parthian monarch replied, "You should rather come yourself to this place for the crossing of the seas to you is an easier affair." The Roman Emperor could not understand this reply and thought that it was meant as an insult. Because of this piety and religious proclivities of Volagases I, he is assumed to be the first to have gathered together the scattered Avesta. Geldner says that the other Parthian monarchs were also religious and good Zoroastrians. From the middle of the first century A.D. the Greek influence among the Parthians was decreasing and the national spirit of Iran was again asserting itself. From the time of Mithridates

were inscribed. In the *Shah-nameh* it is stated that the Avesta contained 1200 chapters which were written on parchment in golden ink. The oldest of these records is the letter of Tansar the High Priest of Ardeshir Papekan, who 1700 years ere now had written a letter to Jasnafshah, the King of Tabaristan. He says therein: "You know that Alexander burnt the 12000 hides on which our religious scriptures were inscribed at Persepolis." Although these statements may seem exaggerated, they furnish some proof of the existence of a huge Avestan compilation.

The old traditions recorded in the Pahlavi books say that the Avesta

The testimony of the Pahlavi books as to the contents of the Avesta. of the Achæmenian times contained 815 chapters and was divided into 21 volumes or nasks. In Sassanian times when the scattered parts of the Avesta were gathered together, 348 chapters only came to hand, which were again divided into 21 nasks. The English scholar West had conjectured that these 21 nasks of the Sassanian times consisted of 3,45,700 words. Of this lot to-day, we have an extant Avesta of 83,000 words. Consequently one-fourth part of the Avesta of the Sassanian times only remains in our hands to-day. The rest has been lost to us through the fanaticism of the Arabs and the barbaric onslaught of the Moghuls. Although there is no doubt that after the Arab conquest and the influence of the new religion, the books relating to the ancient religion of Zarathushtra suffered considerably, yet almost a thousand years before this event, the Avestan literature had already been considerably damaged and scattered after the conquest of Alexander, under the influence of the rule of the Greeks in Iran. In Zoroastrian traditions and generally in the Pahlavi books like the Dinkard, Bundahishn, the Ardaviraf-Nameh, etc., what is recorded is this that the Avestan records in the Achæmenian archives were burnt

Reference to the Avesta in the Dinkard. by Alexander. The contents of the Dinkard in particular concerning the Avesta are very important and from a scholarly point of view, it is the best Pahlavi book extant. According to the researches of the orientalists, most of its contents concerning the Avesta are found to be accurate. In the matters of religion, Dinkard does not add to or adorn the existing materials. It openly states that the extant Avesta is not the holy Avesta of the ancient times. It represented what was gathered together from the portions of the Avesta, which the Moubeds of the Sassanian times had learnt by heart, and had handed down to us. It further says that the Avesta had 21 nasks, which were entrusted by Zarathushtra Spitama to Gushtasp. According to another tradition, they were entrusted to Dara, son of Dara. He deposited two copies thereof, one in the treasury of Shapigan and the second in Dezhnapashte.¹ The

¹ We do not know the origin of the word Shapigan. Dezhnapashte means a fortress of books hence archives.

The Avestan language is the holy language of the religion of Iran and except the Avesta, no trace of any other writing in the same is extant. For several hundred years after the Arab onslaught, the language had an artificial existence amongst the Moubeds of Iran, just as Latin was preserved in Europe up to the middle ages, though for centuries it had ceased to be the current language of the masses. Long before the Arab conquest, the language of the Avesta was dead. We might almost say that even before the Achæmenian times that language had been superseded, for the inscriptions of the emperors of this dynasty are mostly in three languages of Fars, Shushter, and Babylonia. If, in fact, the language of the Avesta was extant in the west of Iran, at any rate the inscriptions at Beistun would have been in the current language of the people on that side. There is further a difference of opinion as to the location of the Avestan language. Some consider it to be the language of the eastern, some of north-western Iran. Comparing the Avesta with the cuneiform inscriptions of the Achæmenians, it is evident that the holy language did not belong to south-western Iran. Recently from a writing found at Turfan¹, it has become also certain that the language of the Avesta was entirely different from the language of Sogdiana and Khotan or eastern Iran. Consequently doubts are lessening to-day that the Avestan language was the language of western Iran. It must be presumed therefore that the original home of the Avestan language was western Iran.

The Avesta was one of the biggest compilations of ancient times. It was famed for the veneration in which it was held even beyond the limits of the countries professing the Mazdayasna religion. The Greek historian Hermippus who lived in the 3rd century B.C. had written a book especially concerning the religion of Iran. Unfortunately it is not with us to-day, but the Roman historian Pliny who died in the first century A.D. at the time of the great eruption of Vesuvius, in his book called "Natural History" refers to the work of Hermippus and records the fact that he had studied the religion of the Iranians from their own books and had carefully read the same which contained two million lines of poetry by Zarathushtra himself. Masoudi who died in 346 A.H. in his book, "The Meadows of Gold" says that the Zoroastrian religious scriptures were comprised of 12000 cow-hides written in golden ink. Tabari who died in 310 A.H. makes a mention in his history of these 12000 volumes of hide on which the sacred Avestan scriptures

1. The Valley of Turfan is situate in the north-east of Chinese Turkistan; a portion of the book named Shapurgan of Mani, which Persian and Arabic historians have called Shabar Kan, has been found in this Valley.

that in Sassanian times the Avestan alphabet was known by this name. The word Dabir formed compounds with other words and several words were thus formed, *viz.*, Iran-Dabir meant state-treasurer; Shehr-Dabir, city treasurer (a status inferior to Iran-Dabir).

In the beginning of the Sassanian regime, two sorts of alphabets both of Semitic (Aramaic) origin were current in Iran. One of them may be called the northern (or Chaldean) Pahlavi. Several inscriptions of the early Sassanian period are to be found in this alphabet. Without doubt in Ashkanian (Parthian) times the Avesta had been got written in this alphabet. The second is the Sassanian Pahlavi which gradually replaced the former, and which from coins, seals, and manuscripts can be proved to have been current up to the 14th century A.D. In this alphabet, as in the modern Persian, no short vowels are to be found. This by itself is a great hindrance to the correct pronunciation of the words. But apart from this, almost every one of its letters can be read in so many different ways; one letter can be read for instance as a, o, n, r, l. Consequently, the correct pronunciation of the Avestan words began to suffer because ages ago the Avestan language had become obsolete. In order therefore to preserve the correct pronunciation of the Holy Scriptures, changes were made in the Pahlavi then current and vowels were introduced between the consonants, as in the Greek alphabet which might possibly have been copied also. The Armenians after their conversion to Christianity also found the same difficulty in writing the Bible in the defective Pahlavi or Syriac script. An amended alphabet they therefore brought into use which is current even to-day, with some changes, in modern Gorgan.

To free the Holy Scriptures from the limitations of a defective alphabet of the then current language, the Din-Dabireh was adopted in the 6th century A.D. This momentous event took place just before the conquest of Iran by the Arabs, and we must really believe that it so happened by some divine dispensation. For, after the fall of the Sassanian empire and its virtual dismemberment, after the language of the nation had become mute, after the abolition of the national script and the national religion, had the holy Avesta remained written only in the ancient Pahlavi script, to-day it would have presented an insoluble problem to us. The Din-Dabireh, the Zend or Avestan alphabet is to-day, in the whole of the east, the best existing alphabet. In a few hours it can be learnt and the Avesta can be read accurately. The oldest manuscript of the Avesta written in this alphabet is now in Copenhagen. It bears date 1325 A.D. and was brought from Persia to Europe by the well-known Danish orientalist Westergaard.

Unavoidably the songs and the prayers etc. of the Avesta were for ages handed down from generation to generation by rote as was the custom of the ancients, until at last they were recorded in writing in an Aryan alphabet. In what age this happened nobody knows.

This much can be said that written records of the religious scriptures of the Iranians existed 500 years before Christ. As with the word Zarathushtra, the name of this compilation too is differently rendered in the Persian language, *e.g.*, *Usta*, *Abesta*, *Osta*, *Vesta*, *Afesta*, etc. Of course the form commonly used is Avesta from its Pahlavi *Avestak*. Oppert has suggested that this word appears in the Beistun inscriptions in the form of *abastam*. But nobody supports this theory now. Geldner following Andreas derives the word Avesta from *Upasta* meaning the root-foundation or the original text. This word *Upasta* has been translated by Bartholomæ and Weissbach as meaning 'shelter' or 'support'. In the Pahlavi renderings of the Avesta, this word was used as *Apastan*, and the Armenian language borrowed it as *Apastan*, meaning confidence or reliance.

The word Avesta is mostly used in conjunction with the word Zend forming the compound Zend-Avesta. Zend represents the Pahlavi commentary which in the Sassanian times was attached to the Avesta. It is being derived from the Avestic word '*Āzanti*' (used in Yasna 57-8) meaning commentary or description. Pazend represents the commentary which is written in a language purer than Pahlavi not containing any Huzvarish, *i.e.*, words written in the Semitic (Aramaic) form but pronounced in Pahlavi style. Even to-day any book written in pure Persian in the current alphabet can be called Pazend. The poet Násire Khosrav says:—

O reader of the books in Zend and Pazend,

How long will you merely read the Zend?

With hearts devoid of everything, your lips pronounce the Zend;

Did Zarathushtra ever give such teachings in Zend?

Now the holy language of the Zoroastrian Scriptures must be called the Avesta and the script in which they are written as the Avestan Script. The Din Dabireh. And luckily we are not obliged to follow the orient-
talists of Europe in giving a name to this alphabet. We can surely name this Zend script as "Din Dabireh", for Ibne Muqaffa whilst referring to the scripts current in Iran, says that the Avesta was written with the Din Dabireh script. After him Masoudi too makes mention of the Avestan alphabet as Din Dabireh and says that it consists of 60 letters. On the authority of Ibne Muqaffa and Masoudi and from the form of these very words, Din Dabireh, there is no doubt

disregard all other indications and can only urge the language of the Gathas as a proof of its antiquity. At any rate in the words of Bartholomæ, no great gulf separates the age of the Indo-Iranians from the age of the Gathas. Not only is the language of the Gathas a proof of its antiquity but the entire Avesta is full of matters referring to an age very very remote. In the Avesta no mention is made of a Median name, nor of a Persian. The inhabitants of Iran yet bear Aryan names and their country is known as the country of the Aryans. Amongst them money and coins were not yet prevalent. Bargains and transactions were made in kind by the exchange of cattle or a horse or a camel. The wages of a physician or a moubed were paid in kind. The age of the Avesta is linked with the bronze age. Iron had not yet come into use ; although Avesta often speaks of implements of warfare, yet in no place iron is mentioned. The use of salt was also not customary among the Iranians. This article, indispensable to us to-day, the Iranians of the age of the Avesta, like their brethren the Vedic Brahmins, knew not the use of. For in the Vedas too, the name of salt is never mentioned. Among both the communities, the name of salt is entirely a new formation. Among the Hindoos too, the name of this element is linked with a word denoting dampness. This fact indicates the probability that the age of the Avesta is very near the age of the Vedas. We have stated above that nowhere in the Avesta do we find the name of Ecbatana, which in the 7th century B.C. was the capital of Iran and a city renowned in the world. In the words of Plutarch, apart from being a capital, it was a spiritual centre of ancient Iran and the abode of the Magians. Of the ancient cities only Babylon (Bavray) and Nineveh (Rangha) have been mentioned ¹. The entire Avesta bears testimony to the existence of a community living a life of primitive simplicity. According to the Dutch scholar Tiele, the date of the Avesta cannot be later than 800 B.C. and looking to the antiquity of the language of the Gathas, this portion of the Avesta must necessarily be taken a few hundred years earlier still. As stated in another place, the name of the Almighty is Mazda and Ahura in the Gathas, and in many a place there they have been used separately with sentences intervening. Ages are required to pass before these two separate words come to be used in one composite formation of Ahurmazd, (which word since 520 B.C. has been always used by Darius in his inscriptions), or of Ahuramazda which has always been used in the rest of the Avesta. The fixing of the date of the currency of the Avestan language in Iran is an impossibility. One thing could be said for certain that even 2000 years before to-day it was a dead language.

1 Cf. Yasht 5, para 29 ; Yasht 10, para, 104.

THE AVESTA.

FROM ancient Iran two different records in two different but correlated languages have come down to us. One represents the language of south-western Iran, the language of Ancient Iran. the cuneiform inscriptions of the great Achæmenian kings, which by the order of the sovereigns were inscribed on the stone ledges and mountains or on the walls of palaces or on vessels or seals. The second record is in the language of north-western Iran inscribed in the Avestan character, *viz.*, the writings, the contents of the Holy Avesta. The first is written from left to right; the second from right to left. The first being engraved in stone has withstood in its entirety the vicissitudes of time, and we behold 400 different words from the language of our illustrious emperors ensconced in the rocky mountains of Iran and the ruins of its royal palaces. The first of these cuneiform inscriptions was engraved in 520 B.C. by the order of Darius in the Beistun (Behistan) mountains and narrates the conquest of that sovereign. The last of these inscriptions is in the royal palace in the province of Fars inscribed by the order of Ardeshir (Artaxerxes) III in 350 B.C. But the Avesta which was preserved in the perishable hearts of the followers of the Mazdayasna religion and recorded on destructible materials like vellum and paper was not safe from the calamities of time. From our ancient manifold writings, to-day only 83000 words have come down to us and that too not in their real and original shape and form. In spite of all this, it remains to us our most ancient and precious heritage of ancient Iran.

The question of the antiquity of the Avesta is linked with the question of the date of Zarathushtra. Necessarily the date of the composition of the Avesta remains undetermined. If the traditional date, *viz.*, 660 B.C. were accepted, even then the Avesta would be one of the oldest books of the world; yet on the strength of the argument we have already urged, it is not possible to conceive of the Avesta as of a date much later than the Vedas of the Brahmins or the Old Testament of the Jews. The age of these Vedic songs cannot be brought down lower than 1500 B.C. From the historical and geographical view points, their antiquity may be taken as remote as 2500 B.C. The Old Testament according to its own testimony would fix the date of the exodus of Moses at 1500 B.C. If we wish we can

and told him boldly that he would exert his utmost for the destruction of all the evil in creation. Ahriman unable to harm him tempted Zarathushtra by saying that if he gave up his religion of Mazda, he (Ahriman) would reward him with the sovereignty of the world, but Zarathushtra refused to barter his faith. Apart from this in the Pahlavi books like the 7th chapter of Dinkard, the Bundahishn and the Zatsparam many a mention has been made about the miracles of Zarathushtra. The poet Zartosht Behram 650 years ago composed a poem called "Zartosht-Nameh" in which all the traditions recorded in the Pahlavi books have been incorporated. From the literary point of view this is a precious book. He has a collection of important words and idioms therein, so that most of the dictionaries quote his lines as an authority in the interpretation of certain words. This poem contains the traditional account of the life of Zarathushtra and his miracles, and we shall end this essay by a quotation from his poem:—

- " Having received the gift of goodness and becoming renowned for
the same,
" He came to this earth with a heart full of joy,
" All the evil-doers learning the fact of his coming
" Hastened after him, his life to destroy.
" All the terrible demons, wicked and vicious,
" With an endless army went against him.
" However, as soon as they saw the Blessed Zarathushtra
" They stood transfixed in mute wonder." ¹

1 Zartosht-Nameh contains 1570 couplets. The poem gives in verse the traditions recorded in the Dinkard, Bk. VII, and in Zatsparam. Fredrick Rosenberg has edited the poem and translated the same in French.

to rebuild their ruined temples, and this story of their liberation at the hands of Cyrus is recorded in the Old Testament itself, in the Book of Ezra. The reason for recollecting this episode is this that the Jews and the Iranians could hardly have any knowledge about the religious beliefs of each other before this period of history. Moses and Zarathushtra both call themselves the Almighty's messengers. Both claim that the faith they brought was the result of divine revelation. But in spite of these similarities, there are considerable points of difference between the two prophets. In the words of the Old Testament, the God who manifested Himself to Moses was the same who had before then manifested Himself to Israel. Moses did not cut through the old beliefs and sever the old traditions. He rather brought them to light once again. His teaching of the worship of one God was connected with the teachings of Abraham and his God was the God of Abraham, and Isaac, and Jacob, the same Jehova which the Israelites used to worship long before Moses came. Zarathushtra, on the other hand, brought a fresh faith to the whole Aryan race. He named the one Creator and represented Him to his community in a way none had thought of before. With one stroke he cut himself clean from the ancient polytheistic beliefs of the Aryans, and destroyed the old structures, and laid entirely a new foundation. With one extraordinary effort, he dethroned all the manifold gods of the Aryan Pantheon, and refused to recognise anyone but the One Ahura Mazda as the object of his worship, and gave a complete go-by to the ancient ways and manners of worship.

From what has been stated above, we can come to this conclusion
Conclusion. that the date of Zarathushtra can surely be taken back much earlier than the establishment of the Median sovereignty in Persia, *viz.*, much earlier than the 8th century B.C. For the present we must be content with this conclusion till researches in future shed light on this controversial subject.

What we have hitherto stated about Zarathushtra has been from the historical point of view. If we had wished to write about all that is recorded in the traditions about his dignity and position as a prophet, we would have had to go into all the stories of wonders and miracles which are necessarily linked with the names of prophets, and that would have lengthened this narrative to an inordinate extent. We shall only note what is recorded in the Avesta itself. In Vendidad, Fargarad 19, it is stated that Ahriman set up the devil of untruth to tempt Zarathushtra and thus bring about his ruin, but the Prophet drove him away by his prayers. The demon of falsehood then expressed his helplessness to Ahriman. Then Zarathushtra realising that a group of demons was bent upon his destruction, arose and taking in his hand a stone which Ahura Mazda had despatched for his defence, went and confronted Ahriman himself,

world had had its day and we must all make preparations for the final departure !

To whatever date Zarathushtra belonged, he is the source of genuine pride to Iran. Just as Moses was the first among the Semitic races to bring to them the creed of one God, it cannot be denied that the Iranians can say with pride that the Prophet of Iran was the first amongst the Indo-Europeans, to guide mankind to Light and to the worship of the One Supreme Being. In agreement with the American scholar Whitney, we must recognise Zarathushtra as the first man to enter the field of the knowledge of Truth and the worship of the One Creator. Zarathushtra is the first and the last prophet of the Indo-European race. Before him or after him none has come forth from the Aryan race claiming to bring a message from the Divinity. Even Buddha, who comes in point of time much later than Zarathushtra, never claimed to be a prophet. It was only after his death that his teachings and philosophy assumed the form of a religion. And it is just because Zarathushtra was an Aryan that to-day too, a group of educated men in Europe call themselves the followers of the Prophet of Iran and name themselves Mazdayasnans, while some others even claim that Jesus too was of Aryan descent !

Moses and Zarathushtra each one independently taught men to worship Jehova and Ahura Mazda respectively. In the ages in which these prophets made their appearance, the Aryans and the Semitic races had not come into each other's contact so as to influence the religious beliefs of one another. It was only later on when the Jews came in contact with the Iranians at Babylon, that some sort of influence was exerted. It was then in particular that several of the principles of the religion of Zarathushtra were incorporated in the religion of the Jews, and thence these principles have permeated the other Semitic religions like Christianity and Islam. To this influence belonged the beliefs in the other world, in the day of resurrection, in the day of reckoning, in the bridge of judgment, in heaven, purgatory and hell. The Jews, after the conquest of Jerusalem by Nebuchadnazar, the King of Babylonia, were taken into captivity to Babylon. There they became acquainted with the principles of the Iranian religion. When Babylon was conquered by Cyrus the Great in 538 B.C. the Jews were not only given liberty by this Emperor of Iran, but all the articles of gold and silver which belonged to their holy temple at Jerusalem and which had been brought as a plunder to Babylon by the Assyrians, were restored to them by him. Not content with this, Cyrus helped the Jews from the state coffers of Iran to enable them

We shall now try to see why in the Zoroastrian traditions the date of the manifestation of Holy Zarathushtra has been brought down to such a later period. Possibly we may meet with a solution of the problem in the following considerations:—

**P r o b a b l e
cause of the la-
ter date given in
the traditions.**

From very ancient times it is recorded in the traditions that the age of the world is 12000 years. Plutarch too, copying from Theopompus who was the contemporary of Philip and Alexander, says in this connection that, "The Magians in Achæmenian times had computed the age of the world and divided it into four parts of 3000 years each". We find this tradition in detail in chapter I of the Bundahishn. In these traditions a period of 3000 years is considered to be the age of the world's spiritual existence. At the end of this period, from the spiritual or ethereal existence this world of matter came into being. This also continued its existence for a period of 3000 years. Then Ahriman exerted himself to work for the destruction of the world and brought into being all worries and woes, illness and death, and creating noxious creatures commenced a fight for supremacy with the good creation of Ahura Mazda. This period too which represents the overwhelming of the world by the enmity of Ahriman, lasted for 3000 years until the manifestation of Zarathushtra Spitama. From his birth, the fourth and the last period of the world's existence is said, in the traditions, to have commenced. After the promulgation of the mission of Zarathushtra, the powers of evil are being gradually broken and the victory of truth and right established, till at last Saoshyant, the promised one of the Mazdayasnans, would come and restore the dead on the Day of Resurrection and take people to the Heavenly Abode and a spiritual world will come into being.

Having in view these traditions, the writers thereof were necessarily impelled to bring down the date of Zarathushtra's manifestation to as late a date as possible, for only 3000 years would be left for the existence of the world after that event. They brought it down to a date later than which it was not possible to go, for the light of known history made it impossible. We are not much concerned with the interpretations of traditions, otherwise, because of the relative kinship between the beliefs of the Indians and the Iranians, we could argue from the Indians' Mahabharata where 12000 years have been considered as a period of a day by the Brahmanic writers that the Iranians too meant only a particular age whilst referring to this period of 12000 years.

At any rate, the apparent meaning conveyed by the traditions possibly furnished a reason to the Pahlavi writers to bring down the date of Zarathushtra to such an extent. However, if the traditions have preserved for us the correct date of the Prophet of Iran, then by now the

name of the Prophet of Iran during his record of the reigns of the four Median kings, Dayakku (Deioces), Fravarti (Phraortes), Huvaxshtra (Cyaxares), and Astyages. Herodotus speaks of these four sovereigns in detail, and records at length the events of the reigns of Cyrus the Great, Cambyses, Darius the Great, and Xerxes. This Greek historian does not content himself by narrating only the political events but makes special references to the manners and customs of the people of Persia. The fact that Herodotus does not even mention the name of Zarathushtra, though at the time of his travels in Persia or during the time he was writing his history, the religion of Zarathushtra was in full bloom in the country and was the national religion of Iran, is a proof that with other historians and philosophers he considered that Zarathushtra flourished at a time beyond the pale of history. Whatever Herodotus writes about the religion of Iran, has a partial connection with the later Avesta but none with the Gathas.

Those who favour the traditional date, *viz.*, 660 B.C., and those who assign a date a few hundred years earlier than the above, and even those who, like Darmesteter, contradict history and come down a few hundred years lower than even the traditional date, have a handful of proofs in support of their assertions. Yet none of these claimants can ever entirely satisfy the reader. The reason is that traditions however old cannot withstand the force of historical proofs.

Jesus in point of time probably follows Zarathushtra after one thousand years. Now the 25th of December which is considered to be the date of his birth, was first fixed for him in the third century A.D. in Rome. History tells us that at the end of the first century after Christ, the worship of Mithra (Meher) was introduced from Asia into Rome through the army of Cæsar, till at last it spread over entire Italy and eventually Europe and became the current religion of the Roman Empire. To-day too, throughout Europe and specially in Germany, we find ruins of the temples which were built in honour of Mithra (Meher) the Iranian angel. During this time the 25th of December (owing to the passing away of the shortest day in winter, *viz.*, 22nd December) was considered to be the day of the birth of the Sun, the Angel of Light. After long struggles, the religion of Jesus supplanted the creed of Mithra, and by way of inheritance, as if it were, the imaginary date of the birth of Mithra, was adopted as the date of the birth of Jesus; for otherwise history is not aware of the month of the birth of Jesus,—much less the date thereof. The history of religions presents many a problem like this.

powerful and mighty sovereigns, namely Fravarti (Phraortes) 647-625 and Huvaxshtra (Cyaxares) 625-585 B.C., and surely he would have mentioned their names and that of Ecbatana (present Hamadan) their great and mighty capital. Fravarti had brought the whole of Iran approximately under his power, and Huvaxshtra by taking Niniveh had vanquished Assyria, and had brought under his sway the vast empire of the Assyrians together with a large portion of Asia Minor including Armenia and Capadoccia. In truth he prepared the ground for the world-conquest of Cyrus and Darius. Now Zarathushtra whether he came from Azarbaijan or from Rai must have belonged to the country ruled by Fravarti and Huvaxshtra.

Let us note in passing that the name of the second Median king Fravarti (Phraortes) is a Zoroastrian name. Though we do not meet with the word Fravashi in the Gathas, yet it is referred to copiously in the rest of the Avesta. Yasht 13, referred to above, is known as the Farvardin Yasht. Fravarti, Fravashi, Farobar, Farvard, are all one and the same, and in the Avesta represent one of the five spiritual forms of a human being. It is a matter of great regret that of the Median period we have no relic other than a stone lion at Hamadan¹. However, the German scholar Noeldeke gives us hope that possibly one day from beneath Hamadan, the capital of the Medes, cuneiform inscriptions may be found. Then our theories would be verified and supported.

It is abundantly clear from the cuneiform inscriptions of the Aclæmenians that these sovereigns were Zoroastrian in faith. The historian and scholar Prásek in the first volume of his history *The Medes and the Persians* at page 204, places the date of the birth of Zarathushtra as 599 B.C. according to a Revayat and gives the date 559 B.C. for the promulgation of his message, that is, the very year in which Cyrus the Great ascended the throne. The nearer we come down from the date 660 B.C. as done by the Bundahishn, we come to an age when the history of Persia is comparatively well known. The silence in the Gathas about these historical events confirms us in our objection against the acceptance of the above theory. As we have no positive evidence to fix the age of Zarathushtra, necessarily we have to consider the negative evidence in our hands. Our first proof is the silence of Herodotus, the most reliable of the Greek historians and the fountain-source of our present day information about ancient Iran. He was born in 484 B.C. that is 99 years after the traditional date of Zarathushtra's death. Very probably he had travelled through Persia. If Herodotus lived only a hundred years after Zarathushtra, without doubt he would have mentioned the

* 1 The German Professor Herzfeld considers the lion of Hamadan as belonging to the Seleucides or Ashkanian tribes.

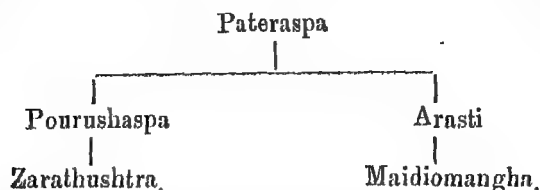
the Gathas and the Avesta. It is worthy of note that beyond the limits of the realm of Kai Gushtasp, the family of a Turanian nobleman known by the name of Frayâna, was also on the side of Zarathushtra. This family had not yet accepted the faith but were friendly to Zarathushtra, and the Prophet eventually hoped to make them his followers. In Yasna 46, para 12, he says: "If of a day, Truth with the help of the Spirit of Devotion and Love finds favour with the family of the well-famed Frayâna, then Vohumano shall escort them to the Heavenly Abode and the grace of the All Knowing Lord shall shelter them."

It so appears from the Gathas that Zarathushtra was yet in the commencement of his mission and had not yet gathered a large following, and that among them men of the type of Gushtasp, Frashaoshtra, Jamaspa, Esatvastra and Maidiomangha were not many. In comparison his enemies were numerous. We shall deal with them in another chapter. It is however quite apparent from the Gathas that Zarathushtra was giving his message to a people to whom the royal road to civilization was not yet opened. Highway robberies and pillage, nomadic and desert habits were a part of their lives. The Aryan religion current then, believed in a group of gods. Considerable importance was attached to bloody rites and sacrifices. For settled agricultural and pastoral life they cared not the least. As distinguished from this a large portion of western Persia, because of its contact with Assyria and Babylonia, took steps early towards the goal of civilization. In spite of a careful scrutiny and research in the Gathas, we cannot possibly lay hold of a single important event of known history to enable us thereby to fix the date of the Gathas. Apart from the mention of Turan, there is not to be found a single place of note to enable us to base our theories on some solid foundation. As of all the writings of Zarathushtra, only a small portion has reached us, unavoidably we have to base our judgment only on the slender materials we possess.

In the Gathas we have no materials whatever to fix the date and age thereof. The recorded history of Persia begins from 660 years B.C. The silence of the Gathas, in respect of all the events of this period, necessarily takes us beyond the date given by the traditions and refers us to an age remote in antiquity. In the Gathas, Zarathushtra hopes and prays for a great and mighty king, who would make the recalcitrant bow their heads to the Holy Law, who would chastise the marauding tribes, free the poor peasants from the risk of pillage and the tyranny of the nomadic raiders. Now when the traditions state Zarathushtra as having been born in 660 B.C., and as having died in 583 B.C., he was necessarily the contemporary of two very

Arguments in
favour of a
date more re-
mote than that
mentioned in
the traditions.

thushtre. Maidiomangha is the son of Arasti, according to the Pahlavi work of Zatsparam, and is mentioned as the cousin of Zarathushtra :



Maidiomangha is now styled Maidiomaha and was the first person to accept the faith of Zarathushtra according to the Avesta and the traditions.

Referring to the wedding of Pouruchista, we have stated that the father calls her as belonging to the family of Haechataspa and Spitama. According to the traditions, Haechataspa was the fourth and Spitama the ninth lineal ancestor of Zarathushtra. Masudi records the genealogy of Zarathushtra as follows:—1. Manuschoher, 2. Dursbirin, 3. Arj, 4. Haizam, 5. Vandust, 6. Asbimān, 7. Herdār, 8. Arhads, 9. Bātir, 10. Hakhish, 11. Hejdasf, 12. Aryakdasf, 13. Fzarasf, 14. Burshasf, 15. Zaradasht (Zarathushtra). This genealogy tallies exactly with that given in the Bundahishn with the exception of the difference in the names due to the change in the writing thereof from the Pahlavi into the Arabic characters.

As we have observed above, Zarathushtra calls Pouruchista “the youngest of the daughters of Zarathushtra”. From that it is apparent that he had other daughters too. The rest of the Avesta and Pahlavi books assign three sons and three daughters to Zarathushtra. In the Farvardin Yasht, para 98, three sons of Zarathushtra are named, “Esatvastra, Urvatatnara, and Hurehithra”. In modern literature, the Zoroastrians call them “Esadvastar, Urvatatner and Khurshedcheher”. Just as the Jewish Rabbis claim themselves to be the descendants of Aaron, the brother of Moses, so in the Bundahishn too, it is said that all the Mobeds are descended from Esadvastra, the eldest son of the Prophet, who was the first Athornan (the Mobedan Mobod). It is further stated that Urvatatner was the leader and guide of the agriculturists, and Khurshedcheher, the leader of the warriors. We shall deal afterwards with the tradition which attribute the foundation of the three classes of society to these three sons. The Farvardin Yasht also makes mention of three daughters in para 139 as Freni, Thriti and Pouruchista. In Yasna 51.17, Zarathushtra does not mention by her name the daughter of Frashaoshtra whom he takes as his wife. However in Farvardin Yasht her name is given as Hvovi, as is also in the Pahlavi Dinkard. These are all the companions of Zarathushtra whose names are mentioned in

chiefs too, till in the seventh century B.C. Dayakku (Deioces), proving victorious, released the Medes from the yoke of the Assyrians. Hence one should not be in the least surprised if in the east of Iran, in Bactria or in Seistan, a small kingdom was found to be existing there from ancient times.

At the court of Vishtaspa, Zarathushtra gathered on his side Frashaoshtra and his brother Jamaspa of the family of Hvogva, who were the ministers of Vishtaspa. He married the daughter of Frashaoshtra. In Yasna 51, para 17, he refers to his union in the following words: "The fair and priceless daughter of Frashaoshtra Hvogva has been given to me in marriage. The Omnipotent Mazda Ahura has blessed her with the wealth of truth because of the pure faith she possesses." His own daughter Pouruchista, Zarathushtra gave in marriage to Jamaspa. Several stanzas of Yasna 53 refer to the wedding of this daughter of his. It appears that in the marriage assembly, several other bridegrooms were present too, and that King Vishtaspa was also in the gathering. In stanza 3 of the said Yasna, the father of the bride, the Prophet of Iran says:—"O Pouruchista, a scion of the clan of Hacchataspa and Spitama, youngest daughter of Zarathushtra! With the help of the Good Mind, and Truth and Ahura Mazda, I have selected for you as your mate, Jamaspa the follower of the Faith. Now go, consult your own judgment and with the guidance of the Good Mind, fulfil the destiny of a righteous and pure character." It seems one of the sons of Zarathushtra accompanied him in his flight from the west of Iran. Undoubtedly he must be a son by a former wife. In one of the stanzas, Zarathushtra seeks help from his son, but does not mention his name. In Yasna 53.2, he says: "The supporters of the faith, like Kai Vishtaspa and the son of Zarathushtra Spitama and Frashaoshtra, for the pleasure of Ahura Mazda, help to spread wide the light of this True Religion which has been sent by Ahura Mazda." Though Zarathushtra does not mention his name, we may say, from the evidence of the Avesta and Pahlavi commentaries, that he must be Esatvastra, the eldest son of the Prophet, apparently by his first wife. Another of his followers who accompanied him to the court of Vishtaspa and was one of the group of his most influential companions was Maidiomangha of the Spitama family. Once Zarathushtra mentions him in Yasna 51.19, "Maidiomangha of the Spitama family, after gaining insight into faith and becoming wise, recognised the person who strives his utmost for the life to come; he shall exert his utmost to apprise people that to follow the faith of Mazda, is the best thing in life to do." Yasht 13 known as Farvardin Yasht, mentions Maidiomangha and all the companions and relatives of Zara-

He says : "To what land shall I betake myself ? Where shall I take refuge ? The leaders and nobles are deserting me ; the peasants too please me not ; nor the rulers, for they side with Untruth. What can I do that may please Thee, O 'Ahura Mazda ! I know why my work does not progress well. I am a poor man with meagre flocks and herds. No following or dependents have I. I cry and complain to Thee, O Ahura Mazda ! Behold, come to my help, as a friend cometh to a friend's !" Because the work of his mission did not progress well in his native land, or because he was pursued by powerful enemies, Zarathushtra with a few followers betook himself to the court of Gushtasp, the King of Eastern Iran, and in the words of Bartholomæ, he went there by an unfrequented route, avoiding the customary and well-worn way in view of the dangers it had for him. The name of the king in the Gathas themselves is Vishtaspa, who is mentioned four times. But because of the similarity of the name with that of the father of Darius, we must not assume them to be that of one and the same person. Like many other names, this too may have been the name of many a different individual.

In history too we come across several Vishtaspas or Hystaspes. From the proofs in hand, it is apparent that during a period of over 3000 years till to-day, this name Vishtaspa (or oft repeated Gushtasp) is a very common one among the Iranians. In Asia Minor, cuneiform inscriptions of 854 B.C. of the Assyrian monarch Tiglat-Pileasar, have recently been found. In these inscriptions, several names of Aryan grandees, specially the Iranians, have been mentioned. Among them is one Kushtashpi which name according to the belief of orientlists, is the same as Gushtasp or Vishtaspa. Apart from our national tradition preserved in the Shahnameh, it is clearly manifest from the Gathas themselves that one Vishtaspa had a kingdom on one side of Iran. From times of remote antiquity, various Iranian tribes had small kingdoms on the outskirts of Iran. From the inscriptions of Darius at Beistun, we know that his ancestors for a long time ruled as princes in the south of Iran. From a genealogical list recorded by Cyrus the Great in the inscriptions which have been found at Babylon, giving the names of the ancestors, and from what Darius says in the Beistun inscriptions about eight of his ancestors being kings, it can be said that their dynasty or their kingdom in the south existed prior to the foundation of the sovereignty of the Medes. In the west of Iran however, because of the proximity of a powerful Assyria, princelings would be late in establishing their own rule. Often in Assyrian inscriptions, we find mention of the impudence of the Medes and their bids for independence, giving at times the names of some minor

at all. He is merely the governor (satrap) of the two provinces of Khorasan and Gorgan. While Zarathushtra gives the appellation of king to his protector Vishtaspa and tradition assigns Balkh as the capital of his kingdom. Another point to be noted is that Darius repeatedly mentions the names of his ancestors as follows :—Darius the son of Vishtaspa, the son of Arsham, the son of Ariaramna, the son of Chishpish, the son of Hakhmanesh ; whereas the line of the Kyanian dynasty, which according to tradition ruled in Bactria, is given in the Avesta and the Pahlavi books and in the works of Hamzeh, Al-Biruni and the Shahnameh etc. as follows :—Kai Kobad, Kai Kaus, Kai Khosrov, Kai Lohrasp, Kai Gushtasp. This means that in the inscriptions Vishtaspa is the son of Arsham, whereas the traditional patron of Zarathushtra, Vishtaspa is the son of Aurvat-Aspa (or Lohrasp as subsequently called). The 19th Yasht known as the Zamiyad Yasht and by its contents one of the oldest Yashts, gives a detailed description of the Kyanian genealogy and refers to the glory of the Kyanians and the efforts of the Turanian Afrasiab, to wrest the same from them. From the perusal of that Yasht, it seems beyond doubt that the patron of Zarathushtra is certainly not the father of Darius the Great. Some of the orientalists who accept the later date given to Zarathushtra in the traditions, yet agree that these two Vishtaspas cannot be one and the same person. Keeping in view these historical proofs, even the Parsi scholars of to-day do not favour the later date assigned to Zarathushtra in their own traditions.

Another group of orientalists like Geiger, Bartholomæ, Reichelt, Clemen and others place the date of Zarathushtra prior to the foundation of the Median dynasty. Bartholomæ says that the court of the Achaemenian monarchs was already Zoroastrian in its customs and usage. In an Assyrian inscription of the 8th century B.C., a Median is mentioned as known by the name of Mazdaka, and this is a proof that the name Zarathushtra gave to God, viz., Mazda, was commonly given at that time to individuals as an auspicious name. Hence we can take back the age of Zarathushtra to the 9th century B.C. in the very least. However, in view of the antiquity of the language of the Gathas, we can take the date still further back. Possibly the date of Zarathushtra is not much remote from the time when the Aryans on this (the Persian) side of the Indus, i.e., the Indians and Iranians of the West, were yet united and had formed a compact community and were in religion and civilization practically at one.

From the words of Zarathushtra himself in the Gathas, we shall now see how far we can gather materials about his life. First it can be perceived that Zarathushtra did not come from the east of Iran, but sought refuge from the west to the east of the land. This can be seen from Yasna 46 stanzas 1 and 2.

group of famous orientalist like West, Jackson, and Meillet support the tradition.

To the writer of this work, a conclusion arrived at by Prof. Hertel in his small brochure appears to be rather far-fetched ; the patron of he cites the words of Zarathushtra in the Gathas, Yasna Zarathushtra 53, to prove that this chapter of the Gatha, must have is not the been written between the 2nd of April and 29th of father of Darius the September 522 B.C. In his opinion the 29th of September Great. ber is more nearly the correct date because he believes that in some of these stanzas Zarathushtra urges Gushtasp the father of Darius to wrest the crown and throne of Iran from the hands of Gaumata the Magian, and place the Achæmenian family in sovereign power once again. Now it is quite true that in the Beistun inscription, Darius says " Gaumata the Magian on the 9th of the month of Garmapada (2nd April 522 B.C.) usurped the throne of Persia in the name of Bardia (Smerdis) the son of Cyrus and the brother of Cambyses. And I, by the help of Ahura Mazda on the 10th of the month of Bagaiadish (29th September 522 B.C.) killed him with a few of his followers." We shall now consider the stanza of the Yasna above referred to. This stanza occurs in a chapter of the Gathas far from lucid and considerably involved because of the rare words used therein. In the beginning the wedding of Pouruchista, the daughter of Zarathushtra, to Jamasp, the minister of Kai Gushtasp, is referred to. After Gaumata was slain, Darius forthwith became the Emperor of Iran. Why then, should Zarathushtra, not make the least mention in his songs of this great and powerful Emperor and refer only to his father Hystaspes who was merely a governor of a province on behalf of his son ? Darius in an inscription at Beistun does not address his father as a king but mentions him as he mentions the names of the governors of various provinces. The inscription runs:—

" Darius the King says, Partava (Khorasan) and Varkan (Gorgan) had revolted from me and had declared themselves the followers of Pravartish. The people there had revolted against my father Vishtaspa who was then in Partava. Vishtaspa with the army that had remained true to him, went out to a city in Partava known as Vishpa-Uzatish and gave battle. Ahura Mazda helped him. As desired by Ahura Mazda, Vishtaspa defeated the rebels on the 22nd day of month Viyaxna (5th February 521 B.C.)" At the end of this inscription, Darius says :— " I sent an army from Rai to help Vishtaspa and at Patigrabanâ in Partava (Khorasan), a second battle was fought on the 1st day of the month Garmapada (3rd April 520 B.C.) and the forces of the rebels were round and once again the province of Khorasan came under my sway." As can be seen, Vishtaspa the father of Darius is not addressed as a king

The traditions of the Zoroastrians, contrary to the Greeks, assign a date to Zarathushtra, appreciably near to us, yet proofs are existing which enable us to place the date of Zarathushtra, to a much more remote time than the date so given in the traditions. These old Zoroastrian traditions are preserved in Pahlavi works like the Bundahishn, the Zatsparam, the Dinkard, the Ardaviraf-Nameh, the Minokherad, etc.¹ In these works too, the date of Zarathushtra given differs by several years. Ardaviraf-Nameh puts the date of the appearance of Zarathushtra at 300 years before Alexander. The Bundahishn mentions this date at 258 years before the fall of the Achæmenian dynasty at the hands of Alexander. Al-Biruni gives a date which corresponds with the Bundahishn. Masudi too in his "Meadow of Gold" gives an interval of 258 years between the age of Zarathushtra and the victorious onslaught of Alexander. According to them then, the Prophet would be the contemporary of Cyrus the Great and of Hystaspes the father of Darius. What is well-known in the traditions is that Zarathushtra was born in the year 660 B.C. and this corresponds with what Ardaviraf-Nameh says about the coming of Zarathushtra, for the date of Alexander's victory is 330 B.C. and Zarathushtra embarked on his mission in his 30th year.

The traditions give a detailed account of all the events in the life of Zarathushtra. We shall note some of the events in short. The Prophet is said to have been born in 660 B.C. At the age of 20 he retired from life for meditation and was chosen as the Prophet in his 30th year. In the vicinity of Lake Urumiah on the summit of Mount Sabalan, like Moses on Mount Sinai, he received the Divine Revelation. Mount Sabalan from ancient times till to-day is a venerated place of pilgrimage. In his forty-secondth year he made King Gushtasp a follower of his faith. In 583 B.C. in his seventy-seventh year he was martyred in a fire-temple at Balkh, at the hands of a Turanian named Baratrkrash during an attack by the army of Arjasp, the king of the Turanians. Arjasp had brought this onslaught against Gushtasp for the reason that this king of Bactria had accepted the Mazdayasnan religion. Zarir, the brother of Gushtasp, and Aspandiar his son, were the valiant heroes who made their names in the war. The Shahnameh records this great struggle in detail. According to this tradition, Zarathushtra departed this life 24 years before the foundation of the Achæmenian dynasty, by Cyrus the Great. A

1 The age of Ardaviraf must be fixed between the middle of the 4th to the middle of the 7th century A.D., whereas the compilation of the work must be placed between the 9th and the 14th century A.D. Generally it may be said that the religious Pahlavi books which have been compiled at later dates, were composed from sources existing at times much earlier than the dates of their compilation, mostly before the Arab conquest. To this class belong the Bundahishn composed in the 8th century A.D. and the Zatsparam 9th century A.D.

according to him would be 1080 B.C. The information, which the other historians borrowing from Xanthus have given us is of doubtful value, and would lead us into a lengthy criticism. The first Greek who distinctly speaks about Zarathushtra is Plato, the well-known Greek philosopher (429-347 B.C.). He describes Zarathushtra as the founder of the Magian faith. Some of the pupils of Plato namely Aristotle and Eudoxus say that Zarathushtra lived 6000 years before Plato. His third pupil Hermodor places the date at 5000 years before the Trojan war¹; consequently the date of Zarathushtra would be 6100 years B.C. Other Greek historians like Hermipus (230 B.C.) and after him Plutarch, who was born in 46 A.D., give the same date of Zarathushtra as Hermodor does. The well-known Chaldean historian and leader Berossus, who flourished in the third century B.C., considered Zarathushtra as belonging to the Royal Family of Media which ruled over Chaldea from 2300-2000 B.C. Porphyrius who died in 304 A.D. says that Zarathushtra was the master and teacher of Pythagoras, the Greek philosopher, and therefore flourished in the middle of the sixth century B.C. Cephalion, copying from Ctesias who was the Greek doctor to the Achæmenian Ardesbir II (404-361 B.C.) and resided at the court of the king for several years, says that Zarathushtra was the contemporary of the Assyrian king Ninus, and his wife the Queen Semiramis, and tells about the army which the Assyrian king had led against the King of Bactria, whose name was Zarathushtra. The Greek poet and historian Agathias (536-582 A.D.) records that the Iranians say that Zarathushtra flourished in the time of King Hystaspes. It is not stated however which Hystaspes he means, the father of Darius or some other sovereign. Ammianus Marcellinus the Roman historian (330 B.C.) who was himself in Iran, has like Agathias considered Zarathushtra as having come from Bactria and as having been the contemporary of Hystaspes; yet he entertains no doubt that this Hystaspes was the father of Darius. This is apparently all that we can gather from the historians of Greece, Chaldea, and Rome. We have avoided reference to the statements of other historians who are themselves in doubt on the subject, for their statements would require considerable commentary and criticism. However much the information we gather about Zarathushtra may appear unauthentic, it is beyond all doubt that Zarathushtra lived at a time of such great antiquity that even 2000 years before to-day there were differences of opinion about the age in which he flourished as there are at present.

¹ Troy is the name of the famous city in Asia Minor (now known as Hasarli) the war between the people of which and Greece is the immortal theme of Homer's Iliad.

spiritual centre of Persia. The highest ecclesiastical dignitary of Iran who had the title of *Zarathushtro-tema* (*i.e.*, one like Zarathushtra), had his seat at Rai and like the Pope of Rome possessed a sort of temporal sovereignty at first, the province of Rai being the centre of his temporal and spiritual powers. Al-Biruni mentioning the Mobedan Mobed of Rai gives him the title of Mas-Mogan, the great Magian Sage, and considers him one of the princes of Damavand. Yaqut also in his *Mu'jam-ul-boldan* speaks about the fortifications of Astunavand in the district of Damavand, in the province of Rai, and says it was known by the name of Jarhod also. One of the places which the Arabs were not first able to conquer was Astunavand. In the reign of Khalif Mahdi, after a long struggle this spiritual centre of Persia also fell into the hands of the enemy. According to Tabari this happened in the year 141 A.H. The Mas-Mogan and his brother at the head of their army fell before the Arabs, and the daughter of the Mas-Mogan was sent as a present to the Khalif at Bagdad¹. *Mas* in Pahlavi is the same as *Meh* in Persian, meaning great, and thus the name means the leader of the Magian or Mobedan-Mobed, *i.e.*, *Zarathushtro-tema*. Ammianus Marcellinus to whom I shall refer shortly also makes mention of there having been an ecclesiastical sovereignty in the province of Media.

Some of the Pahlavi books in order to connect the two traditions say that the father of Zarathushtra came from Azarbaijan and his mother from Rai. Shehrestani too has accounted for the two traditions in the same way. From what has been stated above, we can say in short that Zarathushtra comes from the west or north-west of Iran. On no account can the south of Iran make any claim to him, and the belief about the east of Iran being his birth-place has also been abandoned to-day.

Now we come to the age of Zarathushtra which is an equally difficult question to decide. On this subject the accounts are so contradictory as to make it impossible to reconcile them. The Greeks have placed the age of Zarathushtra into such a remote antiquity as to put it entirely beyond the pale of history. Possibly the oldest historian to speak about Zarathushtra is Xanthus (500-450 B.C.) who is the predecessor of Herodotus. Copying from him other historians have noted that the Prophet of Iran lived 6000 years (or according to other writings 600 years) before the date of the war of Xerxes the Achæmenian king against the Greeks. As we know the date of the latter event, the latest date of Zarathushtra

1 The renowned German scholar Marquart in his book *Eranashehr* at p. 127 says, that in 131 A.H. Abu Moslem invited the Mas-Mogan to pay homage to him. Meeting with a refusal, he sent an army under the command of Musa-bin-ka'ab, but without result, until during the reign of Almansur the Mas-Mogan was defeated, and with his brother Aparvizh and his daughter, fell into the hands of the conquerors.

It is said in the traditions that at the beginning of creation when fire came into being, God divided it into three parts, and through the swift moving winds these portions are said to have been scattered about the world until each one eventually found its own resting-place. The first of these, Azargoshasp in the beginning of the sovereignty of Kaikhosrov, rested at Gazan and was considered to be the fire of kings and warriors. Sassanian sovereigns used to go to its pilgrimage after their coronation and used to consider it the fountain-source of all holy fires that were in ancient Iran. The second of the three portions known as Azare Farnabag or Foruba—the fire of the leaders of religion, settled down at Fars at a place called Karian. In the words of Yaqut, people from all places far and away used to come to its pilgrimage and used to carry a portion of that fire for founding fire-temples elsewhere. The fortress of Karian never succumbed to the Arabs however much they tried by besieging the same for a length of time. The third portion of the fire known by the name of Azar-Burzin-Meher was the fire of the agriculturists and is said to have rested in Khorasan at a place called Revand-e-Naishapoor. These three renowned fire-temples which were considered such auspicious places of pilgrimage must have been founded each for some particular reason. Azargoshasp-e-Gazan obtained such great repute for its sanctity, undoubtedly because Gazan was considered to be the birth-place of Zarathushtra. The Greek geographer Strabo who flourished a century before Christ, and the Roman historian Pliny who lived in the first century A.D. have spoken about Gazan as Ganzaga, the capital of Azarbaijan.

According to others Rai is declared to be the birth-place of the Prophet of Iran. Rai is that very place which in the Beistun inscription of Darius is denominated as Raga, a city in Media. The Avesta, in Yasna 19, para 18, calls it the Ragha of Zarathushtra. At another place in the Avesta, namely in the first fargard of the Vendidad, para 15, the same name is mentioned as follows :—"Among the great countries Ragha was the twelfth created by Me, Ahura Mazda." In the Pahlavi commentary of this para it is mentioned as the Rai of Azarbaijan. The commentary further says that some used to consider it as the same Rai. This statement seems to suggest that possibly we had two Rais. At any rate it is practically certain that the renowned Rai which Ptolemy, the Greek astrologer and geographer, who lived in the second century A.D., speaks about is the very place of which the ruins are to-day existing in the vicinity of Teheran.

Rai was one of the most sacred sites of ancient Iran; it was the

Similarly the father of Zarathushtra's wife was called Frashaoshtra. The first portion of this name, viz., *Farasha*, or in its other form *fara*, has the same meaning in Avesta itself which it has in the Persian language to-day. As in the words *farsudeh* and *farman* the word *fara* means in front or before, so does Frashaoshtra mean "the possessor of fast-running camels". The name of Zarathushtra's father Pourushaspa is compounded of *Pourush* meaning of two colours, white and black or otherwise aged, and *aspa* meaning a horse, making it to mean the possessor of an aged horse.

On the subject of the birth-place of Zarathushtra, there is equally a considerable difference of opinion. Early orientalists, headed by Anquetil, considered that Bactria (Balkh) was the birth-place of Zarathushtra. However, to-day the scholars generally agree with the Zoroastrian traditions and acknowledge him to have come from Western Iran. Azarbaijan is the locality given most preference to, with its place called Gazan spoken of by the Arabs as Shiz and now known by the name of Takht-e-Suleman. For the same reason that the waters of the Lake Urumiah wash the shores of Gazan, Bundahishn considers it a holy lake. The renowned fire-temple of Gazan known as Azarakhsh was a sacred centre of pilgrimage. The sacred place of worship was also known by the name of Azargoshasp. Gazan is that very place which Yaqut describes in detail as lying between Maragheh and Zenjan near the towns of Zur and Dinvar. Yakut says that in the beginning of the seventh century Hijri, he had personally seen the fire-temple there, and that it had a crescent of silver fixed at the top of its dome. Many other historians and geographers speak about the Azargoshasp of Jaznag, Jazan (or Gazan). Ibne Khurdadbeh records that the ancient sovereigns of Persia after their coronation used to go on foot from Otesiphon on pilgrimage to this fire-temple. Several Greek historians mention the fact that its treasury contained priceless things of value. Jazan itself, in the Avesta Chæchesta, happens to be mentioned in Yasht 5, para 49.

All the Persian and Arabic historians like Ibne Khurdadbeh, Balladhori, Ibnul-Faqih, Masoudi, Hamzeh-Isphahani, Yaqut, Qazvini, and Abul-Feda mention Zarathushtra as having come from Azarbaijan and have considered Urumiah as his birth-place, and in this connection they have given a commentary on the Azargoshasp of Shiz and its holy site. However Tabari, and Ibnul Athir and Mirkhond who follow the latter, attribute the origin of Zarathushtra to Palestine and believe him to have come thence to Azarbaijan.

work, and was compiled in the ninth century A.D., speaks in detail of the various books of the Avesta and states that the Avesta consisted of 21 Nasks. The 13th Nask named the Sapand Nask contained the life of Zarathushtra. We shall speak about the Dinkard later on; for the present let it be noted here that the Avesta of the Sassanian period was existing even in the 3rd century of the Mahomedan era. Had the Sapand Nask been available to-day, we would have been better able to gather the materials for the life of the Prophet of Iran.

After noting the various names given to the Prophet, we shall pass on to the probable birth-place and date of Zarathushtra. **The name Zarathushtra and its meaning.** In the Persian language more than ten different forms are used for the name of our ancient Prophet. They are:—
 1. Zārtosht, 2. Zārhosht 3. Zārdosht, 4. Zārhusht, 5. Zardhosht, 6. Zarātosht, 7. Zarādosht, 8. Zarthosht, 9. Zarehtosht, 10. Zarehdosht, 11. Zarehhosht. The form more common than the rest is Zartosht. In the Gathas, the Prophet is called Zarathushtra, and occasionally the family surname Spitama (𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬌) is added to it.

This last surname is now spoken of as Spantaman or Aspartaman. Apparently it means of white descent or coming of a white family. For over 2000 years everyone seems to coin a meaning for the word Zarathushtra according to one's own fancy. The Greek Deinon translates the word as star-worshipper. What is certain is that the name is compounded of two parts namely *Zarat* and *Ushtra*. There is a considerable difference of opinion as regards the meaning of the word *Zarat* and various meanings are given to it, a description of which would prolong this discourse inordinately¹. The generally accepted meanings are "yellow" or "golden" and thereafter "old" and "angry". Darmesteter taking the first portion as *Zaratu* gives the meaning of yellow to it. Bartholomæ preferring to adopt *Zarant* interprets the name to mean "the possessor of old camels". Quite possibly neither of the meaning is correct, for yellow is known in the Avesta by the word *Zairita* and though *Zarant* does mean old, yet it is hardly conceivable that in the compound made with the word *Ushtra* it should change into *Zarat*. The second portion of this compound word presents no difficulty, for to this day the word *shotor* or *ushtor* is preserved in the Persian language. There is no doubt that the name of the Prophet, like many Iranian names, compounded with *asp* (horse), *shotor* (camel), and *gav* (cow), is a compound with *shotor* (camel) and means the possessor of yellow camels or aged camels or angry camels.

¹ Windischmann and Dr. Müller translate the name as "possessor of strong camels". Cassel imagines the name to mean "the son of a star". Harlez translates it as "shining like gold".

ZARATHUSHTRA

IN order to relieve the readers from the strain of undue expectations, let us admit at the very start that we have no certain knowledge about the birth-place of Zarathushtra, and about the time in which he flourished. The reason is that Zarathushtra lived in an age of such great antiquity that history cannot fathom these mysteries. Another reason is that the land of the Prophet, namely Iran, has suffered many a terrible catastrophe. For a period of eighty years it was beneath the yoke of Alexander, and his Greek successors the Seleucides, who particularly tried to spread their own culture in Iran. Without a doubt in this period many a religious book and most of the national traits of Iran were lost. In some very old traditions of Zarathushtra, it is related that the Mazdayasna religion suffered a great set-back through Alexander, and the volumes of the Avesta in the royal palace of the Achæmenian kings were burnt by the order of the Greek conqueror. After the sway of the Seleucides, the Ashkanians came into power, and though they were Iranians in origin and Zoroastrian in faith, yet the eighty years' supremacy of the Greeks had so thoroughly affected them that they called themselves the friends of Hellas. To the particular manners and customs and traits of the Iranian nation they were indifferent, till at last at the end of a long rule of 476 years of this dynasty the national sentiment of Iran again gathered strength when the reins of sovereignty came into the hands of Ardeshir Papekan. The Zoroastrian religion again began to shine in full lustre. The sacred books of religion were again gathered together. But alas, the gathered materials of the 400 years of Sassanian rule again went to the winds. All that was Iran's whether spiritual or material was swept away by the Arabs—a sacrifice to their fanaticism. The religion, the language, the orthography, and the manners and customs of Iran took quite a different complexion or got entirely abolished. A few hundred years thereafter the wild Mogul hordes of Changiz and Timur passed over Iran like a devastating flood and whatever the Arabs were not able to destroy, and whatever had again revived during the sway of the Saffari and Samani dynasties were all drowned in this flood of destruction. Necessarily all the books and other materials of religion, like everything else, were lost beyond redemption in this terrible catastrophe. And thus it is that Iran is unaware of many an event in its own history.

The Dinkard¹ which is a very important and valuable Pahlavi

1 Dinkard is an historical and literary work recording also the traditions and customs of the Zoroastrian religion. It was begun to be compiled by a High-Priest Atarfarnbegh son of Farrokhzad in the reign of Khalif Mamun (198-218 A.H.) in Bagdad and completed by Atarpat son of Humat.

compare well in the meanings given, the only difference being that contrary to Bartholomæ's usage they have not translated many words leaving blank spaces for them¹.

In order better to understand and appreciate the versified contents of the Holy Gathas, I have thought it necessary to give in six chapters short commentaries *inter alia* on Zarathushtra, the Avesta, the Gathas, the religion of Zarathushtra, some words in the Gathas, proper names in the Gathas and Geush-urvan or the Soul of Creation. I believe it is not quite possible to appreciate the true spirit and meaning of the Gathas without a perusal of these introductory subjects. The Gathas are a work of great antiquity and have been composed in a particular style. Even to-day the work forms by itself an important branch of Iranian studies with thoughts, ideas, language and an interpretation all of its own.

As the author of this translation I have not been in pursuit of an elegant style. I have avoided all efforts to adorn the stanzas by ornamental composition. What can be gathered from the sayings of the Holy Prophet of Iran, I have written without addition or alteration. In interpreting some of the words, I have drawn upon the meanings given by tradition. The words written in parenthesis () are not in the text but I have given them to make my readers understand the sense better. I have deliberately chosen a simple style in my translation for I did not wish that the words of the ancient Prophet of Iran might be sacrificed to the style of a son of the Iran of to-day. But otherwise, we ought to know, in the words of Zarathushtra himself, that the songs of the Gathas are possessed of a divine beauty and eloquence ; for in the beginning of the Gathas, Zarathushtra himself says in Yasna 29, "The one person who knows and appreciates the religion of Mazda is Zarathushtra Spitama. He will spread the religion of Truth, O Mazda! Therefore the charm of sweet speech has been bestowed on him." In studying the Gathas, it ought always to be borne in mind that these songs have been sung at the least 3000 years before to-day, and that this sacred book of the Iranians has passed through untold mishaps and calamities in the long ages through which it has come down to us.

I am indeed glad and proud that after a thousand years and more, I find myself the first Persian to render the Holy Songs of the Prophet of Iran in the present-day language of that land and submit the same for the perusal of the Iranian public.

POURE-DAVOUD.

Mahableshtar (India), 29th May 1926.

7th Khordad 1305 Shamsi.

¹ Ces traductions ont paru dans les *Nachrichten der Akademie de Göttingen* en 1909 (pp. 41-49), 1911 (pp. 1-34) et 1913 (pp. 363-385).

The foundation of this Persian translation is the Gathas of the German scholar Bartholomæ¹. For the present we do not happen to possess a more recent and a better translation of the Gathas than this. Prof. Bartholomæ was one of the famous scholars of Europe, who had dedicated his whole life to Avestan studies. He is the author of several important works on the grammar, the language and the religion of the Avesta. The writer has to acknowledge the help he has derived in the compilation of this work from the various writings of this learned scholar. Last year, God in His mercy claimed him as His Own. May Ahura Mazda keep his soul in joy in the Realm of Eternity !

I have also received help from the works of other scholars who have commented upon the translation of the Gathas by Bartholomæ, specially the small work of the German Prof. Hertel² and the more recent brochure of the French Prof. Meillet³. Speaking in particular about the translation by Bartholomæ, Meillet says : "The translation of the Gathas by Bartholomæ is unique in its perfection and generally one can thoroughly rely on it." The translation of Bartholomæ is based on the firm foundation of philology. From one end to the other it is consistent and adheres faithfully to the text. The only objection the French orientalist takes is this that Bartholomæ forces himself to give a meaning to each and every word in the Gathas, whilst admittedly some of the words because of their antiquity, the accidents of time and the change in orthography have so lost their original form and structure that in no way can we ascertain their exact meaning to-day.

Apart from Bartholomæ, I have had the opportunity to study the translations of the Gathas by most of the scholars of Germany, France, England, and India, and I have compared many of the stanzas done by them with the translation of Bartholomæ. Amongst them, I have received help from the works of Harlez, Haug, Spiegel, Darmesteter, Mills, Kanga and from the translation of fragments of the Gathas appearing in the works of Paul Horn, Roth, Geldner, Hubschmann and Geiger. I regret I was not able to peruse the translation of portions of the Gathas by Andreas and Wackernagel, for I could not find access to them. Without doubt the translation of these German scholars are precious but they have translated only four out of the 17 chapters of the Gathas. Prof. Meillet considers these translations of the portions of the Gathas, a further proof of the accuracy of Bartholomæ's translation ; for they

¹ Die Gathas des Avesta Zarathushtra's Verspredigtin übersetzt von Christian Bartholomæ, Strassbourg 1905.

² Johannes Hertel, Die Leit Zoroaster, Leipzig 1925.

³ Trois Conférences sur les Gathas de l'avesta par A. Meillet, Paris 1925.

without such a veil.¹ But among the Zoroastrians to-day too, the Mobeds put on this Panam when chanting the Avesta before the holy altar of fire. In old Persian poetry this word often occurs, yet our Persian dictionaries assume it to be a sort of charm or amulet². From the dictionaries which we Persians now possess, I do not think we would be able to understand what Firdausi means to say in the following lines :—

When from a distance he saw the place of worship
The tears from his eyes streamed down his face
With "Barsom" in his hands he dismounted
He recited the "Zamzam" with his lips closed and shut.

Apart from this, how well it would be to know that many a word which is current to-day in our language was in use by the Iranians of the times of the Medes, and even in times more ancient still! Let it not be left unsaid that to remedy the distressed state in which the Iran of to-day finds itself, it is incumbent on its mute sons to become acquainted with the glorious past of this very land and come into their own. Remembering the ancient days of splendour, we should hold our heads high and leave the ways of untruth and deceitful flattery which proceed from weakness of character. Like our valiant and truthful ancestors, let us accept life as a perennial struggle between good and evil. Let us not be fettered by the theories of predestination and an evil fate, and then sulking in a corner and drinking the poison of opium, consider the world and all that is in it as nothing; let us not be a victim in the claws of the devil of sloth and poverty.

The subject of this volume is the Divine Songs of Zarathushtra Spitama, part of the Avesta known as the Gathas, which have been left to us as a precious memento of the past. The Gathas are our oldest national asset written by the greatest son of Iran. Zarathushtra is the first and unique prophet among the Indo-Iranian people, who introduced the worship of the One Supreme Being. It is but meet that we should read with extreme reverence the portion left to us from the teachings of such a personage, which after so many thousands of years, outliving a thousand vicissitudes of time, has at last come down to us.

1 China seine Dynastien, 1 Verwaltung und Verfassung von Ferdi, 1 Heigl, Berlin, 1900-S. 25.

2 A poet says, "Oh fair damsel, art thou not afraid of the evil eye? Why dost thou go about without a charm (Panam)?"—*Shahid*.

In modern surgery at the time of all major operations, the surgeon covers his mouth similarly, so that the bacilli from the mouth and breath may not make the wound septic.

perfection. Though all the civilised countries of Europe have produced famous savants in Iranian studies, yet the Germans have excelled the rest in the study of religion, history and philology. Especially with reference to Iran, they have indeed rendered yeoman services. The Iran of to-day is alive by the efforts of the scholars of the West. During the period of one hundred and fifty years, more than a hundred savants have devoted their entire lives to Iranian studies and each one of them in his turn has left a legacy of several learned works for the orientalists of the future. The Persians are very little aware even of their existence. Naturally, they have reaped no benefit from these precious books. Many of these works however, are not easy of comprehension, especially recent works, the contents of most of which are criticisms and corrections. As a matter of fact, the works of modern orientalists are a learned arena for the trial of strength in scholarship. Hence the reader is expected to be well-informed and to have sufficient grounding and knowledge himself to be able to understand them.

As the accidents of life made it possible for the writer to be acquainted with some of these works, he hopes to prepare the ground for the attainment of this knowledge and enable the readers to acquaint themselves better with the works of the various orientalists concerning Iran. He may thus render some small service to the language and history of ancient Iran.

A nation's religion, history and language are intimately connected with one other. Many an event in the history of a nation has religion for its ultimate cause. Particularly the foundation of the sovereignty of the Sassanians was based on the Mazdayasna religion ; and we are ignorant of a portion of the history of Iran, because of the fact that we are unaware of the causes from which these events took their source. A good many words in our language have their original meanings distorted. A good many words have acquired a meaning exactly the reverse of the original. For instance the word " Manthra " (𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎𐬭𐬀) meaning in the original, divine words, has now degenerated into " Mantar " meaning fraud or deceit. Many dictionaries and works of poets are full of religious words but fanaticism and ignorance have given them quite a different meaning on which no reliance could be placed. For example, it was customary in ancient Iran to wear a small veil over the nose and the mouth whilst appearing in the presence of the sovereign, to avoid the exhalations affecting the king. This little veil, commonly known among the Zoroastrians of Iran as " Ruband ", is known as " Panam or Paiti-dāna " (𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀) in the Avesta. This usage was current in the courts of the Emperor of China as well, and none approached the Celestial Son

for the fact that the hostile Arab hordes overran Iran and pillaged and made desolate that prosperous land of our forefathers, and took the ladies of our Royal House of Sassan into captivity, and bought and sold them as slaves in the market-place of Medina. They expressed joy at the extinction of the ways and customs of our forefathers whom they called "fire-worshipping geubres" !

The progress of knowledge, however, was not dependent on the wish of us, Iranians. Our fanaticism was not able to close the door of learning on the face of others too. Wisdom, ever free and unfettered in its flights, needing no license or permission of some one or the other, prompted Europeans of live-hearts to work and labour for the history, language and religion of far away Iran for the sake of knowledge and science. And they worked for that very religion which once prevailed over a large portion of the civilised world, and which is yet kept alive by a band of a hundred thousand followers, worshippers of Ahura, who, in the two Aryan kingdoms of Iran and Hindustan, among the multitudinous population of Moslems and Hindus, yet consider that the observance of the message of Zarathushtra Spitama is their assured salvation and happiness on the Day of Judgment.

To-day Iranian studies of which Mazdayasna religion forms an important part, has become a vast field of knowledge and learning in Europe,—vast enough to engross the whole life-time of a scholar in its various fields of activities.

A hundred and fifty-five years have now passed since the first publication of the French translation of the Avesta compiled through the labours of Anquetil du Peron. Seventy years before him an English scholar Thomas Hyde had published a book on the religion of Iran in particular¹. This book induced Anquetil, though a man without means, to journey to India under great difficulties and acquaint himself with the Avesta by the help of the Parsis of Surat². Thus the door of this branch of knowledge was opened with the help of the French. Sixty-two years after Anquetil's arrival, another French scholar, Burnouf, published the translation and commentary of the Yasna (1833 A.D.). After this date Avestan studies became an established branch of learning. Between Anquetil and Burnouf, though several orientalists had come and gone, none had helped to make Avestan studies a branch of scholarship.

What the French had begun, the Germans elevated to the acme of

¹ *Veterum Persarum et Parthorum et Medorum religionis historia*. Oxford 1700

² Anquetil started on 7th February 1755 from France for India and reached Pondicherry in August 1758. In 1758 he went to Surat and for three years studied there under Dastur Darab one of the pupils of Dastur Jamasp of Kerman. He published his translations of Avesta in 1771.

IN THE NAME OF THE MOST HOLY AHURA MAZDA.

PREFACE.

*Following the teachings of thy Prophet, find thy path,
Cleanse the dark stains of thy heart at this Holy Fount* ¹.

It is only a few years since that we hear the occasional mention of the name Zarathushtra and the Avesta in the Iran of to-day. Apart from the Zoroastrians of Iran who have yet kept true to their ancient faith and have not turned their hearts from the worship of Ahura Mazda, nor hid from their eyes the sacred book of the Avesta, other Iranians too have begun to recall the name of the Supreme Being as their forefathers worshipped, the name of their ancient Prophet and of the sacred volume he had brought. The people know now a little about the religion of ancient Iran, but they are all anxious to have a better knowledge about Zarathushtra Spitama, and would like to read something authoritative about the teachings of the Avesta. Unfortunately there were hitherto no means to enable them to realise their wish. The Zoroastrian-Persians until a few years back were suffering such indignities and oppression at the hands of their fellow-countrymen that they had practically lost all that they had got. Every one of them who was capable would think of bidding farewell to the Holy Land of his beloved Prophet and find refuge among the Hindus of India. How was it possible for them then, to write books about the teachings of their religion to establish in the eyes of other Iranians the excellence of their faith?

Not one of the writers and authors of Iran ever thought of making researches regarding the ancient faith of their country, although such researches are of vital importance in the cause of philology, in the cause of our literature and history of Iran. In the Arabic and Persian books which have come down to us and which have happened to make mention of the ancient faith of Iran, you will find nothing but imaginary, biassed and impassioned statements. For instance, the dictionaries call the Avesta the sacred book of Abraham! In historical works Persian authors expressed joy and rendered thanks to the Almighty

¹ Firdausi.

THE RELIGION OF ZARATHUSHTRA (pp. 46-55)

Zarathushtra's perfect Monotheism, 46, 47.—The unique merit of the Gathas, 47.—Spenta-Mainyu and Angra-Mainyu, 47, 48.—Charge of Dualism unfounded, 48.—The contest between Good and Evil, 48.—The consequent obligation of humanity, 49.—The effect of Zarathushtra's teachings on Iranian character, etc., 49.—Zarathushtra exerts for the happiness of mankind both in this world and the next, 50.—Application of Zarathushtra's teachings in everyday life, 50.—Humata. The Glory that is Iran's, 51.—The Day of Reckoning, 51, 52.—Zarathushtra's concern for the welfare of mankind, 52.—Some opinions of renowned orientalists, 52.—Geldner, 52, 53.—Meillet, 53.—Hertel, 53.—Geiger, 53.—Paul Horn, 54.—Whitney, 54.—Rabindranath Tagore, 55.

SOME IMPORTANT WORDS IN THE GATHAS (pp. 56-63)

The six Ameshaspentas. Their significance, 56.—Their double significance in the Gathas, 56, 57.—The meaning of the word Ameshaspand, 57, 58.—Yazatas, 58, 59.—Atar. The five Fires, 59.—Sraosha, 59.—Ashi, 59.—Khaetav, Verezena, Airyaman, 59, 60, 61.—The division of Society in later Avesta, 61.—Some interesting names of Sassanian State Officers, 61, 62.—Humata, Hukhta, Hvareshta, 62, 63.

PROPER NAMES IN THE GATHAS (pp. 64-68)

GEUSH-URVAN (pp. 69-71)

CONTENTS OF THE INTRODUCTION

PREFACE (pp. 1-6)

Iran's ignorance about Zarathushtra and the Avesta, 1, 2.—History of Avestan studies in Europe, 2.—The advantages of Avestan studies, 3, 4.—The translation of the Gathas by Bartholomæ and others, 5, 6.—The contents of this volume and its composition, 6.

ZARATHUSHTRA (pp. 7-25)

The paucity of our knowledge on the subject and its causes, 7, 8.—The name Zarathushtra and its meaning, 8, 9.—The birth-place of Zarathushtra, 9.—The Azargoshasp of Shiz, 10.—Rai, the spiritual centre of Iran, 10, 11.—The age of Zarathushtra and the Greek Historians, 11, 12.—The date given in Zoroastrian traditions, 13.—Vishtaspa, the patron of Zarathushtra, is not the father of Darius the Great, 14, 15.—Zarathushtra in the Gathas, 15, 16.—Vishtaspa a common name oft repeated in history, 16, 17.—The followers of Zarathushtra, 17, 18.—The family of Zarathushtra, 18, 19.—Arguments in favour of a date more remote than that mentioned in the traditions, 19, 20, 21.—How traditions shape themselves, 21.—Probable cause of the later date given in the traditions, 22.—Zarathushtra the first and the last prophet of Indo-European race, 23.—Zarathushtra and the Jewish prophets, 23, 24.—Conclusion, 24, 25.

THE AVESTA (pp. 26-38)

Two precious records of Ancient Iran, 26.—The antiquity of the Avesta, 26, 27.—The meaning of the words Avesta, Zend and Pazend, 28.—The Avestan script. The Din Dabireh, 28, 29.—The Sassanian scripts, 29.—The origin of Din Dabireh. Its excellence, 29.—The Avestan Language. Its location, 30.—The original Avesta. A huge compilation of 21 Nasks, 30, 31.—The testimony of the Pahlavi books as to the contents of the Avesta, 31.—Reference to the Avesta in the Dinkard, 31, 32.—The salvage of the remnants of the Avesta, 32.—The efforts of the Parthian kings, 32, 33.—The reconstruction of the Avesta in Sassanian times, 33.—The efforts of Tansar and Adarbad Mahrespand, 33, 34.—The Pahlavi commentaries, 34, 35.—The contents of the extant Avesta, 35.—The Yasna, 35.—The Visparad, 36.—The Vendidad, 36.—The Yashts, 37.—The Khordeh Avesta, 37.—The Niyashes, the Siruze and the Afringans, 37, 38.

THE GATHAS (pp. 39-45)

The meaning of Gatha, 39.—Gathas held in reverence from time immemorial, 39.—Their contents, 40.—Originally poems interspersed with prose text, 40.—The division of the Gathas, 40, 41.—Zarathushtra himself is the author, 41.—How the Gathas are named, 41, 42.—The composition of Gatha Ahunavaiti, 42.—The composition of Gatha Ushtavaiti, 42.—The composition of Gatha Spenta-Mainyu, 43.—The composition of Gatha Vohukhashtra, 43.—The composition of Gatha Vahish-toyashti, 43, 44.—The difficulty in understanding the contents of the Gathas, 44, 45.—The difficulties are overcome and the Message is heard, 45.

TRANSLATOR'S NOTE.

By the Grace of Ahura Mazda, the Divine Songs of Zarathushtra, the Prophet of Ancient Iran, have been rendered into Persian, published under the joint auspices of the Iranian Zoroastrian Anjuman and the Iran League. After a thousand years and more, the sons of Iran will know first-hand the message which the Great Persian—to use Whitney's expressive epithet, had delivered, not only for Iran but for all humanity.

Nearly a decade ago we had resolved to get the Holy Gathas translated into modern Persian. Our object was twofold. Firstly, we wanted our co-religionists—Iranian-Zoroastrians in Persia and India, to come intimately into touch with the writings of their Prophet and have a sound knowledge of their own religion, to enable them to keep the light of their Great Faith ever burning bright in the holy land of its birth. Secondly, we wanted all our other Iranian brethren to have an accurate idea of the teachings of the Prophet of Ancient Iran from his own extant writings. Like the Sufis of yore, we believe that all great religions lead to the One Great Truth, and that fanaticism so prevalent all over the world is a disease of the mind only, due to ignorance. As a step towards the goal of knowledge, we humbly believed that such a translation would be welcomed by all cultured Iranians, to whatever creed they might belong.

Hence for several years we strove hard but in vain to get a translation made by a person worthy of the task. At the very last we were fortunate enough to come into touch with Aga Pouré Davoud, whose profound knowledge of the history and religion of Ancient Iran and whose deep studies made us think he would prove the fittest man to do the work. When the translator was in Paris in March 1926, he was indeed gratified to hear from the renowned Persian scholar and savant Mirza Mahomed Khan Qazvini that we had selected a unique man for the purpose. Now the author is to be judged by his work. Let the learned readers therefore judge him.

The English translation of the Introduction has been made for those members of the Parsi community who style themselves Persians (Parsis), yet unfortunately do not know the Persian language. When perusing the manuscript, the translator thought the same was worth placing before these English-reading members of his community. Hence his effort. Necessarily a translation, however free it may be, never reads as well as the original. Let not the reader therefore judge the author by the mere translation.

Our thanks are due to Ervad Bomanji N. Dhabhar, M.A., for going through the proofs of the Avestan text of the Gathas.

D. J. IRANI.

Bombay, 28rd July 1927.

thus a demand from the enlightened portion of Persia and Zoroastrian India has supplied it under the auspices of the Irani Zoroastrian Anjuman of Bombay and the "Iran League". Poet Pouré Davoud has on his part earned congratulations, at the very least, on his sane decision not to emasculate the Persian language by the futile self-denying ordinance of ostracising words of Arabic origin from his vocabulary. To a superficial observer he would seem to lean, doubtless inadvertently, rather to the opposite when he writes of Azar-Gushasb and Gushtasb. Very charming prose of a nation has been often written, as in the case of Dryden, by its illustrious minstrels and Poet Pouré Davoud has made under the patronage of the Parsis, a highly important contribution to the modern Persian literature, the value of which as the first attempt at Avesta exegesis in the Persian language will endure as an outstanding landmark.

*3, Victoria Cross Rd.,
Mazagaon, Bombay,
20th August 1927.*

his writings, especially by the prominence accorded to them by the late Professor Edward G. Browne of Cambridge, before most members of my community interested in Iran. This bold and most accomplished poet's encomiums on Zoroastrian Iran, as I have shewn on diverse occasions, sound astounding in the mouth of a Moslem. That a Persian Musalman should honestly harbour, and give expression to, views regarding Zoroastrianism such as Aga Pouré Davoud has repeatedly enunciated is heartening evidence of the spirit of rejuvenated Iran.

This is not the place for a critical estimate of his work. That he has gone to most available sources in the European languages is manifest. He may not be fluent with English or may not know Gujarati in which a good deal of Parsi semi-religious commentarial and exegetical writings of later times are embodied. But he has laboriously covered the field as far as the better known of the European Orientalists and American authorities are concerned.

As to a translation of the Gathas, I hardly think that our philological and historical researches have yet reached a stage when an authoritative rendering can be confidently attempted. Professor Ed. Meyer at one time doubted if the "Ahuna Variya" was wholly intelligible. He would seem to have some support from Parsi scholars, who have drawn up seven diverging translations of a sacred fragment. Meillet's picture of the chaotic condition of our present Zoroastrian writings and Geldner's most penetrating indication of the interpolations, errors and negligence of Parsi scribes in India, the criticism of scholars like Lommel, who investigate and reconstruct the metrical portion of the Avesta and the theories of Andreas and Wackernagel on the original pronunciation of the Avesta, have all claims on the consideration of those who place the service of science and the inexorable demand of scholarship above the works of traditional piety. And to my mind to present to the very critical Persian public, a version of the extremely difficult import of the Gathas without copious elucidatory commentary, which must depend at every stage upon reasoned conjecture, is an enterprise whose failure would have been insured in less erudite hands.

These realities notwithstanding, we have to consider that a section of young Iran, as I indicated above, longs for the attainment of higher verity and restitution of the old country's right to freedom of religious thought, which should not be confused with free thought. Sympathisers with the struggling country like Sir Arnold Wilson have before now accurately felt the throbbing pulse of the new generation. There is

تقریظ

INTRODUCTORY NOTE

By MR. G. K. NARIMAN.

It is difficult at first sight to appreciate the object of requesting my association with this pioneer work in the Persian language. I hold that translations of all ancient and holy writs are a double-edged weapon, capable of being used with effect by friend and opponent alike. On the other hand the number of those is increasing who perceive the truth beyond and behind the word. To them the translation will prove the needed stand-by. The Irani is exceeding proud of his country and genuinely resents adverse criticism of it; though not loath to settle abroad, and liable to neglect his Persian mother tongue, and often to adopt facile alien usages. It has been so from the days of Herodotus. Yet, he has an abiding love for his country and any criticism is resented with unfeigned vehemence. I must, however, except the Armenian from my observations. He has distinguished himself from the rest of the Irani world by a steadfast and romantic adherence to his mother tongue, which he carries to any quarter of the globe, where he establishes his industrious home. And as to the strength of his religious faith, history testifies to his noble martyrdom to Christianity under, for example, Shahpur. The man in the street of Iran would rather have a small factory, a working water-mill or the realization of one of those numerous economic schemes which have been mooted from time to time, than books on religious themes. Like the apocryphal bishop, who claimed that he could always preach temperance with most effective vigour after a peg of whisky, the Irani denounces the futility of words and still more words as opposed to living deed in diction of surpassing eloquence. But there are men and women of Iran above prejudice, whose culture exceed the average and to them the Gathas, correctly interpreted, must make a powerful appeal.

As regards the author of the Persian version of the Gathas and his work, the former is acknowledged as one of the finest products of Iran's liberalised modernity. I fancy I knew Pouré Davoud by repute and

in the Faith of those Arabs that brought about the downfall of the great country of Iran, should devote his time to the study of the great ancient religion of the land and write about Zoroaster, the ancient Prophet of Iran, seems to me to be a sign of the coming times, a sign of mutual understanding and goodwill, a sign of the broad-mindedness suggested and shown by the liberal-minded spirit of the present administration of Persia. Persia has seen many revolutions, and the coming to power of a new dynasty, the Pahlavi dynasty, is also a kind of revolution, but very few countries in the history of the world present a blood-less revolution like this, a peaceful revolution, in which not a single drop of blood is shed for the purpose. All honour to His Imperial Majesty Reza Shah Pahlavi for so peacefully and intelligently bringing about the revolution, in a way so as to show that it was more an evolution than a revolution. His Imperial Majesty is as it were the founder of the Renaissance of Persia, and our learned author's work, coming, as it does, from the pen of an Islamic son of the country, serves as an evidence of that Renaissance. May God bless the present work of our author which evidences the Renaissance. پاینده باد ایران
Vive la Perse !

*Colaba, Bombay,
 15th July 1927.*

JIVANJI JAMSHEDJI MODI.

تقریظ

A FOREWORD.

It is with great pleasure that I have looked into this book of Aga Pouré Dawood. I had the pleasure of making the acquaintance of this young learned author at Hotel Maude in Bagdad in the end of October 1925, when he was just on the eve of starting for Bombay to study Parseeism in its headquarters. The impression he then made on my mind was that of a young man of intelligent, reflective, meditative nature. That impression has been confirmed by what I have seen and known of him here in India, where he has passed his long stay as a recluse, engulfed in his quiet studies, away from the hubbub and glare of too much light.

Our learned author had a long stay in Europe where he studied French and German and where he had his early lessons in Avestan lore under European Orientalists. The volume before us is an excellent result of all these and further studies. In it, I find an honest, learned attempt on the part of the author to be a faithful exponent in Persian of views expressed by various scholars on Zoroaster and Zoroastrianism, and of Zoroaster's own views of life as given in his Gathas. This book will, I fully trust, bring into closer contact,—contact of head and heart—the Zoroastrians of Persia and India, with the Mahomedans of Persia. We, the Zoroastrians of Persia and India, and the Mahomedans of Persia, are the modern children of the self-same stock, the children of the same fatherland or motherland. Vicissitudes of fortune have led our Mahomedan brethren of Persia to forget us a little; and there was somewhat of a gap. Aga Pouré Dawood's effort in this book is a noble, pious and liberal-minded effort to fill up the gap and remove the separation. May Ahura Mazda bless that effort. May the Holy Fravashi of Zarathushtra bless the effort.

This book seems to me to be a landmark in the religious history of Persia—Persia that once ruled over twelve times or more, the extent of the country that it rules over at present. That a son of the soil, born

P. D. MARKER AVESTAN SERIES
VOL. I.

*Published under the joint auspices of the
Iranian Zoroastrian Anjuman and the
Iran League, Bombay.*

Printed by Hosang T. Anklesaria, at the Fort Printing Press, 1, Parsi Bazaar Street, Fort, Bombay,
and Published by Rustom Khodadad Kucheblogi, Jt. Hon. Secy., The Iranian Zoroastrian
Anjuman, at Shapur House, Camaaji Patel Street, and K. A. Fitter, Secy., The
Iran League, at 4, Cama St., Hornby Road, Fort, Bombay.

INTRODUCTION

TO THE

HOLY GÂTHÂS

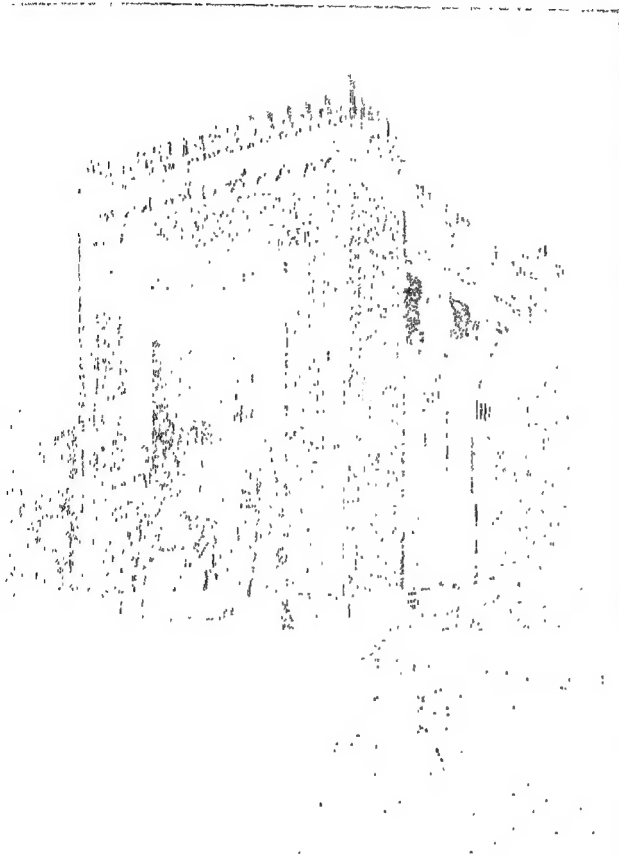
BY

POURE DAVOUD

Translated by

D. J. IRANI.

1927.



دروازه قصر خشایارشا در پارس (تخت جمشید) در وقت آبادی
از روی نقشه شیمیز

THE ROYAL GATE OF XERXES AT PERSEPOLIS
(RESTORATION BY CHIEPEZ)

گ ۱۱
ن ۲۰



۲۹۵

**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.
